نغمۂ عشاق۔ (ازالۃ القناع عن وجوہ السماع)

مولوی نور اللہ چشتی صابری قدوسی رحمانی

نول کشور، لکھنؤ ۱۳۲۰ ہجری۔

۳۶۸ ص۔

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد للمسبح الذی له الغناء والشکر للغنی الذی له الملک والبقا بنام
ناطقه آرایی که بتشدید کن غلغلهٔ حال در چهار سوق کون و مکان
انداخته و به ترانهٔ الست بربکم ولولهٔ جلال در گنبد چرخ برین
بلند آوازه ساخته بجوی هویت ذات وجوب صفاتش ساز هستی
به ترنم نیز و بمرغوله تقاضای هو و شش نفوس و ارواح به ترانه
بلی زمزمه سنج ببلبلان لبان اهل حجاز و عراق با آهنگ لا اله
الا الله لبریز و ارغنون ابدان به ادوتار عروق و تار اوتار
بنوای لیس فی الکائنات الا هو نغمه خیز به بیستگانهٔ منقار

و فارغ از صحبت این و آن گردیده خود و انجمن
همت از لذائذ عالم برچیده و غنچه وار
خود را در خود کشیده و در سایه رحمت رب
العالمین آرمیده بموجب استماع سرود
حلال که موجب ازدیاد حال و مفید حصول کمالات
بر طالبین فرمایند بنا بر آن بیشتر عوام و بعض
خواص را با وصف ارادت و عقیدت ظاهری
سوء ظن پیدا میشود و آثار بدگمانی هویدا
چنانچه روزی فاضلی در محفل فیض
منزل بتحقیق مسئله غنا متوجه گردیده
عند المناظره چهار دعوی بگذارش
رسانیده اول اینکه حرمت غنای مطلق اجماع
مجتهدین اربعه است دوم اینکه احادیث
اباحت سماع که در بخاری و مسلم
و غیره کتب صحاح مرویست نزد فقها

محمد نور الله ابن محمد نعیم الدین العبد الغفور نبی نسباً و انا عظیم الوزیری
موطناً و البهرا الولی مسلکاً و الحنفی مذهباً و الچشتی الصابری
مشرباً و القدوسی الرحمانی سالکاً که بر ضمیر منیر نغمه سرایان
بستان حال و عز لخوانان دلستان قال و مقال
اظهر من الشمس و ابین من الامس است که در باب سماع و غنا
قدیماً و حدیثاً و اعتقاداً و عملاً اختلاف بین العلما دایر گشته
و در زمان متاخرین با وجود شهرت حرمت تغنی سماع آن
میان خواص و عوام رواج پذیرفته و این امر بنظر ظاهر
بینان موجب طعن و تشنیع در شان مستمعین و ارباب علم و یقین
میشد خصوصاً درین زمان که حضرت پیر و مرشد بر حق عاشق محبوب
مطلق شمع انجمن اسرار پروانه روشنی دلدار مستغرق دریای
کن فیکون کاشف اسرار والله یعلم و انتم لا تعلمون شهسوار
میدان عشقبازی تیز خرام بادیه جان گذاری کاشف اصنام
غیر و غیریت ناصب خیام وحدت و وحدانیت مرکز دایره
پرکار وجود و شهود محیط تجلیات انوار و شهود نیب چار بالش

لا زیبی و صد تشریف محفل مشاهدات فصیح طایر نوای لامکانی

سیاح فضای تجلی ذبیح خنجر رضا و تسلیم جریح سکین من اتی الله

بقلب سلیم فرشته در صورت انسان عین نور ذات رحمان شیر

بیشه محبوبت و فنا غضنفر بادیه لا احصی ثنا مدرک اسرار من

رآنی ایمن از تهمت لن ترانی دلش مصبوغ بصبغة الله روشن

مصروف فتم وجه الله محو جذبات جلال ربوده نفحات جمال غواص

بحر معانی مبرا از ترهات ما اعظم شانی مدرج زبر عشق و عرفان

محدث حقایق وجد و وجدان قبله طالبان فضل و شهود فارغ

از قید تشبیه و تنزیه ساقی خمخانه اسرار سرشار باده بی خمار غزال

صحرای الوهیت شهباز هوای هویت سر حلقه جرعه کشان

کاس وصال جام دلش از باده عشق لبریز و مالامال مرد میدان

جاهدوا فی سبیل الله قاتل غیر الله بصمصام لا اله الا الله قوتش

بکتاب سنت مؤید ناظر جلوه مطلق در تقیید نشانه خدنگ عشق

خونریز ربوده نفحات مطلق از بیرنگ جامع فضایل انسانی

مستجمع کمالات نفسانی مظهر فیوض ربانی [illegible]

معتبر نیست سیوم اینکه روایاتی که ثبت غنا و دف و مزامیر
و ممدوح و غیره مزامیر که علمای شافعیه نوشته اند قابل اعتماد
نیست و بمقابله قول امام ابوحنیفه حدیثی یا قول مجتهدی
اعتبار را نشاید چهارم اینکه امام محمد غزالی و ابوطالب مکی
وغیره که علماء فرقه صوفیه اند قول ایشان لایق استناد نیست
چون فاضل موصوف راه افراط و تفریط پیموده جواز
دعوی مذکوره خلاف جمهور علما و مخالف شریعت بیضا نموده
بنابرآن از حضرت مولانا دام ظلهم و برکاتهم این کمترین خدام
بشرف ارشاد والا برای تالیف رساله در تحقیق مسئله سماع
به وفق اصول و فروع که جمهور علما برخلاف آن نباشند
مشرف گشته فامتثالا باوصف کم مایگی و بی بضاعتی حسب الحکم
مطاع واجب الاتباع و امتثال و لازم الاقتفا بتحریر این
رساله ذخیره اندوز سعادت گردیده آنرا بر مقدمه و ابواب ثلثه
و خاتمه ترتیب ساخته بازالة القناع عن وجوه السماع مسمّی
و موسوم به نغمه عشاق ملقب گردانید مقدمه مشتمل است

چون تحریف ادعای نسخ اباحت نمایند سیوم اینکه علمای خلف را

قایل بحرمت افعال سلف پنداشته اند **فصل دوم** در آثار و اخبار

شیعه بر جواز مجتهدین امامیه و تلامذه آنها و دیگر فقها و ائمه دین از تابعین

و تبع تابعین رضوان الله علیهم اجمعین **باب ثانی**

در بیان روایات کتب معتبره و فقهیه و اقوال ائمه دین که در اباحت

مزامیر و ضرب دف و طبل و غیره آلات مباحه وارد گشته و آن

مشتمل بر چهار فصل است **فصل اول** در ذکر روایات

اباحت از کتب اهل سنت **فصل دوم** در روایات اباحت

از کتب امامیه **فصل سیوم** در تحقیق معازف و مزامیر و

ملاهی مشتمل بر سه قانون **قانون اول**

در بیان معنی لغوی و عرفی معازف و مزامیر

و ملاهی و ملاعب **قانون دوم**

در اقسام [illegible] و ملاعب در بیان

احکام هر یک **قانون**

[illegible] قانون [illegible]

و احکام هر یک در تحلیل یا تحریم **فصل چهارم** در ابطال
دعوی چهارم مدعی بر اینکه بر قول علمای صوفیه اعتماد نیست

باب ثالث در جواب آیات و احادیث و روایات فقهیه
که علمای محرمین ازان بر حرمت غنای مطلق تمسک مینمایند
و دیگر مباحث آن مینمایند و افراط و تفریط نموده در حق
و باطل خلط میسازند و آن مشتمل است بر دو ضابطه در اصول
حدیث و اصول فقه و هدایات چند **هدایه اولی**
در ذکر آیاتی که ازان اهل تحریم حرمت غنا استنباط
می کنند و جواب آن **هدایه ثانیه** در ذکر احادیث
موضوعه که دال بر تحریم غنا هستند و بیان موضوعیت
آن از روی کتب معتبره **هدایه ثالثه** در ذکر احادیثی
که در کتب صحاح هرگز یافته نمیشوند مگر در کتابهای مروی اند
که آن کتب نزد محدثین معتبر نیست یا در بعضی رواة آن
حفاظ حدیث طعن کرده اند **هدایه رابعه** در ذکر
احادیثی که اهل تحریم بعضاً اختراع و افترا کرده شهرت داده اند

و نشان آن در کتب احادیث اصلاً یافته نمیشود بدایه
خامسه در ذکر احادیثی که در تحریم غنای مقترن بمنکرات
در کتب صحاح یافته میشود دگر منکرین بتعصب تحریم آنرا در
حرمت غنای مطلق می پندارند خاتمه در آثار و فواید
سماع و شرایط و آداب آن و آن مشتمل است بر تذکره
اربعه تذکره اولی در آثار و فواید سماع که موجب وجد
و رقص و طرب سامع میگردد تذکره ثانیه در احادیث
و اقاویل علما که در باب وجد و طرب وارد گشته
تذکره ثالثه در شرایط سماع و اسباب تحریم آن که اهل
شریعت بدان تصریح نموده اند تذکره رابعه در آداب
سماع که اهل طریقت بدان تاکید فرموده اند و هذا اوان
الشروع فی المقصود ای مستمعان خموش باشید آماده
صد خروش باشید مثنوی می سرایم نغمه عشاق را تا بوجد
آرم همه آفاق را مدتی جان و دل خود سوختم تا که من این
نغمه را آموختم لیکن پنهان داشتم این راز را چون نگه [illegible]

جائز بلا خلاف و اذا كل واحد منهما احسن المغنی فی عینه انتهی قال ابو طالب

پس از معنی لغوی و اصطلاحی سماع و غنا فرق بین این هر دو

واضح گردید و بدریافت پیوست که نزاع و اختلاف فیما بین العلما

در تغنی یعنی سرود گفتن است نه در سماع که عبارت از سرود

شنیدن قول جمیل است با حسن صوت

افاده ثانی

باید دانست که در حدیث صحیح آمده است زینوا القرآن باصواتکم

یعنی آرایش دهید قرآن را با آوازهای خود ها و نیز فرمود صلی الله

علیه وسلم لیس منا من لم یتغن بالقرآن یعنی نیست از ما هر که تغنی

نکند بقرآن و نیز فرمود تعلموا القرآن وتغنوا به یعنی بیاموزید قرآن را و تغنی

کنید بدان و هم در حدیث آمده ما اذن الله لشیء کاذنه لنبی

یتغنی بالقرآن یعنی گوش نمی نهد و استماع نمی کند حق تعالی هیچ چیز را

همچو گوش نهادن و استماع کردن وی پیغمبر خوش آواز را

که تغنی میکند بقرآن یعنی میخواند قرآن را و جهر میکند بدان و نیز

در مدح خوش خوانی ابو موسی اشعری رضی فرموده است اعطی

مزمارا من مزامیر آل داود یعنی داده شده است ابو موسی گلوی خوش

هر که در این باب انصاف دهد آنست که تطریب و تلحین بر دو وجه
است یکی آنکه اقتضا کند آنرا طبیعت و سماحت کند بدان بی تکلف
و تمرین و تعلیم بلکه چون گذاشته شود با طبعش بیاید و آن تطریب
و تلحین را و این جایز است اگرچه بیارد بر زیادت تزئین و
تحسین چنانکه گفت ابوموسی رضی الله عنه اگر من بدانستم
که تو می شنوی زیادت میکردم تزئین و تحسین را که سبب
هیجان میکند او را طرب و محبت و شوق مالک نشود
نفس خود را و صبر نمی تواند کرد از تطریب و تحزین و
تزئین صوت در قرائت پس هر که مطبوعست نه بتطبیع و
تکلف است نه متکلف و دانست مر او را طبیعت تطریب و تلحین
عرب و این قسم از تغنی است که میکردند آنرا صحابه و میشنیدند
آنرا و این تغنی محمودست که سامع میکرد بدان بی تصنع
و وجه ثانی آنکه صناعتی از صنایع موسیقی باشد که [illegible]
طبایع سماحت بدان و حاصل نمیشود مگر بتکلف و تصنع و
تمرین چنانکه آموخته میشود بانواع الحان موسیقیه بسیط

و مرکب بر ایقاعات مخصوصه و از آن مترشح که حاصل میشود
مگر بتعلم و تکلف روا نیست و مکروه داشتند آنرا اسلاف و انکار
کردند قرائت باینوجه و کسیکه عالم است او را باحوال سلف
میداند قطعاً که ایشان مبرا اند از الحان موسیقی که بتکلف
کرده شود و بآن بر ایقاعات و حرکات موزونه معدوده محدوده.

و ایشان پرهیزگار تر اند که بخوانند قرآن را باین طریق و
تجویز کنند آنرا بلکه میخواندند به تحزین و تطریب و تحسین
صوت و این امریست مرکوز در طبایع و نهی نکرده است از آن
شارع بلکه ارشاد کرده است بآن و خوانده است مردم را
بدان و حض داده است از استماع حق سبحانه بسوی آن
و فرموده که نیست از ما هر که تغنی نکند به قرآن ذکره
فی المواهب اللدنیه انتهی

٩
افادهٔ ثالث در اینکه مشروعیت سماع از زمان حضرت داود علی نبینا و علیه السلام است

افادهٔ ثالث در اینکه مشروعیت
سماع از زمان انبیاء سابقین تا عهد خاتم النبیین علیه و علیهم السلام
اجمعین شده آمده است چنانچه اخبار بدان در کتب سلف و خلف
مسطور است از اجلهٔ علمای حنفیه متقدمین مخدوم علی ابن عثمان الغزنوی

پس می مردند طایفه از شنوندگان پس از آن شروع میکرد داود
در نوحه کردن بر گناهکاران پس می مردند طایفه از ایشان پس
چون کرم میشد موت بخلق و سخت میگشت میگفت مرا و زا سلیمان
یا نبی الله سخت شد موت میان مردم و پاره پاره شدند شنوندگان
بر روی می افتاد داود و بیهوش میگشت و بر داشته میشد سریر
و برده میشد بسوی خانه و ندا میکرد سلیمان در مردم که هر کرا
خویشی و دوستی بود با مرده بجوید او را و بیرون آرد پس
می آوردند زنان سریرها را و می ایستادند بر شوهران و پسران
و برادران خود بر سید استند و می بردند شوهر و چون بهوش
میامد داود در روز دوم میپرسید از سلیمان و میگفت چه کردند
ای سلیمان عباد بنی اسرائیل پس میگفت مردند یا نبی الله
فلان و فلان و میشمرد نامهای ایشان را پس دست بر سر مینمود
و نوحه میکرد داود و میگفت آیا خشم میگیری تو خدایا بر داود
که نمرد همراه آنها که مردند از خوف تو یا شوق تو پس بود داب
داود همچنین تا مجلس دیگر و اقامت کرد در اینحال تا آنکه

خواست خدای عز و جل انتهی و نیز در همین مجره حسن صوت خداوند
سبحانه ارشاد [illegible] ولقد آتینا داود منا فضلا یا جبال اوبی
و در تفسیر سبحان الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه بعضی مفسرین نوشته اند
سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من
الحق مفسران تصریح نموده اند که مراد سماع است سماع قرآن
باشد یا ذکر از مواعظ و حکم چنانچه شیخ شهاب الدین سهروردی
قدس سره در عوارف میگوید که این سماع است که متفق علیه
است حقانیت او و مخالف نیست در آن دو کس از اهل ایمان
و این سماع مستجلب رحمت است از پروردگار کریم انتهی پس
معلوم شد که اباحت و مشروعیت سماع محل اختلاف نیست و
اختلاف که در تغنی و در صدد معنی لغوی و اصطلاحی غنا و تغنی
گذشت و با جماع لغت و اصطلاح عقلا غنا از چهار صورت
بیرون نیست یکی ترنم و تکلم شخصی بکلام موزون والحان طرب
افزودن برای تنشیط خاطر خود دوم سرائیدن او
برای استماع دیگری بدون آنکه آنرا پیشه کرده اند

۱۱
حصر عقلی اقسام غنا و
بودن اختلاف که در
تغنی که آنرا پیشه
کرده اند
۸

تا فرق بدان نیز پیدا شود سوم شنیدن آواز برای شنوانیدن
غیری بطریق کسب و حرفت و طمع اخذ اجرت چهارم شنیدن
آواز خوش و کلام موزون و صدای طرب انگیز از انسان
باشد یا از وحش و طیر خواه از آلات غنا از هر جنس که باشد
اگرچه از قول مدعی مذکور است جمیع اقسام مسطوره مفهوم
میگردد ولیکن حکم هر یک قسم در باب دوم معلوم
خواهد شد ان شاء الله تعالی هرچند بسا امور متعلقه بماده
باقی اند که تا بیان آن از مقدمه موجب توحش در فهم بعضی
احادیث و روایات که در دلایل اباحت منقول میگردد
خواهد شد لیکن چون آن مقدمه طول میکشید و اصل مقصد که
بیان اباحت سماع است بعید میگردید لهذا آنچنان امور را
در ضمن جواب استدلالی که بر ابطال تحریم در باب سوم
می آید ذکر کرده خواهد شد بحول الله سبحانه

باب اول

در سماع و آن مشتمل است بر دو فصل فصل اول در اباحت [illegible]
[illegible] سماع از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و سماع [illegible]

[illegible]

یعنی تغنی نمایند زن مر مردمان گفتند بلی قال صلعم ارسلتم معها من یغنی قالت لا

فرمود فرستادید با او کسی را که تغنی کند عایشه گفت که نه قال رسول

الله صلی الله علیه وسلم ان الانصار قوم فیهم غزل فلو بعثتم معها

من یقول اتیناکم اتیناکم فحیانا وحیاکم فرمود پیغمبر

صلی الله علیه وسلم بدرستیکه انصار قومی اند که در ایشان

غزل بسیار است یعنی رغبت باشعار مطربه بسیار میدارند پس

کاش میفرستادید همراه آن عروس شخصی را که میگفت وادا

میکرد این مضمون را که بطریق تهنیت ومبارکبادی گفته میشد آمدیم

بشما آمدیم پس زنده دارد ما را خدا تعالی و زنده دارد شما را

حدیث ۱۷ متضمن اینکه نبودن غنا و دف همراه عروس پیغمبر خدا ازچه فرموده

اخرجه ابن ماجه فی کتاب النکاح **الخامس** عن عائشة رضی الله عنها

ان النبی صلعم قال ما فعلت فلانة یتیمة کانت عندها مرویست از

عائشه صدیقه رض بدرستیکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود

چه حال فلان زن شد که یتیمه بود نزد عائشه پرورش مییافت

فقالت اهدیناها الی زوجها عائشه گفت که عروس ساخته فرستادیم

او را [illegible] زوجش او قال فهلا بعثتم معها بجاریة تضرب بالدف وتغنی

در حالیکه دف میزد و میکوبید پس در آمد عثمان رضی الله عنه در آنحال که

میزد دف را ثم دخل عمر رضی الله عنه پس در آمد عمر رض در حالیکه دف میزد زنش

فالقت الدف تحت استها ثم قعدت علیه پس انداخت دف زیر مقعد خود

و نشست بر آن فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان لیخاف

منک یا عمر پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدرستیکه

شیطان مرآئینه میترسد از تو ای عمر انی کنت جالسا وهی تضرب

فدخل ابوبکر وهی تضرب ثم دخل علی وهی تضرب ثم دخل عثمان وهی

تضرب فلما دخلت انت یا عمر القت الدف رواه الترمذی وقال

هذا حدیث حسن صحیح غریب زیرا که من نشسته بودم و آن زن دف میزد

پس داخل شد ابوبکر پس علی پس عثمان و آن بدستور دف میزد

هرگاه داخل شدی تو ای عمر انداخت دف را روایت کرده است

آنرا ترمذی و گفته که این حدیث حسن و صحیح و غریب است نقل کرده

است این حدیث را صاحب مشکوة در مناقب حضرت عمر رضی

مخفی مباد که درین حدیث از لفظ ان الشیطان لیخاف

منک یا عمر و همچنان از فقره ان الشیطان لیفر منها

[illegible]

بعضی مردم در امور سیاسیه نیز بحضور شان مرعوب نمیشدند
پس رعب و اندیشه از جاریه مزبوره چه تعجب است اما عدم مخافت
جاریه مذکوره از نبی کریم و دیگر خلفای کرام علیه و علیهم السلام
و مخافت او از خلیفه ثانی رضی الله عنه و سبب تفضیل فی نفسه نمیگردد
نمیتوان اندیشید زیرا که مخافتی که عامه را از محتسب و وزیر و امیر تیز مزاج میباشد
از پادشاه رحیم و صاحب خلق عظیم نمیباشد و مجبول طبایع بنی آدم است
که از شخصی که آثار جلال و ضبط و ربط بسیار او توقع می آیند و بیشتر
اوقات مواخذه شدید در امور سیاستی از آن شخص می بینند
زیاده تر از آن مرعوب میشوند و از بطش وی ایمن نمیباشند
بخلاف شخصی که ظهور و غلبه صفت جمال در وی زیاده تر معاینه
میکنند چنانچه حضرت موسی علیه السلام که نسبت بهارون علیه السلام
جلال بیشتر داشت و گریختن شیطان ... از حصول ...
از فاضل نظیرش اذان است که در حدیث صحاح وارد شده که
وقتیکه موذن کلمات اذان ادا میکند شیطان ضرطه کرده
میگریزد و در اثنای نماز هر وسوسه و خطره که باشد

در اتباع آن دریغ نمیکنند و در قطع صلوة قصوری نمیسازند
و ازین لازم نیاید که اذان افضل شود از نماز بالجمله ثابت است که
صحابه کرام از حضرت عمر رض بسبب جلالت و شدت ایشان
در اسلام بسیار ملاحظه میکردند و بعضی امور که مباح میبودند
از عمل آن باز میماندند و نظیر تمام این قصه حدیثی است که صاحب
مشکوة در مناقب حضرت عمر رضی الله عنه آورده است عن سعد ابن ابی
وقاص مروی است از سعد ابن ابی وقاص رض قال استاذن عمر
بن الخطاب علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وعنده نسوة من قریش یکلمنه ویستکثرنه
عالیة اصواتهن گفت راوی که طلب اذن کرد عمر بن الخطاب رضی الله عنه
بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم درحالیکه نزد آنحضرت زنان قریش
بودند کلام میکردند و از آنحضرت چیزی طلب میداشتند و در آن
افزونی میخواستند و در آن حال بلند میکردند آواز خود را یعنی
بحضور وی صلی الله علیه وسلم بی ادبانه و دلیرانه باواز بلند
گفتگو میکردند فلما استاذن عمر قمن فبادرن الحجاب پس چون
طلب اذن کرد عمر رضی الله عنه برخاستند آن زنان [illegible]

أمزامير الشيطان في بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم

أمزامیر شیطان در خانه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مزامیر

چنانکه در روایت دیگر آمده است و اطلاق مزامیر شیطان

شیطان از اسماع این چیزها خوشوقت میشود و آله اغوای خود میداند

هرگاه که در مجلس شراب و غیره محرمات نواخته میشود فقال رسول الله صلی الله علیه

وسلم یا ابابکر ان لکل قوم عیدا وهذا عیدنا پس فرمود ای ابوبکر بدرستیکه

برای هر قوم عیدیست و این عید ماست یعنی گروه مسلمین اخرجه البخاری

فی روایة له دخل علیّ رسول الله صلی الله علیه وسلم وعندی جاریتان

تغنیان بغناء بعاث فاضطجع النبی صلی الله علیه علی الفراش

وحوّل وجهه و در روایتی از بخاری باین الفاظ آمده است

که آمد ابوبکر بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نزد من دو دختر

بودند که میسرائیدند سرود بعاث پس بر پهلو شد پیغمبر خدا صلی الله علیه

وسلم بر بستر و بگردانید روی خود را و این بجهت آن باشد که آن

بودند از دیدن ایشان خود را اجتناب ساخت و روی مبارک خود را از ایشان

در دیگر جانب گردانید تا مبادا بر ایشان نظر افتد چه آن نامحرم بودند

شنیده پیش رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس شنید همچنان فقط و
احتجاج کرده است ابن طاهر باین حدیث بر جواز غنا با دف و گفته که
اگر وی را راویان آن بکار ابن عبد الله نبودی هر آینه حکم میکردم به
صحت حدیث مذکور و لاحق میکردم آنرا با حادیثی که در صحیح
بخاری و در صحیح مسلم اند لیکن کلام کرده شده است در بکار
یعنی در بودن او موافق شرائط ملتزمه صحیحین گفتگو است لیکن
صاحب استماع مظنه کلام مذکور رفع نموده میگوید که کلام در بکار غیر
قادح است در روی نسبت وجه یکی آنکه ابن حبان او را در کتاب خود
منجمله ثقات ذکر کرده دوم اینکه ابن جوزی نیز گفته که نمیدانم قدحی
در بکار سوم اینکه خطیب این حدیث را بروایت عبد الرزاق
از بکار نقل کرده و ضعف را درین حدیث بجهت راوی دیگر گفته
که او نیست در طریق ابن طاهر پس بکار نزد خطیب هم از ثقات
ثابت شد و قطع نظر از ثقاهت بکار فاکهی در تاریخ مکه باسناد
صحیح همین حدیث را از عبد الجبار الورد بدل بکار روایت
کرده و عبد الجبار ثقه بالاتفاق پس صحت حدیث

سماع در کتب فقهی منقول شده است پس بار التقلید دی رحمه
در حرمت می باید در احادیث نبوی برچه باشد بان کار نمی شکست
برای رهنمای این چنین منکرین و انکشاف پرده غفلت از
عقل همچو مقلدین مختوم کردن این فصل بخصوص ثلث شده
بشرح بسیط نوشتن فصل دوم در اخبار و آثار سماع امام
ابوحنیفه و تلامذه وی و دیگر مجتهدین ثلاثه و اکثر ائمه دین
از صحابه و تابعین و تبع تابعین واجب افتاد تا از آن واضح گردد
که عمل امام ابی حنیفه رضی الله عنه بر همین احادیث بوده و در
رحمة الله علیه خود سماع شنیده است و کجای بر حرمت آن
نص صحیح از وی نیامده و انچه از بعض کلام وی بعض
فقها همچو صاحب بدایه بقیاس خود حرمت استنباط کرده اند
دیگر فقهای محققین تخطیه او نموده اند و بعض آنرا بر غنا
مقترن بمنکرات که اتفاقا حرام است حمل کرده اند نقل
اقوال فقها و دلائل ایشان بر تحریم و جواب شافی آن نشر و بنا
در باب سوم خواهد آمد ان شاء الله تعالی اکنون مختوم کرده میشود

این وصل بقیه صحن تلبثه رمباکه خاطر تحقیق طلب تعیین از طول کلام ملول نشود فصل اول قال الاحمد الغزالی الذی امام عصره ومقتدا ازمانه فی کتابه بوارق الالماع فی تکفیر من تحریم السماع فان قال المنکر علی تقدیر صحت الاحادیث المنقوله عن الصحابة اتباعهم فی جمیع الصور الا فی السماع قلنا هذا لا یجدی نفعا لانه حینئذ یکون حاله مع الصحابه کحال ابی لهب مع النبی صلی الله علیه وسلم فانه قال له صلی الله علیه وسلم انا او من بقولک یا محمد فی جمیع قولک انا لا او من فانا اصدقک فی هذا فقال له هذا لا ینفعک لان الایمان المعتبر هو الایمان بجمیع ما اتی به النبی صلی الله علیه وسلم فکذلک حال من تابع بعض الصحابه فی جمیع الاقوال الا فی السماع فانه لا ینفعه ولا یحصل له الاقتداء فان قال المنکر ان ابا حنیفة والشیخ

او الثانية زاد شيئاً او نقص فانه يجوز على ذلك تخميناً

كجواز الابدال بحيث النية فانه يشترط في صحة

العقد الذي من اختار قولاً لم يشترط

في صحة العقد العملي ما اشترط فيه

فلذلك كان سفيهاً فان السفيه هو من لا يختار

الاصلح لدينه ودنياه والسفه من وصف

المنافقين حيث قال تعالى في

شأنهم الا انهم هم السفهاء والمنافق

في الدرك الاسفل من النار

فيلزم من هذا ان من اختار

قولاً على غير النبي

صلى الله عليه وسلم واعرض عنه

كان ماواه الدرك الاسفل من النار

فاذن يلزم لمن هو من السفهاء ان يقول

بغير النبي صلى الله عليه وسلم

و ترک فعل النبی صلی الله علیه وسلم و قوله صلی الله علیه وسلم
کان ماداه الدرک الاسفل من النار انتهی کلامه
رحمة الله علیه وبرکاته و نیز از امام ابی حنیفه علیه الرحمة تصریح آمده
است که اگر قول ما مخالف حدیث صحیح باشد بر آن قول عمل
نباید کرد و موافق همان حدیث عمل باید نمود پس قول این چنین
مقلد منکر احادیث از روی اصول و کلیات دین عموماً و
حسب قول امام اعظم رضی الله عنه خصوصاً مردود و نامقبول
و مجهول و نامعقول است **فصل ثانی** به ثبوت پیوست از
احادیث مذکوره سماع غنا با دف و بلا دف از آن حضرت
صلی الله علیه وسلم و قاعده اصول است که فعل نبی علیه السلام
سوای زلات از چهار قسم بیرون نیست مباح و مستحب و واجب
و فرض و جمیع افعال نبی علیه السلام مقتدی به است و ادنی منزلت افعال
نبی افاده اباحت است چنانچه صاحب منار الاصول میگوید افعال النبی
صلی الله علیه وسلم سوی الزلة اربعة اقسام مباح
و مستحب و واجب و فرض والصحیح عند ان ما علمنا

(۱) فصل ثانی در اثبات سماع از روی قاعده اصول یعنی سماع غنا را فعل معصوم

وجود تحقق صفات که در صحت معتبر است در رجال آن دیگری و بعضی توقف
کنند در ترجیح یکی بر دیگری و مشهور نزد جمهور ترجیح صحیح بخاری
است بر صحیح مسلم کما نبه فی موضعه والله اعلم انتهی اما مناقشه
با دعای نسخ اباحت پس مدفوع است چنانکه حجة الاسلام امام
محمد غزالی رحمة الله علیه در احیاء العلوم و کیمیای سعادت و امام
احادیث شیخ مجد الدین فیروزآبادی مصنف قاموس در صراط المستقیم
و ابو طالب مکی در قوت القلوب تصریح نموده اند که حدیثی در صحیح
تحریم غنا وارد نشده است و قدوة الفقهاء و المحدثین شیخ عبد الحق
دهلوی رحمه الله در مدارج النبوة بمقام ذکر غنا گفته اند و در بعضی طرق
محدثین آمده و ایشان میگویند که ثابت نشده است در تحریم
آن حدیث صحیح و نص صریح بلکه هر چه وارد شده است در این باب
از احادیث یا موضوع است یا مطعون و همچنین آیات قرآنی که آنرا
تفسیر کرده اند آنرا بعضی مفسرین بحیثیکه دلالت میکنند بر حرمت
غنا اما آنرا تاویلات و محامل دیگر است که ذکر کرده اند غیر
ایشان از علما و چون ثابت نگردید حرمت ثابت شود حل

حدیثی صحیح در تحریم ثابت نشده و آنچه در این باب وارد است یا مطعون و ... قرآنی

اباحت بالامت قول وی سبحانه و احل لکم الطیبات الخ در رساله تحقیق

خواهد کرد خواهد دانست که درین سخن جمله علمای محققین از مجتهدین

و مقلدین اتفاق دارند انتهی اما مناقشه قادح بودن متاخرین

اباحت سنت متقدمین را مدفوع است باینکه از مقررات اصول

است ان الوفاق السابق یرفع اثر الخلاف اللاحق

ولا یجوز المصیر الموخر مخالفة للصدر الاول

و حدیث خیر القرون قرنی ثم الذین

یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یفشو الکذب

نیز موید اصول مذکور است **وقال صاحب الهدایة**

ان المعتبر الاختلاف فی الصدر الاول ای الصحابة

رضوان الله تعالی علیهم **وقال** ابو طالب المکی فی

قوت القلوب سمع الغناء صحابی و تابعی و لم یزل اهل الحجاز

یرخصون فیه فی افضل ایام السنة فی الا[illegible]

امر الله عباده فیها بالذکر و نقل شیخ تاج الدین الفزاری

در ابن قتیبه [illegible] **وقال**

الشیخ عیسی بن عبد الرحیم المحقق فی کتابه ان الصحابة
والتابعین بعضهم اهل الحل والعقد ولیس بین بعدهم احداث
الشیء وبعضهم اساطین الدین المعدلون علی لسان
الشارع وقد ثبت منهم السماع ولم ینقل
ان احدا انکر علیهم فی ذلک
الزمان فحل ذلک محل الاجماع انتهی

پس ساقط شد احتمال نسخ اباحت به سبب متقدمین از جانب متاخرین
باقی ماند توهم این معنی که اکثر علمای متاخرین از افعال متقدمین حقیقت با
سماع خصومت شدی ترک آن قاطبه اختیار کرده اندی جواب اینکه توهم
مذکور بسبب عدم تتبع اخبار و آثار صحابه و تابعین و تبع تابعین
ناشی گردیده است والا نه اجماع جمیع متاخرین بر حرمت غنا ثابت
بوده اتفاق اینها بر ترک آن با عدم ثبوت اجماع بسبب اینکه اجماع
در فن اصول عبارت است از اتفاق اهل حل و عقد در زمان
مخصوص یا ازمنه متفاوته بر امری شرعی و نقل اتفاق نمودن حکم
با حرمت یا اباحت چیزی نمایند و غنا از این قسم نیست که گاهی

در زمان واحد یا از منه متقاربه بر حرمت آن اتفاق اہل حل و
عقد شده باشد ومن یدعی فعلیه البیان و اگر کسی گوید که از بسا افراد
جماعه کثیر است که بطرف حرمت غنا رفته و ترک آن گفته لیس اتفاق
علماء کثیرین هم در معنی اجماع است گوئیم که اتفاق جمهور و فقها
علی ما علیه الجمهور مثبت اجماع نمیتوانند شد بل شرعا احتجاج را شاید
بروایات فقهیه مرقومه الذیل **فی شرح الوقایة**
فی ما اجتمع علیه الجمهور لا یعتبر خلاف البعض و ذکر فی
اصول الفقه ان العلماء اختلفوا فی ان الاجماع هل
ینعقد باتفاق اکثر المجتهدین او لا بد من اتفاق الکل و فی
الهدایه اختار ان اتفاق الاکثر کاف فقی مقابلة
اتفاق الاکثر لا یعتبر خلاف الاقل
و ایضا فی الهدایة ان المعتبر الاختلاف فی
الصدر الاول ای الصحابة رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین **سوال** اگر کسی گوید که
اکثر علمای ... حرمت غنا رفته اند و نزد اہل ... متقدمین

ذی علم جمعی ... در ... الحر... ... ...

مذہب حنفی است جوابش اینکہ اولا اتفاق اکثر حنفیان بر حرمت غیر مسلم است چنانچہ بروایت سماع امام ابوحنیفہ رضی اللہ عنہ بتنصیص خودش واقوال اکثر علمائے حنفیہ برا باحت در باب دوم بیاید وعلی تقدیر التسلیم عمل اہل سنت بمذہب حنفی مقید نیست بل در مسئلہ خاص بر قول ہر امام کہ مطابقہ حدیث وقرآن باشد عمل جائز است بروایات مفصلہ فی ل

۳۲
عمل اہل سنت بمذہب حنفی مخصوص نیست بیسئلہ خاص عمل بر قول ہر امام جائز

وفی خزانۃ المفتین من باب آداب القاضے

اعلم ان المفتی فی زماننا من اصحابنا اذا استفتی عن مسئلۃ وسئل عن واقعۃ وکانت المسئلۃ مختلفۃ بین اصحابنا یاخذ اولا بقول ابی حنیفۃ ثم بقول ابویوسف ثم بقول محمد رحمہم اللہ ثم بقول غیرہم من اصحاب ابی حنیفۃ ثم باقاویل المشایخ بعدہم ہذا اذا کان ابوحنیفۃ فی جانب وصاحباہ فی جانب فالمفتی بالخیار ان شاء افتی بقول ابی حنیفۃ وان شاء افتی بقولہما انتہی فی السراجیۃ

ولا ينبغي لاحد ان يفتي الا ان يعرف اقاويل العلما
ويعلم من اين قالوا ويعرف معاملات الناس
فان عرف اقاويل العلماء ولم يعرف مذاهبهم فان
سئل عن مسئلة يعلم ان العلماء الذين ينتحل مذهبهم قد اتفقوا
عليه فلا باس ان يقول هذا جائز وهذا لا يجوز ويكون قوله
على سبيل الحكاية وان كانت المسئلة مختلفة فيها فلا باس
بان يقول هذا في قول فلان جائز وفي قول
فلان لا يجوز وليس له ان يختار فيجيب بقول
بعضهم ما لم يعرف حجته عن ابي يوسف
وزفر وعافية بن زيد لا يحل لاحد ان
يفتي بقولنا ما لم يعلم
من اين قلنا

سوال اگر مفتی کو بابت [illegible] احادیث مذکوره [illegible]
[illegible] مخصوص [illegible]
[illegible]

جواب گوییم صرف فعل منقول صلعم برای است دلیل اباحت

تا وقتیکه از شارع حکم تخصیص صادر نشود چنانچه بعض احکام

مخصوص مذکور میگردد در حدیث صحیح آمده از صلی الله علیه وسلم

نهی عن صوم الوصال ثم فعل فلما سألوه قال لست کاحدکم انی

ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی وعلی هذا القیاس هر حکم مخصوص برای

ذات صلعم در کلام الهی وارد شده تخصیص در آن مذکور هست

مثل قوله تعالی یا ایها النبی انا احللنا لک ... وامرأة مؤمنة ان وهبت

نفسها للنبی ان اراد النبی ان یستنکحها خالصة لک من دون المؤمنین

واگر کسی گوید که چیزی از بعض آیات مثل ومن الناس من یشتری

لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله الآیه حرمت غنا برای امت

دریافت کرده بود شان تصریح نهی نکرده و بر فهم مخاطبین گذاشته

گوییم این تهمت کتمان حکم شرعی بر شارع است نعوذ بالله

منها بر انبیا حرام است که هر حکم شرعی صراحة امت را

آگاه نکنند لقوله تعالی ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات

والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم

شافعی گفته است غزالی که تحریم غنا مذهب
او نیست و تتبع کردم بعض کتب وی را از تصنیفات [illegible]
پس ندیدم که در آن نصی بر تحریم وی و استاد
ابو منصور بغدادی گفته است که [illegible] آیا حرمت
سماع صوت بقول و الحان چون مقصود در [illegible] از
جاریه خود یا از امراة که حلال است نظر او وی با مشغول خانه
خود یا خانه بعضی اصدقای خود و بشنود آنرا میان
راه و معتقد آن نگردد سماع مخیر یا از
منکرات و ضایع نکند بسبب آن اوقات نماز را
و روایت کرده است ابو منصور بغدادی از
یونس بن عبد الاعلی که شافعی استصحاب
کرده مرا بسوی مجلسی که در وی قینه بود
که نغمی میکرد چون فارغ شد قینه گفت
شافعی آیا خوش کردی ترا این را گفتم
نگفت اگر راست میگوئی نیست ترا

تر احسن صحیح یعنی خوش داشتن غنا علامت سلامت طبع و
صحت حس است و ناخوش داشتن آن نشان اعوجاج طبع و
نقصان حس و از اینجا معلوم میشود که دلیل شرعی بر حرمت
و کراهت آن نیست و اگر آن بودی خوش داشتن طبع آن را
چه فایده کردی چه در تاثیر نغمه در طبایع هیچکس را سخن نیست
که در حیوانات موجود است چه جای آدمیان و منقولست از شافعی
که الغناء لهو مکروه یشبه الباطل گفته اند که تواند که مراد بمکروه
آن باشد که ترک آن اولیست که اطلاق آن باین معنی آمده است
و غزالی گفته دلالت نیست این را بر حرمت و کراهت بلکه اگر
باطل نیز گفتی دلالت نبودی زیرا که معنی باطل آنکه فایده نباشد
در وی و مباح نیست فایده در وی و گفته که حمل کرده شود
چیزیکه وارد شده است ازین الفاظ که دلالت دارد بر تغلیظ
بر غنای که مقترنست بفحش یا منکر پس تحریم از جهت عارض
باشد نه از جهت معنی که در ذات غنا است و بالجمله بتحقیق صحیح
شده است از قول و فعل شافعی جنید که صحیح است در اباحت

[illegible]

ذنیست لفظ ورد تحریم واما امام احمد ابن حنبل تصحیح شده است از وی
روایت کرده شنیده است غنا را نزد پسر خودش که نام وی صالح
است روایت است از ابو العباس فرغانی که وی میگفت شنیدم
صالح بن احمد بن حنبل را که میگفت بودم من که دوست میداشتم
سماع را و بود پدر من که ناخوش میداشت آنرا پس وعده کردم
ابن جناده را که باشد نزد من شبی پس باشید نزد من تا
دانستم که خواب کرد پدر من پس شروع کرد ابن جناده در
تغنی پس شنیدم آواز پای را بالای بام پس برآمدم بالای
بام و دیدم پدر خود را بالای بام که می شنود غنا را و دامن
او زیر بغل او بود و می خرامید بالای بام گویا که رقص میکند
و مثل این قصه از عبد الله بن احمد بن حنبل نیز منقول است و این
دلالت دارد بر اباحت سماع نزد وی و آنچه منقولست
از وی مخالف این محمول است بر غنای مذموم مقترن و بعضی
منکر و روایت کرده شده است از احمد که وی شنید غنا
را نزد پسرش صالح و انکار نکرد پس گفت پسر وی آنکه

آیا شنودی تو که انکار میکردی و مکروه میداشتی تو آنرا گفت

بعض شیخ من [illegible] اند که استعمال میکنند با وی مسکر را

و حکایت کرده از داود طائی که وی حاضر میشد سماع را

و راست میشد پشت او در سماع بعد از آنکه منحنی شده بود

از کبر سن و بود وی رحمه الله علیه عالم فقیه حنفی تلمیذ امام اعظم

ابو حنیفه کوفی و گفته است فقیه عالم ناصر الدین ابو المنیر اسکندری

در فتاوی خود که سماع اگر باشد بشرط خود در محل

خود و از اهل خود صحیح است و اختیار کرده است این قول را

از حنابله ابو بکر خلال صاحب جامع و صاحب وی

عبد العزیز و حکایت کرد آنرا صاحب عوارف از جماعه از

ایشان و نقل کرده است سماع آنرا از صالح و عبد الله

دو پسر احمد و اختیار کرده است آنرا حافظ ابو الفضل

مقدسی و غیر وی از ظاهریه و ذکر کرد آنرا ابو محمد بن حزم

در تصنیفات خود و مر او را رساله ایست در این باب و تصنیف

کرده ابن طاهر و نقل کرده اجماع صحابه و تابعین را

بیان وثوق کرده با سانیدی که دارد نقل کرده است شیخ
تاج الدین عبد الرحمن فزاری شافعی شیخ دمشق و فقیه آن
و ابن قتیبه از اکثر اهل عراق و روایت کرده است ابن طاهر بسند
خود که چون مبنی اهل مدینه را که اجماع کرده بر چیزی پس بدانکه
آن سنت است و روایت کرده است یونس بن عبد الاعلی که
پرسیدم از شافعی از اباحت اهل مدینه سماع را پس گفت
نمیدانم هیچ یکی را از علمای حجاز که مکروه دارد سماع را مگر
آنچه در اوصاف است و ذکر کرده است ابو الیعلی حنبلی که یوسف
بن یعقوب الماجشون و برادران وی رخصت میکردند
در سماع و گفت یحیی بن معین که از اعاظم علمای حدیث است
که می آمدیم با یوسف ماجشون را پس تحدیث میکرد ما را در
خانه و جواری او میزدند معزفه را در خانه دیگر و ایشان
علمای ثقات از اهل حدیث اند که تخریج کنند در صحاح و گفته اند
عبد العزیز بن سلمه الماجشون که مفتی اهل مدینه بود و روایت
میکنند ائمه از وی و تخریج کرده اند از وی [illegible]

ستنیکردند غنی در عود و نقل کرده است صاحب نهایه در شرح هدایه
از حنفیه بعد از نقل کردن وی تحریم را از بعضی از ایشان اباحت
را وقتیکه تغنی کند تا استفاده کند بآن نظم و قوافی را
و دیگر فصیح اللسان و گفته لا باس به و بعضی از حنفیه
گفته اند که اگر تنها باشد و تغنی کند برای دفع وحشت از نفس خود
لا باس به و باین اخذ کرده است شمس الائمة السرخسی و
استدلال کرده است بر آن بانکه بود انس بن مالک رضی الله عنه
که میکرد آنرا در خانه خود و منع میکرد آنرا الطریق تلهی
گفته است که هر که قایل است بکراهت مطلقاً حمل میکند حدیث
انس را بر تنشید اشعار مباحه و جزم کرده است صاحب بدائع
از حنفیه بحظر که ذکر کرده است شمس الائمة و تعلیل کرده است
بانکه سماع غنا هم میگرداند دل را و صاحب ذخیره
از حنفیه نقل کرده است از بعضی حنفیه که لا باس به فی الاعراس
و بعضی گفته اند لا باس به در اعیاد و سایر اوقات سرور
مباح [illegible] ذکر کرده است اینرا از علمای متقدمین شیخ الاسلام

ابو محمد بن عبد السلام و صاحب شیخ محمد بن دقیق العید و کفته است

صاحب امتاع که محقق بودند در صوفیه جماعه از اهل فقه و حدیث و

معرفت بانواع علوم شرعیه مثل استاد ابو القاسم قشیری و شیخ

ابو طالب مکی و شیخ شهاب الدین سهروردی ذکر کرده اند ایشان

در رسایل و تصانیف از انچه دلالت میکند بر اباحت سماع قولا

فعلا و بود جنید رضی الله عنه فقیه که فتوی میداد بر مذهب ابو ثور

و حکایت کرده است از وی قشیری و سهروردی و غیرهما که وی کفت

نزول میکند رحمت برین طایفه در سه موضع نزد اکل زیرا که

نمیخورند مکر نزد فاقه و نزد مجاورت و مکالمت زیرا که تکلم میکنند

در مقامات صدیقین و انبیا و مرسلین و نزد سماع زیرا که ایشان

نمی‌شنوند بوجد و میشنوند حق و حکایت کرده از جماعه از علمای

صحابه درین باب حکایات که اکثر انها مذکور اند در کتب قوم

فصل بدانکه صاحب امتاع مذکور کرده است در سماع سه

قول را حرمت و کراهت و اباحت و ذکر کرده دلایل هر

مذهب را و ترجیح کرده مذهب اباحت را چنانکه مدعای

اوست وثواب فزاید از استدلالات وتمسکات حرکت وکیفیت
را اطناب کرده در اثبات مذهب اباحت و اثبات کرده اند از
کتاب وسنت واجماع وقیاس هردو بجه قیاس آنکه چون
ثابت شد در سنت صحیح جواز تغنی بقرآن پس در شعر
نیز جائز باشد بجامع آنکه تغنی در قرآن اثارت
میکند حزن وشوق را واستجلاب مینماید خشوع وخضوع را
واین در اشعاری که مشوق اند بطاعات ومناجات
وزهد از دنیا ورغبت در آخرت ومثمر مزید محبت الهی
تعالی وتقدس ومتابعت حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه وسلم نیز جائز باشد وبعضی بر حدی
نصب وتشبیه اعراب واقسام دیگر که جائز صحیحا مختلف فیه باتفاق
نیز قیاس کنند واین جمله بر تقدیری
صورت بندد که نص قاطع بر حرمت وکراهت
آن ثابت نگردد والا قیاس در مقابله نص
لازم آید وقائلان باباحت نمیگویند که نص در اکثر

در ورود نیافته است و اگر یافته بصحت نرسیده است و مقصود کاتب
حروف از نقل اقاویل اباحت آنست که تا معلوم شود که
مسئله مختلف فیه است جزم کردن بیکجانب و ترجیح آن و تعصب
نمودن در آن مناسب طریقه احتیاط نیست اگر یکی را
صلاح و تقوی در آن باید که توقف کند و ملاحظه و احتیاط نماید و در
ورطه خلاف و نزاع نیفتد و سلامت حال خود در آن بیند
و احتیاط و تقوی در آن اندیشد بسیار کبا و اما باید که زبان
قال و مقال از طعن و تشنیع و تضلیل و تقبیح بزرگان و افتادن
در ایشان با وجود تعارض ادله و تباین طرق و وجود علما
و فقها در هر دو جانب دیگر قطع نظر از راجح و مرجوح
نگاه دارد و سر رشته انصاف رها نکند ~ صحبت
عافیت گرچه خوش افتاد ای دل ~ جانب عشق عزیز است
فرو مگذارش ~ و قایلان باباحت را نیز مناسب نیست
که بتعصب [illegible] ند و منکر اقوال علما شوند خصوصا آنهائی
که [illegible] دیانت و نصیحت باشند

ولکلّ وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات و [illegible] باید که تنها
طریقه تمیز و تفصیل از دست ندهند که توقف و احتیاط در همه کارها
محمودست و افراط و تفریط در همه جا مذموم و بالله التوفیق و منه العصمة
و همین صاحب امتاع در آلات و مزامیر نیز سخن کرده و گفته که
معروف در مذاهب ائمه اربعه حرمت مزامیرست و با وجود آن از بعضی
علماء مذهب شافعی و اصحاب ظواهر و غزالی و امثال وی خلاف فقها
نقل کرده و انواع آلات و مزامیر ذکر کرده اما دف مختلف فیه
است بعضی مطلق مباح گفته و بعضی مطلق حرام داشته بعضی فرق
کرده و در جلاجل داده غیر آن و صواب اباحت اوست در نکاح
و در بعضی اعلان آن باید فسحت باشد و در شبابه که بعضی
نی است نیز اختلاف فقها ذکر کرده و یکی از مزامیر عود است
که آن را بربط نیز گویند و تارها دارد که آنها را زیر و بم
گویند و در وی نیز اختلاف فقها ذکر کرده و گفته
که معروف در مذاهب اربعه آنست که زدن آن و شنیدن
آن حرامست و رفته اند طایفه از علما بجواز آن و حکایت

قال لا بل عود المرضین طلبید رشید عود را و بنواخت آنرا

ابراهیم بن سعد و فتوی داد باباحت غنا و عود و نقل کرده اند

فاکهی در تاریخ مکه بسندی که دارد از موسی بن المغیرة الجمحی که خواند

عطاء بن ابی رباح را پیش در آمد و بودند در آنجا قومی

که میزدند عود را و تغنی میکردند چون دیدند عطا را که

در آمد باز ماندند از آن پس گفت نمی نشینم تا عود بکنید

آنچه میکردید ... ابن حزم ... و تعدی کرد و صاحب امتاع این

عود را ... صاحب ... مزامیر دیگر را بر آن قیاس کرده

صاحب امتاع عود را اصلا مباح ... مزامیر دیگر را قیاس [illegible]

و بالجمله دری درین باب از وسعت و صلاحیت خالی نیست و

اجماع آلات و مزامیر را نیز نقل کرده گفته اختلاف است

در میان قائلین بتحریم که آن کبیره است یا صغیره و متاخرین

از شافعیه بر آنند که صغیره است این چند کلمات از

کتاب مذکور نقل کرده شد والعهدة علیه غرض از نقل چیزها

نیست که اگر احیانا از بین طائفه چیزی از آن نقل کرده شود

بنا [illegible] تشدید و تجهیل و تشنیع و تفسیق و تضلیل ننمایند

یا بسبب آنکه در غزوه بدر حاضر بود یا بجهت آنکه مسکن وی وادی
بدر بود و صحابی دیگر از اعیان صحابه با او نشسته بودند و سماع
غنا میکردند مردی دیگر که حاضر بود و شنید از ایشان غنا را
بروی گران آمد و انکار نمود و گفت ای صاحبی رسول الله
صلی الله علیه و سلم شما ای دو یار پیغمبر صلی الله علیه
و سلم شما سرود میشنوید ایشان گفتند اگر میخواهی که تو نیز
بشنوی با ما بنشین و بشنو و اگر نه برو از ما
ما را پیغمبر خبر داده اگر بشنویم و این در عروسی بود که
دران باتفاق مباح است بالاتر ازین عبد الله بن جعفر
که باین کار مولع و مشغوف بود و معاویه نیز با وی شریک
و موافق بود و با وی لهو و لعب مینمود زنان معاویه
اظهار انکار کرد بر عبد الله عیب گرفت
بروی و گفت معاویه حال او اینست تو چه معتقدی بود
دیگر عبد الله بخانه معاویه آمد
بسیار کرد و معاویه پای ... گفت این را ... میشنید

دو فرقه آمدند و قومی برنظر بمجادست قائم کردند و جمعی بعد نظر ان
ابل فسق است منع و رسم احتیاط را گرفته المیها دیدند و بشستند
نظر بر معنی و حقیقت معال اند احسن تند که اگر بمجالس
فسق و منکرات است حرام و اگر بخلاف ان است مباح
والله اعلم و علمه احکم اما از ان تصبی پیدا شدی
در میان آمد بهم ما اینان افراط کردند و مریکیان آنرا
مطلقا منسوب بفسق و کفر دانسته اند و قومی پیچیان بر عکس
اینها آنرا طاعت صرف و عبادت محض گرفتند و تمام
اوقات را مشغول آن و مشغول بدان ساختند
و مجمعها و معرکها کرفتند و بر دو طایفه فرق میان اہل
و نااہل نکردند و سر شته انصاف که معنی از ان بنصف
و نصف است از دست دادند و طایفه دیگر حقیقت این محال را
بر جمعیت نگاه داشتند و یکی منشا اختلاف است
که جمعی را نظر بر تاثیرات و تصرفات اسم بر در
بوالعجبی افتاد و از جا بشتند و قومی را حیوانه و بهم

و عدم جواز قطعی در نظر آمد بر جای خود ایستادند و شیخ این را
گفته است که تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی است که حرکت و نطق
کار اوست و روح انسانی منزه است از انکه محل ورود
معانی است و سکون و اضمحلال و قرار صفت اوست اما از کجا
کسی را میرسد که بگوید نعم تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی
باشد اما اگر بواسطه جوازی و اتصالی که میان روح حیوانی
و روح انسانی است حال این سرایت بان کند چه مانع است
و نیز شیخ میگوید که نشان تاثیر قران در باطن انست که
بغنا و بغیر غنا یکسان باشد و انکه بنغمه تاثیر کند تاثیر قران
نیست این تاثیر نغمه است نه قران این سخن خالی از تکلف
نیست لغمه حلیه و زیور قران است چنانکه در حدیث آمده
است که زینوا القران باصواتکم و یکسان بودن هر دو حال
خارج از دایره امکان است مگر کسی را که مشهود و مکشوف
تجرد ذات و صفت الهی باشد انتهی کلام الشیخ بلفظه باب ثانی

باب ثانی در ثبوت اباحت از روی فقه

در روایات کتب معتبره فقه و اقوال ائمه دین که در اباحت

غنا و ضرب دف و طبل وغیرہ آلات مباحہ واز دگشتہ

فصل اول درذکر روایات کتب اہل سنت فی شرح البزدوی المسمی بالنوری صنفہ ابو القاسم محمد ابن عبید الله الدمشقی اعلم ان السماع الذی یختلف علماءنا فی حقہ وہو ما کان علی سبیل اللہو واللعب کما سمع الفساق وشاربی الخمر وتارک الصلوة فاما من یسمع الغناء وہو صالح ودائم الصلوة لا تارک الورد وقرارت القران فلہ حلال بلا خلاف بین علماءنا رحمہم الله فی شرح الکافی المسمی بالمحمدی للمحمد بن علی الشافعی واعلم ان المکروہ من السماع عند علماءنا رحمہم الله ما کان علی سبیل اللہو وارادة العصیان بان یجمع الفساق علی ذلک ویترکون الصلوة وقرارت القران اما من کان من اہل الصلوة واہل القران من جملة الصالحین فسماعہ حلال بلا خلاف بین علماءنا رحمہم الله اذ لا یرید بذلک السماع الا وجہ الله وحضورہ یذکرون الله وخوف الآخرہ وکل ذلک محمود وغیر مذموم فی البیدا السرور السماع فی اوقات

فصل اول درذکر روایات اباحت از کتب اہل سنت کہ سماع ان بہشتی وجہان تا وی میرسد

تاکیداً للسرور وہیجانہ مباح الکان ذلک السرور مباحاً
کالغناء فی ایام العید وفی العرس وفی وقت قدوم الغایب
ووقت الولیمہ والعقیقہ وعند ولادت الولد وعند ختانہ وعند
حفظ القرآن انتہی **فی السیر الکبیر** للامام محمد رحمہ اللہ
عن ابن مالک رضی اللہ عنہ انہ دخل علی اخیہ البراء ابن مالک
رحمہ اللہ علیہما وہو کان یتغنی ویقول... ...
للانسان ان یتغنی اذا کان یسمع ویونس غیرہ ومن الناس
من یقول لاباس بہ فی الاعراس والولیمہ الاتری انہ
لاباس بضرب الدفوف فی الاعراس والولیمہ وان کان
ذلک نوع لہو وانما لم یکن بہ لاباس لان فی ذلک اظہار النکاح
واعلانہ وبہ امرنا صاحب الشرع حیث قال اعلنوا النکاح ولو بالدف
وکذلک التغنی **فی البدایع الحنفیہ** ایضاً ان المغنی اذا
جمع الناس علیہ فیفسق بسماع صوتہ ردت شہادتہ وان کان
فعل لیدفع الوحشۃ عن نفسہ وعن غیرہ لم یسقط عدالتہ
لان ذلک مما لیومر بہ ولانہ علل حرمتہ بمجاورت اللہو ومباشرتہ

منكرات الشرع لا لان ذاته حرام فان سماع صوت الحسن
مباح الاصل وانما حرم لعارض باحتماله اللهو والفحش
فاذا انتفى العارض بقي على اصل الاباحة وفي المنبع
ايضا السماع جائز لانه يرق القلب وفي المحيط في الفصل
الثامن عشر من كتاب الكراهية والاستحسان وذكر محمد
في السير الكبير عن انس بن مالك رضي الله عنه انه دخل
على اخيه البراء بن مالك رضي الله عنه وهو كان يتغنى فقال له
وهو يتغنى بالطارة [illegible] لا بأس للانسان ان يتغنى اذا كان
[illegible] [illegible] [illegible] من القول لا بأس
بضرب الدفوف في الاعراس والوليمة وان كان ذلك
نوع لهو وانما لم يكن به لا بأس لان في ذلك اظهار النكاح
واعلانه وبه امر صاحب الشرع حيث قال اعلنوا النكاح
ولو بالدف وكذلك التغني وتعمد من قال اذا كان تغنيه
نظم القوافي ويصير فصيح اللسان لا بأس به [illegible] قال
اذا كان [illegible] فيتغنى لدفع الوحشة عن نفسه لا بأس

سبیل اللہو والیہ مال السرخسی رحمۃ اللہ علیہ **فی**

الفتاوی الوجیز الکردری واعلم ان التغنی

الاستماع الغیر وابیات حرفۃ حرام عند العامۃ ومنہم من جوزہ

فی العرس والولیمۃ وقیل اذا کان یتغنی لیستفید بہ نظم القوافی

والفصیح اللسان لا باس بہ اما التغنی الاستماع لفسقۃ الناس

وبہ اخذ شمس الائمۃ لما روی عن انس بن مالک البراء رضی اللہ عنہ

ذلک والکراہۃ بمعنی قولہ ما یکون علی سبیل اللہو ومن المشائخ

من قال کل ذلک یکرہ وبہ اخذ شیخ الاسلام **وفیہ العطا**

اللعب بالشطرنج والحمام وسماع الغناء والرقص وشعر الذی

لیس بہجو ولا تشبیب بامرأۃ معینۃ وسماع الدف لیس بحرام

لاکن المواظبۃ علیہا قد یحرم المروءۃ **فی الفتاوی**

البیان ان عثمان رضی اللہ عنہ کانت عندہ جاریتان

یتغنیان فلما کان وقت السحر قال امسکا اذا وقت الاستغفار

فی الوسیط سماع الغناء مباح لان ما جاز بغیر لحن

جاز بلحن الا ان یتخذ عادۃ فیقدح فی المروءۃ **فی الذخیرۃ**

من المنكرات فی کتاب الشهادة التغنی للاستماع الغیر مکروه
عند بعض المشایخ ومنهم من جوزه فی العرس والولیمة ومنهم
من قال لا باس فی الاعیاد **فی التذکرة الحمدونیة**
ان ابا حنیفة وسفیان الثوری سئلا عن الغناء فقال لیس من
الکبائر ولا من الصغائر وحکی ابن قتیبة وغیره عن ابی حنیفة انه کان له
جار اسمه عمرو وکان کل لیلة یتغنی بشعر **شعر** اضاعونی وای
فتی اضاعوا ٭ لیوم کریهة وسداد ثغری الی آخر الابیات فلما
سجن جاره الذی اسمه عمرو فی سجن الامیر سمع فلیس عمامته
وتوجه الی الامیر وتشفع له فلما خلصه الامیر فخرج من الامام قال
الامام اضعناک یا فتی قال بل حفظتنی فلما دخل بیته عزم ان لا
یتغنی حیاءً من الامام قال اصنع ما کنت تصنع وانسنی بغنائک
فی فتح القدیر للامام ابن الهمام من باب
من لا تقبل شهادته ولا نائحة ولا مغنیة هذا لفظ القدوری
فاطلق ثم قال بعد ذلک ولا من یغنی للناس فهو دال انه مکرر یعلم ذلک
مما ذکر من قوله مغنیة والوجه ان اسم مغنیة ومغنی انما هو فی العرف

٦٣
خلاصه فوائد فتح القدیر که فتاوی
معتبر از کتب حنفی است همین که هر
غنا هر جا که آمده در حق التغنی است که انرا
پیشه گردانند و کسب مال سهم ساند و در
حق سامعان غنا وجه حرمت نیست
مگر بعارض منکرات

من كان الغناء حرفته التي يكتسب بها المال الاشتهار اذا قيل امرأة مغنية
او ما صناعته يقال مغن كما يقال خياط وحداد فاللفظ المذكور منها
يراد به ذلك غير انه مخصص المرأة لورود لفظ الحديث وهو قوله
صلى الله عليه وسلم لعن الله المغنية ولعن الله المغنيات
ومعلوم ان ذلك لوصف التغني لا لوصف الانوثة ولا للتغني مع
الانوثة لان الحكم المرتب على المشتق انما يفيد ان وصف الاشتقاق
هو العلة فقط لا مع زيادة اخرى نعم هو من المرأة افحش لرفع
صوتها وهو حرام ونصوا على ان التغني للهو او لجمع المال حرام
بالاتفاق ومثل هذه اللفظة النائحة صار اسما لمن جعلت النياحة
حرفته ومن ثم كانه قال لا تقبل شهادة من اتخذ التغني صناعته
ليأكل بها ولم يكن ذلك صناعته وكذا علل في الكتاب بانه
يجمع الناس على ارتكاب كبيرة وفي النهاية ان الغناء في
حقهن مطلقا حرام لرفع صوتهن وهو حرام ولذا اطلق في
قوله مغنية وقيد في غناء الرجال بقوله يغني الناس ولا يخفى
ان قوله من يغني الناس لا يخص في غناء الرجال لان من

٩١

يطلق على المونث خاصةً فضلاً عن الرجال والنساء معاً وكون
مثلتها وقفت بتذكر الضمير في قوله يعني بالياء من تحت لا يوجب
خصوصية بالرجال لما عرفت انه يجوز في ضمير ما مراعاة المعنى
ومراعاة اللفظ ومراعاة اللفظ اولى وان كان المعنى على المؤنث
فكيف اذا كان المعنى اعم من المونث والمذكر فان قلت
تعليل المص بجمع الناس على كبيرة يقتضي ان التغني مطلقاً
حرام وان كان مفاده بالذات ان الاستماع كبيرة لانهم
انما يجتمعون على الاستماع بالذات الا ان يكون الاستماع
محرماً ليس الا بحرمة المسموع وليس كذلك فانه اذا تغنى
بحيث لا يسمع غيره بل لنفسه فيدفع عنه الوحشة لا يكره وقيل
لا يكره اذا فعله ليستفيد به نظم القوافي ويصير فصيح اللسان
ولا استماع الناس اذا كان في العرس والوليمة اذا كان
فيه نوع اللهو بالنص في العرس فالجواب ان في التغني لا استماع
نفسه لدفع الوحشة خلافاً بين المشايخ منهم من قال
لا يكره انما يكره ما كان على سبيل اللهو احتجاجاً لما روى

عن انس ابن مالک رضی اللہ عنہ انہ دخل علی اخیہ البرا ر
بن مالک وکان من زہاد الصحابۃ کان یتغنی وبہ اخذ شمس الائمۃ
السرخسی ومن المشایخ من کرہ ذالک وبہ اخذ شیخ الاسلام
ویحمل حدیث البرا ربن مالک انہ کان ینشد الاشعار المباحۃ
التی فیہا ذکر الحکم والمواعظ فان لفظ الغنا ء کما یطلق
علی المعروف یطلق علی غیرہ قال صلی اللہ
علیہ وسلم من لم یتغن بالقرآن فلیس منا وانشاد المباح
من الاشعار لا باس بہ ومن المباح ان یکون فیہ صفۃ
مراۃ مرسلۃ بخلاف ما اذا کانت لعینہا حیۃ واذا کان کذلک
فجاز ان یکون المصنف قایلا بتعمیم المنع کشیخ الاسلام الا انا
عرفنا من ہذا ان التغنی المحرم ہو ما کان فی اللفظ ما لایحل
المراۃ المعینۃ الحسنۃ ووصف الخمر المہیج الیہا والدیارات
والخانات والہجی لمسلم او ذمی اذا اراد المتکلم ہجاہ
لا اذا اراد انشاد الشعر للاستشہاد او لیعلم فصاحۃ وبلاغۃ
فی کتاب البیان سوی اصحابنا بین سماع الغنا

من الرجال والمراة وان صوت المراة ليست بعورة كو صحيحا

في الفتاوى الغوا ئد استفتي الامام عين الدين عن سماع صنع في زماننا مع الالات فاجاب عنه فقال انه مباح ومن كان عنده هوى مباح كعشق زوجته وامته فسماعه لا باس به نقله محمد جمال الصديقي الحنفي رضي الله عنه في رسالته

فتوی امام عین الدین رضی الله عنه با باحت غنا مع الات والمزامیر

وفيه ايضاً ذكر الخطيب البغدادي انه سئل رجال عن السماع فقال ادركت اهل العلم ببلدنا لا ينكرون الغناء ولا يعتقدون ولا ينكره الا جاهل بالسنة او عامي غليظ الطبع **وفيه ايضاً** كذا نقل الامام حجة الاسلام والاستاذ ابو منصور والقفال مروزي عنه واما الامام الشافعي فقال حجة الاسلام ليس تحريم الغناء من مذهبه بل مذهبه اباحة السماع بالدف ولو كان فيه جلاجل **وفيه ايضاً** واما الامام احمد ابن حنبل فقال ابو الوفا ابن عقيل في كتاب المسمى بالفصول انه سمع الغناء عن ابنه صالح وكذا ذكر الحافظ محمد ابن علي من مقلدي مذهبه كذا في التذكرة المحمدية والاحياء

وفی لوامع الالماع فی تکفیر من یحرم السماع

وفی انکار سماع الغناء وسماع ضرب الدف والاصوات الحسنة
مخالفة السنة ومخالفة السنة وتحریمهما کفر والاعراض عنه والانتهاء
عنه فسق **فی الوجیز** وفی الانوار فقه الشافعی الغناء والرقص
وسماع الدف وان کان فیه جلاجل لیس بحرام واما الامام الشافعی
فقال حجة الاسلام لیس التحریم من مذهبه بل مذهبه اباحة السماع
بالدف ولو کان فیه جلاجل **فی شرح الکبیر** المسمی
بتبیین الحقائق وان انشد شعرا فیه وعظ وحکمة فهو جائز بالاتفاق
ومن الناس من اباح السماع مطلقا **فی الفتاوی**
ابی اللیث ان ضرب الدف فی غیر العرس مختلف فیه
قال بعضهم یکره وقال بعضهم لا یکره وذهب جماعة الی اباحة
ضرب الدف فی العرس وفی قدوم الغائب وکل سرور حادث
فی خزانة الروایات فی النهایة شرح الهدایة التغنی للهو
معصیة فی شرح الملتقی زدن مزامیر ودف وطبل برای
بازی و لهو و نفس بغیر غرض شرعی حرام است **فی** حاشیة البزدوی

والقید فی الرفع ایہ لنفی ما عداہ **فی** الکافی فی باب صفۃ التخصیص
فی الروایات یدل علی نفی ما عداہ ای نفی الحکم فیما عداہ انتہی
ما فیہ فعلی ہذا حرمۃ التغنی وغیرہ یکون مقیدۃ باللہو فما یکون بغیر اللہو
بل لغرض الدین کما فی العرس والولیمہ واستعداد الغزاۃ
والقافلہ ولحصول رقۃ قلوب عباد المرضیۃ عند اللہ لا یکون
حراما علی مذہب الحنفیۃ **فی** الامتاع ان السماع یحصل
بہ رقۃ القلب والخشوع واثارہ الشوق الی لقاء اللہ تعالیٰ والخوف
من سخطہ و عذابہ والمقتضی الی ذلک قربۃ فاذا کان حال السماع
ہکذا فکیف یکون فیہ شائبۃ اللہو والہواء **فی** العوارف
والسماع یجلب الرحمۃ من اللہ الکریم روی ابن اسلم
قال قرأ ابی ابن کعب عند رسول اللہ صلعم فرقوا فقال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اغتنموا الدعاء عند الرقۃ
فانہ رحمۃ من اللہ تعالیٰ انتہی ما فیہ فما ورد **فی** الحرمۃ من
المطلق محمول علی المقید علی قضیۃ حمل المطلق علی المقید کذا
سمع من العلماء المحققین **ص** سوال اگر کسی گوید در کتب فقہ

چنانکه روایات اباحت غنا مستند صحیح اند همچنان روایات حرمت
آن نیز مستند صحیح پس دلایل حل وحرمت متساوی شدند و مع اتفاق
الاصول در تساوی دلایل حل و حرمت مرجح است جواب تساوی
دلایل در ما نحن فیه غیر مسلم است چه دلایل حل که احادیث
صحاح قوی در راجح اند و دلایل حرمت اقوال قیاسی فقها
بلا نص کتاب و سنت ضعیف و مرجوح است و در چنین صورت
اباحت را بر حرمت ترجیح میباشد فقد ذکر العالم الفقیه المعتبر من فقها
الحنفیه ابن الهمامی رسالة استماع التمسک باقوی الدلایل
عند اختلاف المسایل ان یرجح روایة الحرمة علی روایة
الاباحة اذا کان دلیل الحرمة والاباحة متساویین اما اذا
ثبت الاباحة بالاحادیث الصحیحة والحرمة بالدلایل الضعیفة
فیجب اعتقاد الاباحة و یرجح الاباحة علی الحرمة الخ فافهم
انتهی جمال محمد صدیقی المحدث **تنبیه** بدخیالان حرمت توهم
کنند که از روایت فتح القدیر وغیره که در حد در حق قوم
گردیده ثبوت رسید که تغنی برای لهو یا جمع مال حرام است

بلا خلاف پس استماع غنا از قوالان وغیره که صرف برای جمع
کردن مال میسر آید نیز حرام خواهد بود زیرا که مرجع اختلاف
حلت و حرمت یعنی حال مغنی است یعنی مغنی را پیشه و وجه معاش
خود کردانیدن تغنی از آن میسر آید تا که چیزی پیشه نگیرد یا تغریر
نکند در حق مغنی حرام است و بارتکاب آن یسقط العدالة و مردود الشهادة
میگردد و فقط صوت او فی نفسه حرام است و نه استماع صوت او
دیگری را و آنچه وی را بلا شرط اجرت بطور انعام وصله حاصل
گردد نیز حرام نیست و نظیر آن در شرع بسیار است مثلا حجامت
یعنی شاخ کشیدن فعلی است مسنون و حجامت چون آن را پیشه
و معاش گردانیدن او را و اجرت آن خوردن حجام را
حرام است بالاتفاق کما روی صاحب المشکوة عن محیصة انه استاذن
رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اجرت الحجام فنهاه فلم
یزل یستاذنه حتی قال اعلفه ناضحک واطعمه رقیقک رواه
مالک والترمذی و ابوداود و ابن ماجه لیکن در حق حجام که پیشه
شاخ حرام است نه دادن اجرت حجام و حجامت حال سفری

منه ٦ — انعام وصله مستغنی را بلا شرط رسید نیز حرام نیست و مغنی شرط همین که نسبت آن را پیشه نکند و یا پیشگی نگیرد

نمودن و تعلیم قرآن است پس در شنیدن غنا از قوال و غیره و
دادن چیزی بانها بطور انعام و صله محذوری نیست در شریعت
بموجب روایات مفصله ذیل **فی منیة المفتی** ان المطرب
اذا اخذ المال من غیر شرط فهو حلال **فی الذخیرة**
ان الذی یاخذ المغنی و القوال کره و الفتوی علی ما قدمناه
من التفرقة بین الشرط و عدمه **فی الفتاوی قاضیخان**
الرجل اذا کان مطربا مغنیا ان اعطی بغیر شرط قالوا
یباح له ذلک **فی السراجیة** المطرب یاخذ المال
بغیر شرط کان حلالا لانه فی باب الکسب من الکراهیة
و فیه ایضا المغنیة اذا اقضت دینها من کسبها اجبر
الطالب علی الاخذ

فصل ثانی در روایات اباحت غنا از کتب امامیه

فصل ثانی در روایات اباحت غنا از کتب امامیه

هر چند از احادیث و اخبار و آثار و روایات
فقهیه مذکوره اباحت سماع غنا آنچنان ثابت گردیده که احدی
را از علمای اهل سنت هیچ جای عذر و انکار باقی نیست
اما علی ما هو المشهور منطقه اجمعی باثبت که در مذهب شیعی

خرمت غنای مطلق متفق علیه بوده باشد لیکن عند التحقیق از کلام
محققین علمای امامیه چنان مستفاد میگردد که حقیقت حال
خلاف ما هو المشهور است یعنی در مذهب ایشان نیز در عیدین
و اعراس و غیره اوقات سرور مباح غنای مجرد از مزامیر
و ملاهی جایز است حتی که در قرآن و اذکار و مراثی اکثر باستحسان
و بعضی باستحباب آن قایل شده اند و از جمله غرائب نیز
باباحت دف و طبل غزاة بعضی ایشان رفته اند و
غالباً ادای خطب و اذکار بر منابر در آهنگ موسیقی
و غنای صاف و صریح در مراثی و نواختن نوبت و دف
و دهل و تاس و غیره در مجالس عزای ائمه معصومین
علی نبینا و علیهم الصلواة والسلام بنا بر همان اباحت تحقیقی بوده
باشد والا تجویز و ترویج امر حرام در اینچنین محافل حسنه خلاف
عقل و نقل است اندر اینحال مسئلهٔ غنا نزد امامیه نیز مختلف
فیها است چنانکه نزد اهل سنت پس نظر باصول فریقین مرتکب
آن فاسق و مستحل آن کافر نخواهد بود و لهذا برای تصدیق

کلام مذکور عبارت تبصره کتاب تنویر المستبصرین که تالیف
میرزا امان بیگ مجتهد شیعه است و نقل احادیث و روایات
و بحثهای [illegible] بنام کتب تبصره [illegible] در آن مندرج است
بجنبه [illegible] علی [illegible]
تبصره [illegible] گاه دانستی که گریستن بر جناب سید الشهدا علیه
السلام [illegible] ثواب عظیم دارد و [illegible] معلوم است حرمت غنا
فی الجمله بطریق اخبار مستفیضه بلکه متواتره و اجماع فرقه
حقه چنانچه شیخ ابوجعفر طوسی و محمد ابن ادریس و جمال الملة
و الدین حسن ابن مطهر حلی و غیر ایشان تصریح بآن فرموده اند
بلکه حرمت غنا فی الجمله از ضروریات مذهب شیعه است
پس شیعیان حضرت امیر علیه السلام باید که از آن اجتناب
و دوری نمایند چه غنا صورت نفاق و شیعیان آنحضرت
بری اند از آن بواسطه اینکه آن صفت مخالفان است محمد ابن
بابویه در کتاب خصال از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده که [illegible] غنا [illegible]

۴۷
نقل عبارت [illegible]
تنویر المستبصرین
تالیف میرزا امان بیگ
شیعی است

نفاق است ولیکن بدانکه گفته اند که حرمت آن در هر جا به ثبوت
نرسیده است مگر در اینجا که جناب شارع مخصوص در اینجا
منع فرموده باشند قائل و از اینجا است که غنا در چند جا مستثنی
است چنانچه ان شاء الله تعالی آن مواضع مجملا مذکور خواهد شد
ولیکن چون غرض اهم درین رساله ذکر مراثی حضرات است از
این جهت اولا بذکر آن می پردازم پس بدانکه چون اخبار
بخصوصها در حرمت مراثی حضرات ائمه ع در غنا در دست
نشده او ایشان یافته نمیشود از این جهت قایل بجواز مرثیه گذاری
میگوید که هرگاه مقصود از مراثی گریه باشد [illegible] که بتغنی
[illegible] سازی نمایند باید که مراثی حضرات ع در غنا هم
مستثنی باشد بچند وجه اما اولا پس بجهت آنکه اجماع بر حرمت
اسطلقا به ثبوت نرسیده و حرمت آن در غیر ما نحن فیه
مقتضی حرمت غنا در ما نحن فیه نمی باشد بلکه کلام مقدس
[illegible] ملی رحمة الله در مجمع الفوائد دلالت میکند بر اشکال جواز
در مراثی در زمان ما و بلکه در [illegible]

۶۰
اجماع بر حرمت غنا
مطلقا بثبوت نرسیده
و حرمت آن در غیر
ما نحن فیه مقتضی
حرمت غنا در ما نحن
فیه نمی باشد

گویا از جملهٔ مما لا خلاف فیه بوده باشند تا بل و قریب بآن است
کلام مولانا یوسف بن علی البحرانی در شرح السداد و شرح ارشاد
و ایضاً مؤید مطلوب است کلام مؤمن علیخان در مجالس اخبار
و ایضاً معنا ضد مرام است کلام صاحب رسالهٔ صراط النجات
که آنرا منسوب بجناب مولانا محمد باقر مجلسی مینمایند چنانچه
ان شاء الله تعالی عنقریب این بزرگواران مذکور خواهد شد و ثانیاً
بواسطهٔ عدم صحت اخبار در حرمت مطلق غنا با آنکه صریح
نیستند در حرام بودن غنا مطلقاً بلکه در اکثر اخبار تجویز
قرآن وارد نا در غنا شده بلکه دلالت میکند بر استحباب
آن در قرآن بجهت ورود روایات بر جواز حسن صوت
و تحزین و ترجیع بلکه استحباب آن و ظاهر آنست که چیزی
از اینها بدون غنا یافته نمیشود چنانچه از کلام اهل لغت
مستفاد میشود و کذا فی الکفایة لا خلاف عندنا فی تحریم الغنا
فی الجملة و الاخبار الدالة علیه متظافرة و صرح المحقق و جماعة
ممن تأخر عنه تحریم الغناء و لو کان فی القرآن لکن غیر واحد

من الاخبار یدل علی جوازه بل استحبابه فی القرآن بناءً علی
دلالة الروایات علی جواز حسن الصوت والتحزین والترجیع
فی القرآن بل استحبابه والظاهر ان شیئاً منها لا یوجد بدون
الغناء علی ما استفید من کلام اهل اللغة وفصلناه فی بعض رسائلنا
بالجمله ظاهر است که مطلق محمول بر مقید میباشد و همچنین عام بر
خاص پس هر جا که حرمت غنا وارد شده است محمول باشد
بر صورتیکه در غیر قرآن و اذکار باشد و در اینها فلا فلا و اما
آنچه در جمله از اخبار مذمت غنا در قرآن وارد شده پس مراد
از آن خواندن قرآن است بر سبیل لهو لعب بنحویکه فساق میکنند
در غنای خود و موید این معنی است حدیث عبد الله بن سنان
ایضاً مذکور در اخبار الغنا است و ظاهر است که مفرد معرف باللام
دلالت بر عموم نمیکند بنا بر تصریح اهل لغت و عموم ان
مستنبط نمیشود مگر جائیکه قرینه بر اراده خاص نباشد و اراده
بعضی از افراد بدون تعین منافی غرض افاده است و هم منافی
سیاق بیان و حکمت و ترجیح بلا مرجح پس لابد ضرور شد

۶۹ آنچه در اخبار مذمت غنا در قرآن وارد شده مراد از آن خواندن قرآن بر سبیل لهو لعب است

که محمول بر استغراق و عموم باشد و مالیس کذلک زیرا که شایع
و ذایع در آن زمان غنای مستعمل لهو و لعب بوده با آنکه کنیزکان
و غیر ان غنا می‌نمودند در مجالس اهل فسق و عمل بملاهی و تکلم بباطل
و شنوانیدن مردان پس حمل مطلق بر افراد که شایع در آن
زمان بود بعید نخواهد بود و ناصر آنچه مذکور است حدیث عبد الله
بن جعفر حمیری در قرب الاسناد از علی ابن جعفر و بعضی از
اعلام فرموده اند که درست است که ملحق باحادیث صحاح باشد
قال سالته عن الغناء فی الفطر و الاضحی قال لا باس ما لم یعص
حاصل مضمون آنکه از جناب امام موسی کاظم علیه السلام
سوال نمودند از غنا در عید فطر و اضحی [illegible]
آنحضرت فرمودند که باکی نیست [illegible] بیان
بان نکنند [illegible] فسوق
و عمل بملاهی و امثال اینها نباشد که غنا در اذکار و غیره باشد
که موجب یاد الهی است چنانچه مفاد بعضی احادیث دیگر است
فتامل و الاحترام خواهد بود [illegible]

قوله از امام موسی کاظم [illegible] غنا [illegible] نباشد

حدیث ابی بصیر از جناب جعفر صادق علیه السلام قال علیه السلام
اجر المغنیة التی تزف العرائس لیس به باس لیست بالتی یدخل
علیها الرجال چه این حدیث نیز دلالت میکند بر اینکه منشاء منع
از غنا دخول رجال است بر اهل و نظم استعاری دارد باینکه منشأ
منع در غنا بعضی از امور محرمه دیگر است که مقترن بآن میباشد یا اشیاء
محرمه مثل آلات وغیره و ایضا اخبار داله بر منع غنا حمل از
اخبار استعاری باین دارد که لهو باطل است و صدق لهو
در قرآن و دعوات و اذکار و اشعار باداز پاکیزه غیر ظاهر
است پس منع آن من حیث الآلات باشد فتامل پس حرمت
در غنا حرام نباشد بواسطه اینکه از جمله اذکار است بلکه افضل
است از انها و باین نحو جمع بین الاخبار میشود و الا طرح اخبار
لازم میاید و حمل بر تقیه دلیل ندارد بواسطه اینکه در اخبار
نسبت غنا علی الظاهر کما فهمه بعض الاعلام نحو متعارف
در زمان بنی امیه وارد شده و الا اخبار در مدح ادعیه
اردوی اقتدند [illegible] لیس کذلک فثبت المطلوب فتامل

قول امام جعفر صادق
علیه السلام اجر المغنیة التی
تزف العرائس لا باس به

وایضا موید مطلوب است حدیث ثواب الاعمال چنانچه گذشت
چه اشعاری باین دارد که بدون غنا میخواندند بواسطه اینکه حضرت
فرمودند بطوریکه میخوانی بخوان والا فرمودن چه فایده داشت
فتامل واگر ازین تنزل نمایم و بگوییم که حدیث مفید مدعا نیست
پس احادیث دیگر که در آنها تجویز قران و اذکار در غنا شده
موید مطلوب باشد چنانچه از کلام رئیس المحدثین محمد ابن بابویه
در کتاب فقیه هم ظاهر میشود که غنا در قران و اذکار مضایقه
ندارد و غنا محرم همانست که در لهو و باطل باشد چنانچه فهمیده
است آنرا مولانا محمد تقی رحمة الله علیه در روضة المتقین و

قول محمد ابن بابویه در کتاب فقیه است غنا در قران و اذکار مضایقه ندارد و غنای محرم همانست که در لهو و باطل باشد همین است در روضة المتقین

دانستی که ذکر نمودن مصایب حضرات از جملهٔ اذکار مطلوبه
است بلکه بهتر از آنها پس غنا در آن هم جایز باشد فتامل قال
محمد ابن بابویه فی الفقیه سأل رجل علی بن الحسین ع عن شراء جاریة
لها صوت فقال ما علیک لو اشتریتها فذکرتک الجنة قال
مولانا المجلسی فی الشرح ای تذکرک ان فی الجنة اصواتا حسنة
او تقرء القران والذکر و امثالها مما یذکر الله والجنة و نظیر من المصنف

در کتاب مذکور حدیث از امام زین العابدین نقل میکنند که خرید کنیز مغنیه درست است

ان سماع ہذہ لایسمی غناً و انما الغناء المحرم ما کان فی باطل
و یعینہ العرف انتہی کلامہ رفع فی الاخرۃ مقامہ و جناب مولانا
خراسانی علیہ الرحمۃ در کفایہ بعد از نقل عبارت مولانا طبرسی
در مجمع البیان فرمودہ کہ این عبارت دلالت میکند کہ
تحسین صوت و آواز در قرآن و تغنی در آن سنت باشد
و خلاف این میان قدما معروف نباشد و کلام سید مرتضی
در غرر و درر خالی از اشعاری واضح باین ندارد انتہی الخ
مخفی و مستتر نماند کہ از تفہیم جناب مولانا محمد تقی عبارت جناب
صدوق را چنان ظاہر میشود کہ اگر مد غنا در قرآن و اذکار
باشد پس مضایقہ ندارد و غنا محرم ہمانست کہ در باطل
و مینویسد این معنی است عرف یعنی در عرف نمیگویند کسی را
کہ قرآن در غنا میخواند کہ غنا میکند بلکہ میگوید کہ قرآن
میخواند ہر چند در قرآن مغنی است و ہمچنین است حال
مراثی چنانچہ صاحب نہج السداد تصریح بان نمودہ عنقریب
کلام او ان شاء اللہ تعالی مذکور خواہد شد مولف گوید مخفی نماند

که بهترین چیزهای که موجب یاد آخرت است و باعث بهشت
گریه امام مظلوم است روحی له الفداء پس این حدیث دلالت واضحه
دارد و ظاهر است که مرثیه آنحضرت در غنا جایز است و ضرر ندارد
و حدیثی که دلالت صریح بر حرمت مرثیه در غنا کند در کتب
اربعه مثل کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار
و غیر اینها از کتب اخبار مسند او له مثل وافی و ثواب الاعمال
و عقاب الاعمال و خصال یافته نمیشود بلکه حدیث ثواب الاعمال
فی الجمله اشعاری بجواز مرثیه در غنا دارد و همچنین در جمله از
اخبار وارد شده است که قران را بلحن عرب بخوانید و حذر
کنید لحن اهل فسق و اهل کتابین را از انجمله است در کافی
در قوی از عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر
صادق ع از حضرت رسول خدا و روایت حذیفه یمانی
از آنحضرت ص چنانچه شیخ طبرسی در مجمع البیان نقل نموده
است مخفی نیست که لحن عرب و اصوات ایشان بطریق غنا است
چنانچه اهل لغت باین تصریح نموده اند و از این قبیل اخبار

حدیث حرمت غنا در مرثیه در کتب اربعه مثل کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار و غیره کتب اخبار یافته نمیشود

دیگر هم وارد شده اند چنانچه بعضے از انها ذکر شد و بعضے
از انها خواهد آمد و علاوه بر آن مولانا احمد اردبیلی علیه الرحمة
در شرح ارشاد میفرمایند که اگر اجماع در حرمت غنا نمیشود
پس جزم بحرمت آن نمیتوان کرد چه اخبار در حرام بودن
آن ضعیف اند مؤلف گوید ظاهرا درین شکی نیست که از اخبار
عموم حرمت غنا مفهوم میشود بلکه در عروسی و حدی تجویز وارد شده
و همچنین در قرآن و ذکر همچنین از اجماع هم حرمت مطلق
غنا معلوم میشود چنانچه مخفی نیست بر کسیکه کتب علما را دیده ا
آری متیقن الحرمت غنائیست که بطرز اهل کبائر باشد و اما هر گاه
بطرز ایشان نباشد بلکه در قرآن و اذکار باشد و همچنین در مرثیهائی
که موجب یاد آخرت باشد پس حرمت آن مقطوع به نیست
چه درین باب بغیر احادیث معتبره و قویه وارد شده اند
و صدق لهو و باطل در قرآن نیست با آنکه اخبار در حسن
صوت و تحزین بسیار وارد شده اند و ظاهر آنست که اینها
بدون غنا یافته نمیشود چنانچه از کلام اهل لغت مستفاد میشود

۵

از اخبار عموم حرمت غنا
مفهوم نمیشود بلکه در عروسی
و حدی تجویز وارد شده
و همچنین در قرآن و
از اجماع هم حرمت
غنا مفهوم نمیشود

پس جمیع بهتر است از اطراح قبایل و هرگاه کسی را در آنچه گفته‌ام
شکی بوده باشد رجوع بشرح ارشاد متورع اردبیلی
رحمة الله و روضة المتقین و مقدس محمد تقی و کفایه مولانا
سبزواری و شیخ السدادی علی ابن یوسف بحرانی و [illegible] شیخ
ملا محسن کاشانی و جمل الصالحین حسن ابن عبید الله [illegible] که
در اینها بر وجه اتم بیان شده است نماید انشاء الله تعالی پاره
از عبارات ایشان مذکور خواهد شد و در قبیح بودن تغنیات
کلامی نیست و قباحت آن اجماعی است در جمیع ادیان پس بر آنکه
خود را از آن مبرا سازند با آنکه از روی حسد و عداوت
هر چه بخاطر رسد بر زبان آرند انتهی کلامه بعبارته و نیز شیخ
مقتول در کتاب الدروس میگوید یجوز الغناء للشر و فیه
فی العرس و عجیب است که از شروط سماع نزد امامیه
چیزیست که نزد اهل سنت از مقربات غناست یعنی سماع
از زن حلال است و از مرد حرام چنانچه در شرح القواعد
که از کتب معتبره امامیه است میآید و من شروط السماع

ان یکون المستمع امراه ولا یکون رجلا ولا یکون الشعر فی التجاهیہ

انتہی **فصل ثالث** در تحقیق مزامیر و معازف و ملاہی

و ملاعب بدانکہ در کتب فقہ و حدیث جا بجا التصریح یافتہ کہ

غنا اگر بسبیل لہو و ملاہی باشد حرام است والا حلال و نیز میگویند

کہ در حدیث از لہو و لعب و غنا باشد در انجا نشستن روا نیست

و ناقہمان از اینچنین الفاظ عموماً حکم میکنند ان الملاہی

کلہا حرام و الملاعب کلہا حرام و الجلوس علیہا فسوق و التلذذ

بہا کفر معہذا در قران و حدیث اطلاق لہو و لعب و

معازف و مزامیر بر بعضی چیزہا آمدہ کہ فقہا باباحت ان اعتراف

دارند و در بعضی چیزہا اختلاف می کنند کہ حلال است

یا حرام و در میان اینچنین اقوال تناقض و تباین کلی است

پس بدون تحقیق این ہمہ الفاظ لغتہً و عرفاً و شرعاً تطبیق

احادیث و توفیق اقاویل متناقضہ امکانی ندارد لہذا

خوض درین خصوص اہم تر از خوض در غنا و سماع

است زیرا کہ در سماع مجرد اختلاف نکردہ اند مگر سفہاء

فصل ثالث بتحقیق مزامیر و معازف و ملاعب

[illegible]

و متعصبین از علما و نیست اختلاف علمای محققین را قدیماً
و جدیداً مگر در ملاهی و معازف و مزامیر بناءً علی هذا
مبنی کرده شد تحقیقات آن بر قوانین ثلاثه پس شکر جان نواز
را که این نی زبان را بنغمه این تحقیقات مترنم ساخت و سپاس
مردمسازی را که ساز خامه را باین نوا نواخت **مثنوی**
ظهوری درین بستان سرا افگنده غلغل سخن گردید
گلبن نغمه بلبل زبان را مطرب بزم دهن کرد
نفس را دلکش ساز سخن کرد بضبط نغمه اسرار پرداخت
ز صندوق تن خلق ارغنون ساخت رباب از سوز راز آمد
بگفتن شدش خشک از غم او پوست بر تن گل داغش کسی را
رسته از شاخ که چون نی استخوانش گشته سوراخ چو از
درد سر شد پشت دوتا چنگ دو دو دل تارهای ناله چنگ دید
به وجد حالی سرانداز نغمه دوست بهین دف به آنکه چون برمیده
پوست **قانون اول** در معنی لهو و لعب و معزف و مزمر
لغةً و عرفاً و اشعار است که حکم هر یک قسم در شرع مختلف است

قانون اول در معنی
لهو لعب و معزف
و مزمر

اللهو فی القاموس لها لهوا لعب بازی کرد کالهی والهاه
ذلک بازی کنانید او را بازی درملاهی آلات الات بازی
که بان بازی کنند ولهو نامند ولهت المراة الی حدیثه لهوا انست
واعجبتها انس گرفت والفت کرد بسوی حدیث وی وبشگفت
آورد مرد آن زن را فی کنز اللغات لهو بازی کردن وبیهوده گفتن
از خیر و بازی و زن و فرزند و چیزی که از عمل خیر باز دارد قوله
تعالی لو اردنا ان نتخذ لهوا یعنی ولدا او امراة **اللعب**
فی القاموس لعب کسمع لعبا ولعبا وتلعابا ولعّب وتلعّب
وتلاعب بازی کرد ضد جد لعوبة بالضم بازیچه وملعب جای
بازی وملاعب الریح مدارجها مدارج باد فی کنز اللغات
لعب بازی منه قوله تعالی واذا راوا التجارة او لهوا انفضوا الیها
کذا فی الصراح **المعازف** بزای معجمه بمعنی ملاهی است یعنی آلات
لهو جمع عزف یا معزف بکسر میم وسکون عین وعزف وعزیف
در اصل آواز جن است و جرسی که شنیده میشود در بادیه
بشب و بمعنی آواز باد نیز آمده کذا فی القاموس

المزمار مشتق است از زمر فی القاموس زمر یزمر زمراً
و زمیرا و تزمیرا نواخت نی را زامره زن نی نواز زمار کشد او نی
نواز زامر درین معنی کم آمده کار برده و زمارة گلتا یعنی نی
نواز لیت مزامیر داود چیزیکه از زبور با آواز خوش میخواندند.
و الواح دعا جمع مزمار و مزمور و زمارة بتشدید میم
همچنین است یعنی مانند مزمار بمعنی ما یزمر به این بود معنی
الفاظ مذکوره لغةً اما عرفاً پس لهو و لعب برده و در معنی
بازی مشهوراند لیکن تحقیق درین و فرق دقیق نهاده اند
و آن است که چیزی که بارتکاب آن غایتی مقصود باشد
مانند انس خاطر و تفریح طبع و نشاط دل بران غالباً
اطلاق لهو بر آن میکنند چنانچه طنبور و گنجفه و شطرنج
و نرد و غیره که اکثر در ایام جوانی به بازی این چیزها
میل و رغبت میباشد و در حدیث انا قوم نحضنا
فی اللهو بمعنی غنا آمده است چه غایت آن نیز نشاط خاطر
میباشد و چیزی که در وی غایتی ملحوظ نباشد و بغیر تصور مقصود

بدان شغل نمایند انرا لعب گویند چنانچه لعبت و تصویر و نقلها
و اوضاع و اشکال مختلفه که بچگان و نابالغان در ایام صبای اختیار
باین چیزها رغبت مینمایند و در تشریع شریف برای لهو
و لعب بهر دو معنی مفصله صدر حکم واحد نیست بل حکم
هر یک قسم بحیثیت و اعتبار و لحاظ غایت دینی و دنیوی
مختلف است همه ملاهی و ملاعب را عموماً حرام گفتن ناهمی و نادانی
است تفصیل حکم هر یک در قانون دوم باید شنید
و علی هذا القیاس مزامیر و معازف در عرف عام در معنی
ساز و آلات غنا شهرت دارد لیکن اهل تحقیق تخصیص

فرق در میان مزامیر و معازف حسب اصطلاح اهل شرع

کرده اند مزامیر را بچیزیکه از کلو نواخته شود چون نی و شبابه
و صرنای و قرنای و معازف را مخصوص کردانیده اند
بچیزیکه از دست نوازند مانند دف و طبل و عود و ستار
و طنبور و اوتار و غیره و نیز اسم مزامیر و معازف نیز در
شرع حکم واحد نیست علی الاطلاق همه مزامیر و معازف را
حرام گفتن سوء مقالت و مغالطت است بل [illegible]

بعضی را از آن مستحب و مسنون گفته اند و بعضی را مباح
و بعضی را حرام و در بعضی سکوت کرده اند تفصیل حکم هر یک
در قانون سیوم باید شنید مخفی نماند که تفصیلی که در معنی عرفی
لهو و لعب ذکر کرده شد بعضی مفسرین بسوی آن در تفسیر
آیات قرآنی اشارت فرموده اند چنانچه در معنی لهو که
از کار خیر باز دارد قوله تعالی است و اذا راوا تجارة او
لهوا انفضوا الیها الایه و منه رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله
و منه الهکم التکاثر حتی زرتم المقابر و در معنی لعب که
غایت صحیحه بر آن مقصود نباشد قوله تعالی است انما الحیوة
الدنیا لهو و لعب و کذا ما هذه الحیوة الدنیا الا لهو و لعب
و منه الذین اتخذوا دینهم لهوا و لعبا و از انجا که اغراض
بحسب اشخاص هر یک مختلف است فعلی نسبت بکسی مقصود و اهم
و نسبت دیگری لهو و لعب میباشد مثلا سیر و تماشا که
بموجب امر سیروا فی الارض و اذا حللتم فاصطادوا
فعل مباح است و همین افعال نسبت بجهال دیگر

و دنیوی لهو و لعب می نمایند بالجمله هر جا که در قرآن و حدیث
مذمت لهو و لعب وارد شده به مقابله امور آخرت است بنا بر ترغیب ایثار
آخرت بر دنیا چنانچه آیه کریمه قل ما عند الله خیر من اللهو ومن التجارة
بر آن دلالت صریح دارد پس اگر غافر امیر را بشغول
حیات دنیا بالخصوص آن لهو و لعب گفته آید از با جهت اصلی
نمیرود. فاحفظه فانه یجدیک نفعاً

قانون دوم

قانون دوم در اقسام ملاهی

در اقسام ملاهی و ملاعب بدانکه اقسام ملاهی و ملاعب بسیار است
و در شرع برای همه انواع آن حکم واحد نیست مثلاً یکی
از آن قمار است که انواع آن بسیار است و هر نوع اصناف

تفصیل انواع قمار مشروعاً

بی شمار لیکن ممنوع شرع همان قسم است که در آن بازی با شرط
از طرفین باشد و اگر شرط اخذ از جانب واحد باشد
بلا شبهه جایز است چنانچه فقها در باب سباق مشروحاً
نوشته اند صاحب فتاوی سراجیه فصلی که در سباق
می نویسد نقل کرده می آید تجوز السباق فی اربعة اشیاء
فی الخف یعنی البعیر و فی الحافر یعنی الفرس و فی النصل

یعنی الرمی وفی المشی یعنی العدو وانما یجوز اذا کان البدل
معلوما من جانب واحد بان یقول احدهما للاخر ان سبقتنی
فلک کذا وان سبقتک فلا شی لک وان کان البدل من الجانبین
فلا یجوز الا ان یکون بینهما ثالث والشرط انه لو سبقهما اعطاه
وان سبقاه لم یعطهما شیئا والمراد من الجواز هو الحل الطیب
لا الاستحقاق ثم المذکور فی شرح الطحاوی وان هذا انما یجوز
فی هذه الاشیاء لا غیر قال الشیخ الامام الحلوانی رحمة الله علیه
لو وقع الاختلاف فی مسئلة بین اثنین وشرط احدهما
لصاحبه ان کان جوابک فی المسئلة کما قلت اعطیتک کذا وان کان
کما قلت لا اخذ منک شیئا فهذا جائز انتهی نوع دوم آنست
که در آن شرط اصلا نباشد خواه متعلق بشخص واحد
باشد یا اشخاص متعدد بهمدیگر بازی کنند همچو تیرانداز
و تفنگ اندازی و نیزه بازی و مکالبت یعنی دوانیدن سگ
معلم بایکدیگر در شکار و معادات یعنی دویدن بهمدیگر بپای خود
و مصارعت یعنی کشتی کردن بایکدیگر و مطایبت یعنی

همدیگر مزاح و خوش طبعی کردن قولی باشد یا فعلی در
قولی شرعاً شرط آنست که کذب نفس الامری نباشد اگرچه
در زعم مخاطب صورت کذب داشته باشد و در فعلی شرط
آنست که از افعال ممنوعه شرعیه نباشد و همچنین بسیار ملاعبت اند
که در آن نهی از شارع وارد گشته بلکه اکثری از آن از ذات
قدسی صفات آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم
بوجود آمده چنانچه حکایات ملاعبت و مسابقات آنحضرت
با عائشه صدیقه علیها السلام و مصارعت وی صلی الله
علیه وسلم با رکانه پهلوان مکی و با ابوالاسد پهلوان عجمی
مشهور و مطایبت وی صلعم با سایل شتر بانیکه
ترا بچه شتر خواهم داد و انکار کردنش گرفتن از بچه شتر
باز فهمانیدن او را که هیچ شتری نیست که بچه شتر
باشد و همچنان مزاح وی صلعم با زنی که هیچ پیرزن
بهشت نه درآید و باز تسلیه او آن زن را بخواندن قوله
تعالی انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا

بیان ملاعبت که از آنحضرت علیه السلام بوجود آمده

وعلی هذا القیاس تو ریت وی صلی الله علیه وسلم
در کلام با صحابه در احادیث صحاح مروی و منقول اند هر که
خواهد در صحیحین و مستدرک حاکم و صحیح ترمذی و ابو داود
این باب مطالعه نماید نوع سیوم سیر و تفرج بساتین
و مجاری انهار و ریاحین و سماع غنا و اشعار نیز همین
قسم است در حق کسی که او را ذوق از باطن نباشد یا روح
وی بسبب کدورت و ظلمت طرب انگیز از سماع نباشد
پس مشغولی بچنین افعال مباح اگر مانع صوم و صلوة و غیره
ضروریات دین نباشد ازان قسم لعب است که شارع ازان
منع نفرموده و نص صحیح در حرمت آن وارد نگشته

دفع شبهات که در حرمت لعب از بعضی اتفاقاً مشتبه میشد

سوال اگر کسی گوید که عدم ورود نص در حرمت
لعب ممنوع است زیرا که در حدیث آمده است قال علیه السلام
لا الدد منی و لا انا من الدد و الدد اللعب جواب گویم
که این حدیث مخصوص است بلعب محرم همچو قماری و غیره چنانکه
در نوع اول گذشت و کلام ما در مطلق لعب بود که محرم نیست

که لعب مطلق مراد گیرند زیرا که از لعب حبشیان کمتر نیست که در
مسجد بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم عائشه صدیقه رضی الله
عنها را ملاحظه کنانیدند پس هر که بگوید که لعب مطلقاً حرام است
گویا او نسبت میکند فعل حرام را بجناب تقدس مآب
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و مظنه انهی کفر است
بالاتفاق **سوال** اگر کسی گوید که در حدیث وارد شده
است لا لعب الا فی ثلاث الرمی والفرس وملاعبة الرجل
مع امراته **جواب** اولاً گوئیم حصر اینجا برای اهتمام ثواب
است نه برای تحریم ماسوای مذکور چنانچه قوله تعالی
انما انت منذر حصر صفت انذار به لفظ انما که مخصوص برای
حضرت است مفهوم میشود و حالانکه حصر حقیقی مراد نیست بل حصر
اضافی نسبت ایصال بشارت مراد است زیرا که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم منذر و مبشر مبلغ و هادی
در حصر نیز بود ثانیاً اینکه سماع و غنا و اشعار را که
ملاهی و ملاعب در آخر شمار کرده ایم برای امرد و غلبه نشاط الطبع المستقیم

اما کسیکه از سماع غنا از حرص و هوا و جور و جفای نفسانی
یکسو مانده بخوف و خشیت خدا الصدق و صفا مشغول میگردد
و سوز و گدازی و عجز و نیازی در باطن او پدید میآید در حق اینچنین
کس غنا اگر مقترن بمنکرات شرعیه نباشد هرگز لهو و لعب
نیست بل اهم مقاصد است چه مقدمه واجب واجب میباشد و باینچنان
وجوب همین قسم سماع امام محمد غزالی رحمه الله علیه در احیاء العلوم
و کیمیا سعادت و نیز مقتدا ذالعصر و الزمان شیخ ابو طالب
مکی در قوة القلوب تصریح نموده اند و بعض فقها و محدثین نیز بدان
تلقی بالقبول کرده اند لهذا واجب افتاد که در اینجا قول حجة الاسلام
از کیمیای سعادت نقل کرده آید تا کیفیت و حکم مسئله سماع
واضح گردد گفت رحمة الله علیه **باب اول** در اباحت
سماع و بیان آنچه از وی حلالست و حرامست بدانکه ایزد سبحانه تعالی
را سری است در دل آدمی و آن در وی همچنین پوشیده است که آتش در آهن و چنانکه
از زخم سنگ بر آهن آتش آشکارا شود و به صحرا افتد همچنین سماع آواز
خوش و موزون آن گوهر دل را بجنباند و در وی چیزی پدید آرد

۸۳ ترجمه باب اول از کیمیای سعادت که بجنسه منقول شده

بیان آنکه سماع گوهر دل آدمی را بجنباند و در وی چیزی پیدا آرد که آن اختیار آدمی نیست

بی انکه آدمی را در آن اختیاری باشد و سبب آن مناسبتی
است که گوهر آدمی را با عالم علوی است که آنرا عالم ارواح گویند
و عالم علوی حسن و جمال است و اصل حسن و جمال مناسبت
و هرچه متناسب است نمودگاری از جمال آن عالم است چه
جمال و حسن که در عالم محسوس است همه ثمره حسن و جمال آن
عالم است پس آواز متناسب هم شبهتی دارد از عجایب آن
عالم بدان سبب آگاهی در دل پیدا آرد و حرکتی و شوقی پدید
آرد که آدمی خود نداند که آن چیست و این در دلی بود که آن ساده
بود و از عشق و شوقی که راه بدان برد خالی بود اما چون
خالی بود و بچیزی مشغول آن در حرکت آید و چون آتشی
که دم در وی دمند افروخته شود و هر کرا غالب بر دل آتش
دوستی خدای بود سماع وی مهم بود که آن آتش تیزتر شود
و هر کرا در دل دوستی باطل باشد سماع وی زهر
قاتل بود و بر وی حرام باشد و علما را اختلاف است در سماع که
حرام است یا حلال و هر که حرام گفته از اهل ظاهر بوده است

که ویرا خود صورت بسته است که دوستی حق تعالی بحقیقت در
دل آدمی فرود آید چه وی چنین گوید که آدمی جنس خود را
دوست تواند داشت اما آنرا که نه از جنس وی بود و نه هیچ
مانند وی ویرا دوست چون توان داشت پس نزدیک
وی جز عشق مخلوقی در دل صورت نه بندد و اگر عشق خالق
صورت بندد بنا بر خیال تشبیهی باطل بود پس بدین سبب
گوید سماع یا از بازی بود یا از عشق مخلوقی بود و این هر دو
در دین مذموم بود و چون ویرا پرسند که معنی دوستی حق
تعالی که بر خلق واجب است چیست گوید فرمان برداری و طاعت
داشتن و این خطای عظیم است که این قوم را افتاده است
و ما در کتاب از رکن منجیات این پیدا کنیم اما اینجا همی گوییم که حکم
سماع از دل باید گرفت و سماع هیچ چیز در دل نیارد
و نباشد بلکه آنچه در دل باشد بجنباند هر که را در دل چیزیست
که در شرع محبوبست و قوت آن مطلوب است چون سماع آنرا
زیادت کند ویرا ثواب باشد و هر که را در دل باطلی است

که در شرع مذموم است و برابر سماع عقاب بود و هر کرا دل از
هر دو خالی بود لیکن بر سبیل بازی شنود و بحکم طبع بدان لذت
یابد سماع وی را مباح است پس سماع بر پنج قسم است قسم
اول آنکه بغفلت شنود و بر طریق بازی این کار اهل غفلت بود
و دنیا همه لهو و بازیست و این نیز از آن بود و روا باشد که حرام
بود بدین سبب که خوش است چه خوشیها حرام نیست بلکه از آن
حرام است که در وی ضرری باشد و فسادی چه آواز مرغان
و سبزه و آب روان و شکوفه و گل خوش است حرام نیست
پس آواز خوش در حق گوش چون سبزه و آب روان است
در حق چشم و چون بوی مشک در حق بینی و چون طعم خوش در حق
ذوق و چون حکمتهای نیکو در حق عقل و هر یکی را ازین
حواس نوعی لذتیست چرا باید که حرام بود و دلیل برین که طلب
و بازی و نظاره حرام نیست که عائشه رضی الله عنها روایت
میکند که روز عیدی زنگیان در مسجد بازی میکردند [illegible]
رسول صلی الله علیه و سلم گفت خواهی که ببینی گفتم خواهم

۵۸ از اقسام سماع قسم اول آنکه بغفلت و بازی شنود و این قسم لهو است و حرام نیست

۵۹ حدیث رقص و بازی زنگیان در مسجد [illegible] عائشه رضی الله عنها را

بر در بایستاد و دست پیش فرا داشت تا زنخدان بر دست وی
نهادم و چندان نظاره کردم که گفت بس نباشد چند بار گفتم نه و این
در صحیح است و ازین خبر پنج رخصت معلوم شود یکی آنکه نظاره و بازی
چون گاه گاه بود حرام نیست و در بازی زنگیان رقص و سرود
بود دیگر آنکه در مسجد میکردند سیم آنکه در خبر است که رسول صلی الله علیه
وسلم در آنوقت که عایشه را آنجا برد گفت دونکم یا بنی ارفدة
یعنی ببازی مشغول شوید و این فرمان بود پس آنچه حرام بود
چون فرماید چهارم آنست که ابتدا کرد و عایشه را گفت خواهی
که ببینی و این تقاضا باشد و نه چنان باشد که از وی
نظاره طلب کردی وی خاموش بودی که روا بودی
که کسی گفتی که نخواست که او را برنجاند که آن از بدخویی باشد
پنجم آنکه خود با عایشه بایستاد ساعتی دراز با آنکه نظاره
و بازی کار وی نباشد بدین معلوم شود که برای موافقت کودکان
و زنان تا دل ایشان شاد شود چنین کارها کردن از خلق
نیکو بود و این فاضلتر بود از خویشتن فراهم گرفتن و پارسا

۸۵ حدیث لعبت بازی عایشه صدیقه بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم

و فراهمی کردن و هم در صحیح است که عایشه روایت کند که من
کودک بودم لعبت بسیار انباشتمی چنانکه عادت دختران بوده است
چند کودک دیگر نیز بیامدندی چون رسول صلی الله علیه
وسلم در آمدی آن دختران باز پس گریختندی رسول
صلی الله علیه وسلم ایشان را به نزدیک من فرستادی
تا یکروز دختری را گفت این لعبتها چیست گفت دختران منند
گفت این چیست که در میان ایشان بسته است گفت اسپ
ایشان است گفت این چیست که بر وی بسته است گفت پر و بال ا
سول گفت صلی الله علیه وسلم اسپ را پر و بال باشد
فت تو نشنوده که سلیمان را اسپی بود که پر و بال دا
ول صلی الله علیه وسلم بخندید تا دندانهای وی پیدا
مد و این برای آن روایت کردم تا معلوم باشد که فراهم
دن و روی ترش داشتن و خویشتن را از چنین کارها
تر گرفتن از دین نیست خاصه با کودکان و با کسی
ری کنند که اهل آن باشد و از وی زشت نبود و این

خبر دلیل آن است که صورت کردن روا بود که لعبت کودکان
از چوب و خرقه باشد و صورت تمام ندارد که در خبر است که بال
اسپ از خرقه بود عائشه رضی الله عنها روایت میکند که دو کنیزک
نزد یک من دف میزدند و سرودمی گفتند روز عید بود
رسول صلی الله علیه وسلم در آمد و بخانه بخفت و روی
از جانب دیگر کرد ابوبکر در آمد وی را زجر کرد و گفت در خانه
رسول خرمار شیطان رسول گفت یا ابابکر دست از ایشان
بدار که روز عید است دف زدن و سرود گفتن ازین
حدیث معلوم شد که مباح است و شک نیست که بگوش رسول
الله صلی الله علیه وسلم میرسیده باشد و منع وی ابوبکر
را از انکار دلیل صریح است بر انکه مباح است **قسم**
دوم انکه در دل معنی مذموم بود چنانکه کسی را دوستی
زنی یا کودکی در دل بود و سماع کند در حضور وی تا
لذت زیاده شود یا در غیبت بر امید وصال تا شوق
زیاده شود یا سرود می شنود که در وی حدیث زلف

حدیث عائشه صدیقه شعر سماع انحضرت صلی الله علیه وسلم با دف و منع و زجر ابوبکر را از زجر کنیزکان ۹۸

قسم دوم سماع که حرام است ۹۹

و جمال و جمال باشد و آن اندیشه خود بوی فرو دارد این
حرام است بیشتر جوانان ازین جمله باشند برای آنکه این آتش عشق
را باطل نا کرم کنند و این آتش واجب است فرو کشتن و
افروختن این کسی را روا نبود اما اگر این عشق ویرا باز ن
خویش یا با کنیزک باشد حرام نبود و از جمله تمتع دنیا بود و
مباح بود تا آنگاه که طلاق دهد یا بفروشد آنگاه حرام شود

قسم پنجم آنکه ویرا در دل صفتی محمود بود سماع آنرا
قوت دهد و این از چهار نوع بود **نوع اول** سرود
و اشعار حاجیان در صفت کعبه و بادیه که آتش شوق خدای تعالی
در دل بجنباند و این سماع مزد بود کسی را که روا بود که بحج رود
اما کسی را که مادر و پدر دستوری ندهد یا بسببی دیگر ویرا
حج نشاید کرد روا نبود که این سماع کند و این آرزو در دل
خویش قوی گرداند مگر که داند که اگرچه شوق فرو نخواهد شد
وی قادر بود بدانکه فرو دو بالستد و بدین نزدیک بود
سرود و غازیان و سماع ایشان که خلق را بغزا و جنگ کردن

۹۰
قسم پنجم که در دل صفت
محمود بود آن بر
نوع است
۹۱
نوع اول سماع حاجیان
و غازیان و غیرهم

با دشمنان خدای تعالی و جان فدا کردن در دوستی
حق تعالی خوانند و این نیز مزد بود و همچنین اشعاری که
عادتست در مصاف بگویند تا مرد دلیر شود و جنگ و دلیری
زیادت کند در وی نیز مزد بود چون جنگ با کافران بود
اما اگر با اهل حق باشد حرام بود **نوع دوم** سرود
نوحه باشد که بگریستن آرد و اندوه را در دل زیادت کند
درین نیز مزد بود چون نوحه گری بر تقصیر خود کند در مسلمانی
و بر گناهان که بر وی رفته بود و بر آنچه وی را فوت شده بود
از درجات بزرگ و از خشنودی حق تعالی چنانکه نوحه
داود علیه السلام بود که چندان نوحه کردی که جنازه ها
از پیش وی بر گرفتندی و وی را در آن الحان
بودی و آواز خوش اما اگر اندوه حرام بود در دل نوحه
حرام بود چنانکه کسی وی را مرده بود که حق تعالی میگوید
لا تاسوا علی ما فاتکم بر گذشته اندوه مخورید چون کسی
قضا خدای را کاره بود و بدان اندوهگین باشد نوحه کند

نوع دوم سماع گناهکاران
بر معصیت و چنانکه نوحه
داود علیه السلام

تا آن اندوه زیادت شود حرام بود و سبب آنست که خود نوحه کردن
حرامست و وی عاصی بود و هر که آنرا گوش دارد **نوع**

سیوم آنکه در دل شادی بود خواهد که آنرا زیادت کند

بسماع این نیز مباح بود چون شادی بچیزی بود که
روا باشد چون عروسی و ولیمه و عقیقه و وقت ختنه کردن
و رسیدن از سفر چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم بمدینه
رسید پس باز آمدند و دف میزدند و شعری گفتند

شعر طلع البدر علینا من ثنیات الوداع وجب الشکر علینا
ما دعا لله داع و همچنین ایام عید شادی کردن روا بود
و سماع بدان سبب و همچنین جای که دوستان بهم نشینند و
بموافقت طعام خورند و خواهند که وقت با یکدیگر خوش
کنند بسماع و شادی کردن بموافقت با یکدیگر روا بود

نوع چهارم و اصل آنست آنکه کسی را دوستی
حق تعالی بر دل غالب شده باشد و بعشق رسیده تا سماع
ویرا مهم باشد که اثر آن از بسیار خیرات رسمی بیش بود

نوع سیوم که در دل شادی دارد و مباح بود و از سماع زیاده کنند

۹۴
نوع چهارم آنکه دوستی خدا ... بر دل غالب بود ... را تحسینست

هرچند دوستی حق تعالی بدان زیادت شود خود آن بیش بود و سماع صوفیان در اصل که بوده است ازین بوده است اگرچه اکنون بهم آمیخته شده است بسبب گروهی که در صورت ایشان اند بظاهر و مفلس اند از معانی ایشان در باطن و سماع در افسردن و تفتن این آتش اثری عظیم دارد و کس باشد که در میان سماع وی را مکاشفات پدید آید و با وی لطفها رود که بیرون سماع نبود و آن انواع لطف که از عالم غیب بایشان پیوستن گیرد بسبب سماع آنرا وجد گویند و دل ایشان چنان پاک و صافی شود که نقره را در آتش نهی و آن سماع آتش در دل افکند و همه کدورتها از وی ببرد و باشد که به بسیاری ریاضت آن حاصل نیاید که بسماع حاصل آید و سماع آن سر را که روح است با عالم ارواح فرا جنباند تا باشد که وی را بکلی ازین عالم بستاند تا از هرچه درین عالم رود بیخبر بود و باشد که قوت اعضاء وی نیز ساقط شود بیفتد و از هوش بشود و آنچه ازین حال درست بود وی را

اصل بود و درجه آن بزرگتر بودند و کسی را که بدان ایما دارد
و حاضر بود از برکات آن محروم نبود لیکن غلط بسیار بود و بیدا
خطا بسیار افتد و نشان حق و باطل آن پیران پخته و راه
رفته بدانند و مرید را مسلم نباشد که از سر خویش سماع
کند تا که تقاضا وی در وی آید علی حلاج یکی از مریدان
شیخ ابوالقاسم گرگانی بود نورالله ضریحه از وی دستوری
خواست در سماع گفت سه روز هیچ مخور پس از آن
طعام خوش بساز اگر سماع اختیار کنی بر طعام آنگاه
آن تقاضا بحق باشد و وی را مسلم بود اما
مریدی که وی را هنوز احوال دل پیدا نامده بود و راه
فرا معامله نداند بنشسته آمده باشد لکن هنوز شهوت تمام
از وی گسسته نشده باشد واجب بود وی را از سماع منع
کنند که زیان آن از سود بیش بود بدانکه هر که سماع و وجد
و احوال صوفیان را انکار کند از مختصری خود کند و معذور
باشد بران انکار که چیزی که وی را نباشد بدان ایمان

دشوار توان آورد و این همچنان بود که مخنث باور ندارد که
در صحبت لذت هست که آن لذت بقوت شهوت توان یافت
چون ویرا شهوت نیافریده اند چگونه داند و اگر نابینا لذت
نظاره در سبزه و آب روان انکار کند چه عجب که او را
چشم نداده اند تا آن لذت دریابد و اگر کودک لذت
ریاست و سلطنت و فرماندهی را انکار کند چه عجب که ویرا راه
بازی داده اند در ملکیت داشتن چه راه داند و بدانکه خلق
در انکار احوال صوفیان آنکه دانشمند است و آنکه عامیست
چون کودکانند که چیزی را که هنوز بدان نرسیده اند منکرند
و آن کس که اندکی زیرکی دارد اقرار دهد و گوید مرا این
حال نیست لکن میدانم که ایشانرا هست باری بدان
ایمان دارد و روا دارد اما آنکه هر چه ویرا نبود محال
دارد که دیگری را بود در غایت حماقت بود و از آن قوم باشد که
حق تعالی میگوید و اذ لم یهتدوا به فسیقولون هذا افک قدیم

قانون سوم فصل ثالث در اقسام و احکام خواص

قانون سوم در اقسام و احکام معاملت ...

بدانکه در قانون اول وابسته شد که معازف و مزامیر در عرف
عام بمعنی ساز داله غنا شهرت یافته اما در عرف اهل شرع
در حدود معازف و مزامیر و اوتار اختلاف بسیار
است لاجرم حکم آن نیز مختلف خواهد بود اگرچه تعداد
اقسام مزامیر و تشریح بسائط و مرکبات آن و تبیین اینمعنی
که کدام ساز از کی ایجاد شده و فایده اش چیست و موجدش
کیست بر ذمه اهل موسیقی است اما در اینجا ایراد اجناس
اربعه مزامیر که اهل شرع در حل و حرمت آن گفتگو کرده اند
ضرور افتاده واضح باد که اجناس ساز از چهار قسم بیرون
نیست یکی آنکه تار داشته باشد و اهل هند انرا تتی گویند
بتائین فوقانیتین اولی مفتوح و بحذف آخرین تت نیز
گویند مثل بین و طنبوره و رباب و قانون و امثال آن
دوم آنکه تار نداشته باشد و مجلد بود از چرم و انرا انده
گویند بهمزه مکسوره و نون ساکن و دال مهمله مشدده
و بتت بکسر بای موحده و تائین فوقانیتین اول مفتوح نیز خوانند

۹۶
حصر اجناس مزامیر
در چهار انواع
مفصله ذیل

مثل طبل ونقاره وطبله وجردنک ودایره ودف وامثال
آن سیوم آنکه تاره چرم نه بود نداشته ودو ساز را بهم زنند
وبخوانند یا آنرا مجوف نداشته اند در دلش چیزی بیندازند که بحرکت
آن آواز دهد وآنرا الن گویند بفتح کاف عجمی ونون ساکن
مثل جنج یعنی جهانجهه ومجیره وگهونگرو وگهنتا ومانند آن
واین هشت اجناس مذکوره بدست نواخته میشوند یا بقوتیکه
اهل صناعت درمیان اجزا وآلات درونی آن دارند بمجو
اربحنون چهارم آنکه از کشش دم بدهان نوازند وآنرا اهل هنند
سکر خوانند بکسر سین مهمله وفتح کاف تازی وبرای
مهمله مثل نی وشبابه وسرنای وقرنای ونفیری وامثال
آن حالا از مدعی حرمت باید پرسید که هر چهار اجناس مزامیر
علی الاطلاق حرام وگناه کبیره میگوید یا بعض جنس آنرا
بعموم انواع یا بخصوص افراده وبرهر دو شق منع وارد
میشود به سه وجه اولاً تعریف کبیره بر آن صادق نمی آید
زیرا که کبیره آنست که ثابت شود حرمت آن بدلیل قطعی

ق ۹ — اگر مزامیر را علی الاطلاق حرام وگناه کبیره گویند منع وارد می شود به سه وجه

که در آن شبهه نباشد و ورود این چنین نص در حرمت مطلق
خمر است یا جنس مخصوص آن غیر مسلم است آری در بعض احادیث
صحاح مذمت غنا و معازف و شمول حرمت خمر و تغییر شعار جاهلیت
آمده است مثل حرمت حنتم و مزفت و نقیر و دباء ظروف شراب
خواری لیکن حرمت مذکور عارضی بود هرگاه حرمت خمر ثابت
و متحقق شد و احتیاج بقمع و قلع آثار و علامت آن
نماند حکم نهی از مذکرات شراب هم باقی نماند چنانچه
اباحت آلات شراب نزد فقهاء و محدثین مشهور و معروف
است و جز این مثل آنست در حکم رفع حرمت عارضی
حرمت عارضی در هر چیز مباح الاصل بل در
طاعات و قربات هم میشود مثلاً نماز در حالت جنب و قصد
یا حرام میکند و سجده در اوقات مکروهه حرام
باشد و خوردن اغذیه و ادویه مباحه به نیت تحصیل قوت
با کاری حرام میشود و همچنین حرمت لذاتی الطرف مطلق
ز و سجده و غذا و دوا سرایت نمیکند ثانیاً

در حکم کبیره و حکم غنا و مزامیر تفاوت بسیار است زیرا که
حکم کبیره استحقاق عذاب و عقاب فاعل نسبت بحسب
وعیدیکه در ارتکاب آن وارد شده باشد و در حق مرتکب
مزامیر در شرع بجز اینکه لا یقبل شهادة من یلعب
بالطنبور و من یغنی للناس شناعی وارد نشده است و سقوط
عدالت شاید از بسیار امور میشود که آن امور در کبایر معدود
نیست مثلا از خوردن یک لقمه بیسیری شکم و خوردن چیزی
در بازار و شاشیدن در راه و از دیگر امور خسیسه عدالت
شاید ساقط میشود و هیچ وعید بعذاب و عقاب در حق وی
وارد نیست بلکه مطلق غنا و مزامیر ثابت شدن سماع آن
بحضرت النبی صلی الله علیه وسلم از امور خسیسه هم
معدود شدن نمی تواند چه جای معصیت و گناه **ثالثا**
اختلاف متقدمین و متاخرین فقهاء محدثین در حل
و حرمت انواع معازف و مزامیر آن قاطع است
برانکه نص صحیح در حرمت مطلق آن ثبوت نیافته زیرا که

هر چیز که حرمت آن به نص قطعی از قران یا حدیث ثابت گشته
حرمت جمیع انواع و افراد ان متفق علیه همه مجتهدین شده آمده
است مثل زنا و سرقه و قتل و اکل میتہ و مانند ان
و در وقوع اختلاف در حل و حرمت اقسام مزامیر ثابت
است باخبار و آثاریکه در فصل ثانی باب اول گذشت و
بحسب روایات و اقوال مرقومه الذیل انها معلوم شد
که در حرمت مطلق ما جنس خاص مزامیر نص قطعی وارد
نشده پس مزامیر نیز مثل غنا مختلف و مجتهد فیه برآمد و ثبت
انکار بر ارتکاب مجتهد فیه درین صورت مرتکب آن نه
فاسق خواهد بود و نه مستحل آن کافر لما مر فی الباب
الاول و بنا بر تصدیق این مقال و تفصیل این اجمال منقسم
کرده شد قانون هذا بر نغمات ثلثه نغمه اول
در اقوال محدثین و فقها که در تغیر و تغییر معازف و مزامیر آمده
شیخ ابن حجر عسقلانی رحمة الله علیه در زواجر فی اقتراف
الکبایر مینویسد قال الله تعالی و استفزز من استطعت منهم

نغمه اول در اقوال محدثین و فقهاء در تفسیر معازف و مزامیر

بصوتها فسرہ مجاہد بالغنا والمزامیر قال الامام رحمہ اللہ قال
شیخی ابو محمد سماع الاوتار مرۃ واحدۃ لا یوجب رد الشہادۃ
وانما ترد بالاصرار وزاد لک مقالات لا باس ببیانہا یقول
یحرم ضرب وسماع کل مطرب کطنبور وعود ورباب وچنگ
وکمنچہ وصنج ومزمار ومزمار عراقی ویراع وہو الشبابۃ وکوبہ
وغیرہ ذلک من الاوتار والمعازف جمع معزفۃ قیل
وہی اصوات الغنیات اذا کانت مع العود والاقلایقال
لہا ذلک وقیل ہی کل ذی وتر لانہا آلات الشرب
فتدعو الیہ وفیہا التشبہ لاہلہ وہو حرام ولذلک لو رایت
جماعۃ مجلسا واحضروا آلۃ الشراب واقداحہ وصبوا فیہ
السکنجبین ونصبوا ساقیا یدور علیہم ویسقاہم ویحیب بعضہم
بکلماتہم المعتادۃ بینہم حرم ذلک وقال بعض شراح المنہاج
کون المزمار من شعار الشرب قد یمنع والغالب انہم لا یحضرونہ
فان فیہ اظہار الحانہم وفی الاحیاء المنع من الاوتار کلہا
لثلث علل کونہا دعو الی شرب الخمر فان اللذۃ الحاصلہ

تدعو اليها فلهذا حرم شرب قليلها وكثيرها في قريب العهد
بشربها يذكره مجالس الشرب والذكر انبعاث الشوق
وانبعاثه سبب الاقدام وكون الاجتماع على الاوتار والمزامير
عادة اهل الفسق يمنع التشبه بهم ومن تشبه بقوم فهو منهم
انتهى هذه اقوال اهل التحريم وقد يوجد ما يخالف الاتفاق المذكور اولا
منها قول حزم لم يصح في تحريم العود حديث وقد سمعه ابن عمر
وابن جعفر رضي الله عنهم ومنها قول الماوردي من اجلة
اصحابنا كان بعض اصحابنا يخص العود بالاباحة من بين الاوتار
ولا يحرمه لانه موضوع على حركات تنفي الهم وتقوي الهمة وتزيد
في النشاط ومنها قول الروياني في البحر ان العود بخصوصه
حلال لما يقال انه ينفع من بعض الامراض وقد صرح الحليمي في
منهاجه بان آلات اللهو اذا كانت ينفع من بعض الامراض
ابيح سماعها وحكى ابن طاهر صاحب التنبيه انه كان يرى
سماع العود ويستحسنه وانه يشهو بحضه وان احدا من علماء
عصره لم ينكره عليه وان ذلك هو ما اجمع عليه اهل المدينة

وفی الحاوی الملاهی اما حرام کعود وطنبور ومعزفة وطبل
ومزمار وما الٰہی بصوت مطرب اذا انفرد او مکروہ وہو ما ینضم
به الغناء طربا ولم یطرب منفردا کالصنج والقصب یکرہ مع الغناء
لا وحده او مباح وهو ما خرج عن آلة الطرب الی انذار
کالبوق وطبل الحرب او مجمع واعلان کالدف فی النکاح
انتهی والطنبور بضم اوله غیر العود کما هو مشهور عند اهل الصناعة
وقال اللغویون هو العود وقیل کان کل من العود والطنبور
وغیرهما اسم جنس تحته انواع وقد یشمل اسم العود سائر الاوتار
وعبارة العمرانی وجماعة من الاصحاب الاصوات المکتسبة
ثلاثة ضرب محرم وهو ما یطرب من غیر غناء کعود وطنبور وطبل
ومزامیر ومعازف وصنجات والکبار ورباب وما اشبهها
والمزامیر تشمل السرنای وهی قصبة ضیقة الراس متسعة الاخیر یزمر
فی المواکب والحرب وعلی المنارات وتشمل الکرنای
وهی مثل السرنای الا انه یجعل فی راسها الضیق راس
شبه جبهة یزمر بها فی الاعراس السوادیة وغیرها وتشمل النای

وهی اطرب من الاولین والمعزوف منه فهی قصبتان ملصقتان
وقیل اول من اتخذ المزامیر بنو اسرائیل والحق صاحب الکافی
الیضرب بالقصب فاذکر التصفیق بالید فی السماع وقال
الحلیمی یکره التصفیق للرجال لانه مما خص به النساء وقد منع
الرجال من تشبیههن کما منعوا من لبس المزعفر انتهی
ومنها قول الرافعی کالماوردی الخطابی والرویانی والعراقی
وصاحب محمد ابن یحیی والحاجری یحل الیراع هو الشبابه
لانها تنشط علی السیر فی السفر فاشبهت الحدی وقال الخادمة
هذا یکره فی الحضر لاستعمالها فی السخف ویباح فی السفر
والمرعی لانها تحث السیر وتجمع البهائم اذا سرحت انتهی
هذا کله من الزواجر اگرچه صاحب زواجر دیگر اقوال مختلفه
بسیار نقل کرده وگفت وقوی قوم هذه وقوم منع یکدیگر
آورده لیکن ما اکتفا نمیکنیم بذکر ما هو المرقوم بهرای تشریح
اختلاف علماء در حل واباحت مزامیر وازنقل اقوال
مرجحه صاحب زواجر چنانچه امروز واضح گردید یکی اکثرایشان

خلاصه آنکه این منقول صاحب زواجر ۹۹

بعضی متاخرین در کتب خود اتفاق علما بر حرمت معازف
و مزامیر نقل کرده اند آن نقل صحیح نیست دوم آنکه
در تفسیر معازف و مزامیر و اوتار از قدیم اهل علم و لغت
مختلف بوده اند اتفاق آنها بر امر واحد ثابت نشده تا
که آن قطعاً حرام باشد سوم آنکه متجه قدما بطرف حرمت
قلت است و بجانب اباحت کثرت زیرا که هر که بنظر انصاف
در اقوال مذکوره تامل خواهد ساخت خواهد دریافت
که مجاهد و ابو محمد و بعضی عراقیان اصرار بر سماع اوتار
حرام گفته اند نه مطلق سماع آن و در اوتار همه مزامیر و معازف
را بقول مختار داخل کرده اند حتی که دف و عود و بربط و
شبابه را که مصرح الاباحة بالاتفاق اند هم داخل نموده اند
و آنچه از قول ابن حزم و عبد الله ابن عمر و عبد الله ابن جعفر
طیار و داود و رویانی و ابن طاهر و طیبی و رافعی و خطابی
و محمد ابن یحیی و حاجری علیهم الرضوان مستفاد میگردد
اتفاق اهل مدینه بر آن نقل می کنند دانسته که [illegible]

وصحیح نشده است در تحریم آن حدیثی وبحسب قول
اہل لغت چنانکه گذشت عود شامل است سایر اوتار را و
اوتار شامل است جمله مزامیر را حتی که شبابه ویراع را نیز که
بخصوص آن حدیث نهادن وی صلعم بر دو انگشت را
در گوش ورود یافته وہمچنان ہرکه بدیده تحقیق در اقوال
امام حادی وابن ہمام وصاحب بحر که ہریک از آنہا
مقتدای مذہب حنفی واز کبرای دین ہست نظر خواہد کرد
بیقین خواہد دانست که جمیع آلات از اوتار ومزامیر
مع الغنا مباح اند ونیست حرمت مگر در ضرب آلات
بلا غنا چنانکه در معابد کفار ودر محفل شراب خواران
ناہنجار نواخته میشود کما مر من قول الحاوی من ان الملاہی
انما حرام کعود وطنبور ومعزفة وطبل ومزمار وما الہی لصفیر
مطرب اذا انفردوا وکروه وہو ما یزید به الغنا طربا ولم یطرب
منفردا کالنصیح والقصب فکره مع الغنا لا وحده انتہی وکذا
من قول العمرانی المحرم ہو ما یطرب من غیر غناء کعود وطنبور

وطبل و مزامیر و ربابات و ما اشبہا **لمعہ ثانی**
در بیان اینکہ اوتار و مزامیر مخصوص برای ملاہی نیست و اختصاص
باہل شرک و اہل شرب ندارد بلکہ استعمال و بیع و شرای
آن مسلمین را جائز است و باتلاف آن ضمان در شرع
لازم میآید بحسب روایات مفصلہ ذیل **قال صاحب
الہدایہ** قال ومن کسر لمسلم بربطاً او طبلاً او مزماراً
او دفاً او اہرق لہ سکراً او منصفاً فہو ضامن وبیع ہذہ الاشیاء
جائز وہذا عند ابی حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ وقالا لا یضمن ولا یجوز
بیعہا وقیل الاختلاف فی الدف والطبل الذی یضرب للہو
فاما طبل الغزاۃ والدف الذی یباح ضربہ فی العرس یضمن باتلافہ
من غیر خلاف من باب الغصب **فی در المختار** وضمن
بکسر معزف صالحاً لغیر اللہو **فی شرح الوقایۃ** وضمن
بکسر معزف وارا قہ سکر ومنصف وصح بیعہا
المعزف آلۃ اللہو کالطنبور والمزمار ونحوہما وہذا عند ابی حنیفہ
رحمۃ اللہ علیہ وعندہما لا یضمن ولا یجوز بیعہا وعند ابی حنیفہ

[illegible]

وانما يضمن قيمته فغي الطنبور يضمن الخشب المنحوت واما طبل الغزاة
والدف الذي يباح ضربه في العرس فمضمون بالاتفاق في المنتقى
الرجل الصالح اذا تغنى بشعر فيه فحش لا يبطل عدالته وفي مغني
ابن قدامة الملاهي ثلاثة اضرب محرم وهو الآلات المطربة بلا غناء
كالمزمار والطنبور ونحوه لما روى ابو امامة انه عليه السلام
قال ان الله بعثني رحمة للعالمين وامرني بمحق المعازف والمزامير
والنوع الثاني مباح وهو الدف في النكاح وفي معناه ما كان من
حادث سرور ويكره غيره فتح القدير من باب من لا تقبل
الشهادة

في الكافي شرح الوافي

من كسر لمسلم بربطا او طبلا او مزمارا او دفا او شيئا من المعازف او اراق
سكرا او منصفا فهو ضامن وصح بيع هذه الاشياء وهذا عند ابي
حنيفة رح وقالا لا يضمن قيل الخلاف في الدف
والطبل الذي يضربان للهو فاما طبل الغزاة والدف
الذي يباح ضربه في العرس فيضمن بالاتلاف بلا خلاف
من باب الغصب

في الغياثية

قال ضرب الدف

لو نمان

في النكاح اعلانا وتشهيرا لسنته بقوله صلى الله عليه وسلم
اعلنوا النكاح ولو بالدف **في المحيط** ومن الناس
من يقول لا باس بضرب الدفوف في الاعراس والوليمة لكان
ذلك نوع لهو وانما لم يكن به لا باس لان في ذلك اظهار النكاح
واعلانه وبه امر صاحب الشرع حيث قال اعلنوا النكاح ولو بالدف
وكذلك التغني **في البدائع** ان ضرب القصب والدف
لا باس به بخلاف المزمار **في القواعد** استفتي الامام علم الدين
عن سماع صنع في زماننا مع الالات قال انه مباح قال
مجتهد العصر والزمان امام فخر الدين شيرازي رحمة الله عليه
المزامير موجد الاصوات الموزونة فهو بالنظر الى نفسه مباح
وذكر الامام امام الحرمين فلعلة اخرى وهو التذكر بعيد
شرب الخمر كما روى الثقات عن النبي صلى الله عليه وسلم
اذا حرم الخمر حرم المزامير اذ الناس يضربون وقت شربهم
فحرم ضربه لتذكره ايضا وهو قبيح لمعنى في غيره فاذا كانت
هذه مفقودة لفقد الحرمة ايضا ولهذا ابيح ضرب الدف

١٠١
السماع مع الالات
مباح

فی الجذب والتحریس وضرب الصنج الاوقات الخمس بحیث ان الحکم یتغیر بتغیر العلة واذا کانت النفس منزهة بالصوت والزکا بشافهة المشاهدة تعالیٰ فاصوات المزامیر داعیة من الکدر الی الصفا ومرقیة من السفل الی العلی اذا الصوت الحسن یقوی قوت الارواح وقوتها فی عالم الملکوت **فی الوجیز فی انوار الفقه الشافعی** الغناء والرقص وسماع الدف وان کان فیه جلاجل لیس بحرام **فی الغناء ابراہیم شاہی** فی مجمع الاخبار من الملتقط قال ابو الاسکاف لکل قوم مزامیر ومزامیر العرب والعراق والخراسان الدف ومایلیق به کالصنج والنای ومن مزامیر السند الدہل ومایلیق به ومزامیر الهند الزخرف وهو یتخذ من الزخرف مجوف مطول الطرفین بینها شده تا من بسیاره ویقال له فی الفارسیه منڈل ومایلیق به والشرع اباحه حالت التزویج کذا فی الغیاثیه **نغمه ثالث** درانکه تعلیلی که فقہاء در حرمت مزامیر ذکر کرده اند ازان بر حرمت مطلق آن ثابت نمیشود

مزامیر سماع مدام مرقی

۱۰۲

نغمه ثالث درانکه ازدلائل ذکر کرده فقهاء حرمت مطلق مزامیر ثابت نیست ودفع اوہام منکرین سماع با مزامیر

و در دفع توهمات حرمت که برای اباحت غنا یا مزامیر ناشی میگردد
باید دانست که شیخ الاسلام امام محمد غزالی وغیره محققین گفته اند
که ممانعت از اوتار و مزامیر برای سه علت بوده است یکی آنکه در
ابتدای اسلام اصوات مزامیر داعی میگشت بر شرب خمر
و شرب خمر حرام شده بود و لهذا از دواعی آن نیز ممانعت
گردید چنانکه شراب قلیل که بحد سکر نرسد حرام
گشته بعلت آنکه مقدمه سکر است دوم آنکه در قریب العهد
بشرب خمر مزامیر مذکر مجالس شراب میشدند و ذکر شراب که انگیزنده شوق
است شوق را و شوق فسق سبب برای اقدام آن میگردد سیوم آنکه
اجتماع بر اوتار و مزامیر عادت اهل شرب گردیده بود پس
مسلمین را منع کردند تا تشبه بکفار لازم نیاید بحکم آنکه من تشبه
بقوم فهو منهم پس حال علت اولی و ثانیه بلا انتفا است حال حرمت
اوانی خمر است یعنی تا وقتیکه حرمت شراب در ذهن مسلمین راسخ
نگشته بود از استعمال ظروف خمر نیز ممانعت بوده
و بعد التقرر و تحقق حرمت خمر حرمت اوانی زایل گشت و چونکه

علت مبالغت از والی و مزامیر مشترک بود حرمت عارضی
مزامیر هم با اباحت از والی رفع گردید و به اصل خود مباح
شدند علت سوم که تشبه بکفار است در جمیع آلات یافته
یافته نمیشود زیرا که از تشبه بکفار چیزی حرام میگردد که
آن چیز از خصائص ایشان باشد و در اسلام یافته نشود و ازینجا
بدین علت معازفی که مختص باهل فسق و کفار است بالاتفاق
حرام خواهد بود چنانچه سنکهه که در کنائس نصاری بگفار زده
می شود اگر کسی آنرا در مسجد نوازد و عبادت داند البته
حرام است و همچنین طبل مخنثین که آنرا در هند ی
ڈوزو گویند و مختص باهل فسق است و مانند آن هرچه باشد
اما دیگر اقسام اوتار و مزامیر که مختص باهل شرب و از شعائر
جاهلیت نیست تحریم آن بعلت تشبه چه معنی دارد
چنانچه اباحت و حکم شرعی هر یک جنس از
اجناس اربعه مزامیر در نغمه ثانی گذشت غایت ما فی الباب اینکه
بعضی مزامیر میان کفار و مسلمین مشترک الاستعمال

باشند مگر همچنین تشبه بسبب حرمت نیا شد والا باید که موی

سر واشتن ولنگ زدن وغسل هر روز کردن وازبگل

دست شستن وطعام تنها خوردن که از افعال مخصوصه

هنود وکفار است حرام باشد حالانکه بحرمت اینچیزها کسے

قایل نشده است **سوال** اگر کسے گوید که از احادیث

واخبار که در دلایل اباحت ذکر کرده اند سماع دف از آنحضرت

وسماع عود وبربط وطبل غزاة وحجاج از صحابه وتابعین باختلاف

اقوال ثابت گشته اما دهل وطبله وجردنگ وپکهاوج و

سارنگی وستار وطنبوره وغیره آلات مخترعه در عهد

آنحضرت صلی الله علیه وسلم کجا بود تا حکم اباحت

ان معلوم شود **جواب** گوییم که موافق مذهب حنفی اباحت

آن محتاج دلیلی نیست زیرا که بضابطه حنفیه اصل در

اشیاء اباحت است حرمت هیچ چیز ثابت نمیشود مگر بورود

نص در خصوص آن چیز چنانچه علمای حنفیه در حدیث

ان کنت نذرت فاضربی واعلنوا النکاح بالدف تصریح نموده اند

[illegible]

دیگر چیزها که آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا نشنیده عموماً

جواب گوئیم اولاً محدثین را در صحت این حدیث کلام است و بر تقدیر

صحت آنرا دلیل اباحت در خصوص مزمار پنداشته اند

وگفته اند که سبب نهادن انگشت در گوش مشغولی آنحضرت

صلی الله علیه وسلم با مور باطن بود نه نظر به حرمت زیراکه

وی صلی الله علیه وسلم عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما را

که همراه بود گفت که هرگاه آواز مزمار نه شنود مارا خبر دهی

و محالست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم صحابی را باستماع حرام مامور

گرداند و کسانیکه عذر این معنی کرده اند که ابن عمر در آنوقت

نابالغ بود نزد آنها نیز بجز مزمار حرمت چیزی دیگر از آن حدیث

ثابت نمیشود و اگر عدم صدور فعل یا قول آنحضرت صلی الله

علیه وسلم در خصوص اشیای مباح الاصل دلیل حرمت

باشد انواع اطعمه لذیذه و اقمشه نفیسه که در زمان پیغمبر صلعم نبود

یا موجود بود و وی صلی الله علیه وسلم را اکل و شرب و

استعمال آن اتفاق نیفتاده باشد حرام گردد چنانچه خوردن پلاؤ

پلاؤ و متنجن و شیرمال و باقرخانی وغیرہ انواع ماکولات و سواری

فیل و پالکی وغیرہ مراکب عجمی از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

ثابت نشدہ و ہیچ کس بحرمت این چیزہا نرفتہ **سوال**

اگر کسے گوید کہ سوائی حرمت علل کہ در تحریم مزامیر مذکور گشتہ

طرب نیز علت حرمت است چنانچہ از قول فقہا معلوم میگردد

و در مجالس سماع با مزامیر خواص صوفیہ بلکہ بتقلید آنہا

عوام نیز رقص و طرب می کنند و رقص و طرب لعبے

است از محرمات شرعی **جواب** گوییم کہ وجد و رقص و

طرب را از محرمات شرعی قرار دادن افترای است بر خدا

و رسول او زیرا کہ دلیلی بر حرمت آن نہ در قرآن آمدہ

است و نہ در حدیث و نمی رسد کسی را کہ حلال یا حرام گرداند

چیزی را در دین بغیر صد و رنص از شارع لقولہ تعالے

ولا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب ہذا حلال و ہذا حرام

لتفتروا علی اللہ الکذب و لقولہ سبحانہ فمن اظلم ممن افتری

علی اللہ الکذب او کذب بآیاتہ انہ لا یفلح الظالمون و بالفرض

اگر طرب و وجد لعب باشد هر لعب کی حرام است کما مر تفصیله
رقص و طرب که مستمعین سماع را بخوف و خشیت خدا و عشق
و محبت الهی رو میدهد کم از رقص و لعب حبشیان نخواهد بود
که در مسجد نبوی واقع گشته و جناب نبوت مآب با اهل بیت
خود تا دیر متوجه مشاهده آن ماندند و این سخن الزامی برای
دفع حرمت آن است و الا رقص و طرب و تحجل فعلی است
مشروع که از امیر المومنین علی ابن ابیطالب و جعفر طیار
و زید ابن حارثه بحضور النبی علیه و علیهم الصلوة و السلام بعمل
آمده چنانچه حدیث بخاری و مسند احمد در خصوص و دیگر
احادیث و اقوال مثبته مشروعیت وجد و طرب در خاتمه
این رساله بمقام خودش خواهد آمد انشا الله تعالی **سوال**
اگر کسی گوید تحجل که از صحابه کرام ثابت شده حرکت دفعی بود
نه اینچنان رقص کثیر و حرکات صحابین که در حالت سماع از
مستمعین مزامیر بوقوع می آید پس با وصف جواز تحجل
اینچنین تکثیر که از باعث مزامیر پیدا شده بالشبهه حرام خواهد بود

جواب گوئیم که طرب و رقص مطلق هرگاه جایز شد ونهی
در تکثیر آن وارد نگشت قلیل وکثیر آن در جواز مساوی
هست خصوصاً اخر یکه اختیاری نباشد وبغلبهٔ شوق واضطرار
طبع روی دهد پس هرگاه وجد وطرب محمود ومرغوب شد مزامیر
که طرب انگیز است بطریق اولی محمود باشد نه مذموم **سوال**
سماع وتواجد که محمود است برای آن شرائط وعلامات معین اند
و وجد وطرب بسبب مزامیر عامیان را بحرکت می آرد ودر
آنها شرائط مقرره صوفیان هم یافته نمیشود پس
اینچنین طرب وانچه باعث بر آن است البته حرام خواهد بود
جواب مراد از شرائط اگر شرائط ملزومه فقهاء است
یعنی خالی بودن مجلس از شراب و زنان اجنبه وغیره منکرات
پس اینچنین سماع بلا مزامیر هم حرام است تخصیص مزامیر
چیست واگر شرائط ملزومه صوفیه مراد است مثل خصوصیت
زمان ومکان واجماع اخوان وتخلیه از اغیار پس آن
شرائط برای حل وحرمت شرعی نیست بلکه برای کمال

و نقصان فواید سماع است که بر اہل دلان وارد میشود بعزا میر یا شد
یا بلا مزامیر و تفصیل شرائط ملزومہ اہل شریعت و اہل طریقت
در خاتمہ خواہد آمد ان شاء اللہ تعالیٰ **سوال** از شرائط ملزومہ
فقہا است که در غنا ذکر ہزلیات فسق امیز و تذکرہ خال و خط محبوبان
و مضامین عشق انگیز نباشد و سماع که در مجالس صوفیہ فی زماننا میشد
و در آن غزل و ریختہ و خیال و ٹپہ و ہولی و ٹھمری و غیرہ
اقسام سرود سرائیدہ میشود ہمہ در اوصاف خال و خط
معشوقان مجازی و کیف شراب و جام و مینا و ساقی
و می و میخانہ میباشد بلکہ در راگہای ہندی ذکر رام و لچھمن
و کرشن و کنہیا ہمیان میآید و این را در شرع ہرگز اباحت
و رخصت نیست **جواب** رموز شناسی شرایع و شعر فہمی منکر
از عالم بالا معلوم میشد محققین فقہا تصریح نمودہ اند باینکه
اگر در شعر وصف زن جمیلہ مسلمہ یعنی غیر معینہ و ذکر شہر آ
غیر مسیح اللہ باشد جایز است و ہمچنین فکر و حکایت دیرات
میخانہ ہا و حکایت ہجو مسلم و ذمی نیز اگر بارادہ ہجو نباشد

بلکہ انشاد شعر برای استشہاد و تعلیم و تعلم فصاحت و بلاغت
بود و در آن ذکر خال و خط با ہجر و وصل باگل و گلزار
و ریاحین و انہار و خزان و بہار وغیرہ مضامین طرب انگیز
و عشق آمیز کہ قریب الانطباق بر محال مباحہ باشد ہمچنین
کلام موزون خواہ بر وزن عروضی باشد یا بوزن موسیقی تغنی
بدان جایز است چنانچہ صاحب فتح القدیر در استدلال بر این مضمون
اشعار ابوہریرہ و ابن عباس وغیرہ صحابہ و فصحای عرب
آوردہ است و حیف است کہ معترض قصاید حسان ابن ثابت
و کعب ابن زہیر کہ بحضور جناب رسالت مآب بر سر منابر خواندہ
شدہ اند و وی صلی اللہ علیہ وسلم بشنیدن آن در
مدح حسان فرمودہ ان الحسان یؤید بروح القدس نشنیدہ
است و کدام قصیدہ است کہ در آن وصف معشوقہ بذکر ناز
و کرشمہ و قد و قامت و خال و خط و خد و رخسار و روش
و رفتار و غمزہ و تبسم و تکحل و ترجل نیست و علی ہذا القیاس ذکر
شراب و ساقی و جام و مینا و میخانہ در قصاید بلغا و عرفا

شده آمده است زیاده از جناب محبوب سبحانی قطب ربانی
غوث صمدانی حضرت شیخ عبد القادر جیلانی علی نبینا و
علیه السلام کدام کس عالم با عمل و جامع شریعت و طریقت
خواهد بود که آغاز قصیده وی رضی الله عنه اینست شعر

سقانی الحب کاسات الوصال ۔ فقلت لخمرتی نحوی تعالی
سعت ومشت لنحوی فی کؤس ۔ فهمت بسکرتی بین الموالی
فقلت لسایر الاقطاب لموا ۔ بحالی وادخلوا انتم رجالی
وهموا واشربوا انتم جنودی ۔ فساقی القوم بالوافی ملالی

وهمچنین کعب ابن زهیر در قصیده بانت سعاد که مقبول و
پسندیده حضور نبی صلی الله علیه وسلم است می فرماید

مطلع بانت سعاد فقلبی الیوم متبول ۔ متیم اثرها لم یفد
مکبول ۔ وما سعاد غداة البین اذ رحلت ۔ الا اغن غضیض
الطرف مکحول ۔ هیفاء مقبلة عجزاء مدبرة ۔ لا یشتکی قصر
منها ولا طول

سوال اگر کسی گوید انچه دلائل یا احادیث
در باب اول و ثانی ذکر کرده شد بنای آن همه بر معنی بود که

که دلیلی بر تحریم غنای مطلق ورود نیافته حال آنکه بعضی
آیات در کلام الله و اکثر احادیث در کتب حدیث در تحریم
غنای مطلق موجود اند پس نصوص تحریم اگر از دلائل
اباحت قوی تر هستند ناسخ آن شدن میتوانند و اگر مساوی
اند معارض دلایل اباحت خواهد شد و بحکم اذا تعارضا
تساقطا حل و حرمت هر دو ثابت خواهد شد **جواب**
کرات و مرات ایما کرده شده است که مطلب مانع از عدم ورود
نص عدم ورود آن در تحریم غنای مطلق است نه آنکه در
تحریم یا مذمت هیچ یک از اقسام غنا یا مزامیر نصی وارد نشده
است و اثبات این مطلب بوجهیکه مزیدی بر آن
متصور نیست در فصل دوم باب اول گذشت و بنا بر
مزید ایضاح باز بآواز بلند میگویم بلکه بر سر منبر گفتن
میتوانیم که نصی از کتاب و سنت در تحریم غنای مطلق
ورود نیافته است و آنچه وارد شده است در تحریم
یا مذمت غنای خاص است بعضی علما بغرض مزید تقوی

و بعضی از راه تعصب و بعضی بمقتضای نافهمی از مورد خاص بمورد
عام برده اند لهذا واجب افتاد که هر قدر آیات و احادیث
و اقوال مجتهدین که از آن اهل تحریم حرمت غنا علی الاطلاق استنباط
میکنند به ترتیب بیارد و جواب آنهمه از کتب تفسیر و حدیث
و فتاوای معتبره بگذرانیم لیکن تفهیم آن جوابها و رفع احتمال نسخ
و تعارض موقوف است بر تمهید قواعد چند از اصول تفسیر
و حدیث و فقه بنا بر آن باب سوم بر آن مرتب کرده میشود
اگر مدعی حرمت بدوا مانعی نخواهد کرد و آنهمه را بچشم انصاف و غور
ملاحظه خواهد نمود انشاء الله تعالی پرده غفلت از دیده تحقیق طلب خواهد گشود

فصل چهارم

در ابطال دعوی چهارم مدعی مذکور
که در باب عدم اعتماد بر قول علمای صوفیه بود و دفع توهم
آنمعنی که مذهب صوفیه مخالف شریعت و برخلاف طریقه ائمه
دین و علمای مجتهدین است ظاهراً منشاء دعوی مذکور اینست که بزعم
علمای قشرین که هیچ تحقیق ندارند اصل تصوف در کتاب
و سنت یافته نمیشود و می پندارند که صحابه و تابعین صرف

فصل چهارم در ابطال دعوی چهارم

ارباب ظواهر بوده اند وطریق فقر وفنا وحال وقال و
لبس صوف ومرقعه از مخترعات صوفیه است قرآن وحدیث بران
ناطق نیست وبقول مشهور الصوفی لامذهب له متصوفه تابع مذهبی
نیستند لهذا اقول انما استاد را نشاید **مخفی مباد**
که زعم باطل وسوء ظن وجسارت گستاخی وبی ادبی منکرین
نسبت صوفیه صافیه ازان جهت است که برا اسم ورسم وحقیقت
تصوف واخبار وآثار صحابه وتابعین واطوار واحوال
ائمه مجتهدین اگاهی ندارند مالهم به من علم ولا لآبائهم کبرت
کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا **مثنوی**

گر خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنه پاکان برد
ور خدا خواهد که پوشد عیب کس کم زند در عیب معیوبان نفس
از خدا خواهیم توفیق ادب بی ادب محروم گشت از فضل رب
هر که گستاخی کند اندر طریق گردد اندر وادی حیرت غریق

پس بنا بر تنبیه غافلین ورهنمای منکرین بیان معنی ورسم تصوف
وگواهی قرآن وحدیث بران وذکر برخی از طریقت واخذ

نسبت ولبس خرقه وصوف صحابه وائمه مجتهدین ضرور افتاد
اگرچه کتب قوم ازان مشحون ست اما در بیشتر کتب بطور اہل
سلوک نوشته اند لیکن ما درینجا از کلام علمای حنفیین وفقهای
معتبرین ومحدثین نقل میکنیم انشاء الله تعالی وفی ہذا الفصل
اقوال **القول الاول فی التصوف** ومہمہ
علی ابن عثمان که از محققین علمای حنفیه است در کشف المحجوب در معنی
صوفی وتصوف آورده است ابوالحسن نوری گوید ح
التصوف ترک کل حظ تصوف دست باز داشتن از جمله حظوظ
نفسانی بود والصوفیه ہم الذین صفت ارواحهم فصاروا
فی الصف الاول بین یدی الحق وہم وی میگوید الصوفی
ہو الذی لا یملک ولا یملک یعنی صوفی آن بود که ہیچ
چیز اندر بند وی نباشد واو ہم در بند ہیچ چیز نباشد و
این عبارت از عین فنا بود ابو عمرو دمشقی گوید التصوف
رویة الکونین بعین النقص بل غض الطرف عن الکونین
محمد ابن علی ابن ابیطالب گوید رضی الله عنهما التصوف

بیان اقوال در معنی تصوف

خلق خسن تزاد علیک فی الخلق زاد علیک فی التصوف
شبلی گوید رضی الله عنه الصوفی لا یری فی الدارین مع الله
غیر الله جنید گوید التصوف مبنی علی ثمان خصال السخا
والرضا والصبر والاشاره والغربة ولبس الصوف والسیاحت
والفقر اما السخا فلابراهیم و اما الرضا فلاسمعیل و اما الصبر
فلایوب و اما الاشاره فلزکریا و اما الغربة فلیحیی و اما لبس الصوف
فلموسی و اما السیاحت فلعیسی و اما الفقر فلمحمد صلی الله علیه
وسلم یعنی بنای تصوف بر هشت خصلت است اقتدا به هشت
پیغمبر علیه السلام بسخاوت ابراهیم و آنچنان بود که پسر را
فدا کرد و برضا اسمعیل که بفرمان خدای تعالی رضا داد و
ترک جان عزیز خود بگفت و بصبر ایوب که اندر بلای کرمان
و غزت بر جان صبر کرد و باشاره زکریا که خدای تعالی
گفت لا تکلم الناس ثلثة ایام الا رمزا و هم اندر ین صورت
گفت اذ نادی ربه ندا اخفیا و بغربت یحیی که اندر وطن خود
غریب بود و اندر میان خویشان از خویشان بیگانه

و در سیاحت عیسی که اندر سیاحت خود چنان مجرد بود که بجز
کاسه و شانه نداشت چون دید که یکی بدو مشت خود آب میخورد
کاسه بانداخت و چون دید که با انگشتان خلال میکند شانه
بانداخت و بلبس صوف موسی که جامه وی پشمین بود و بفقر
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که خدای تعالی کلید همه گنجها
روی زمین بدو فرستاد و گفت که منت بر خود منه و از این
گنجهای خود تجمل ساز گفت نخواهم بار خدایا یکروز گرسنه
دارد دیگر روز سیر انتهی بدانکه در وجه تسمیه سالک طریقت باسم
صوفی گروهی گفته اند که صوفی را از برای آن صوفی خوانند
که جامه صوف پوشد و بعضی گفته اند که از برای آن صوفی
خوانند که در صف اول باشد بحضور حق و برخی گفته اند
بدان صوفی گویند که تولی باصحاب صفه کرده اند و بعضی
گفته اند که این اسم از صفا مشتق است

القول الثانی فی الآیات والاحادیث الدالة علی صحة اصل التصوف و آثار الآیات فمنها

للفقراء الذين احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا
فی الارض یحسبہم الجاہل اغنیاء من التعفف **ومنہا** عباد الرحمٰن
الذین یمشون علی الارض ہوناً واذا خاطبہم الجاہلون قالوا
سلاما **ومنہا** تتجافی جنوبہم عن المضاجع یدعون ربہم خوفاً وطمعاً
ومنہا واصبر نفسک مع الذین یدعون ربہم بالغداۃ والعشی
یریدون وجہہ **ومنہا** ولا تطرد الذین یدعون ربہم بالغداۃ
والعشی یریدون وجہہ **ومنہا** ولا تعد عیناک عنہم ترید زینۃ
الحیوٰۃ الدنیا **ومنہا** نحن نقص علیک نبأہم بالحق انہم
فتیۃ آمنوا بربہم وزدناہم ہدی وربطنا علی قلوبہم اذ قاموا
فقالوا ربنا رب السموات والارض لن ندعو من دونہ الٰہا لقد
قلنا اذاً شططا الی قولہ واذ اعتزلتموہم وما یعبدون الا اللہ
فأووا الی الکہف ینشر لکم ربکم من رحمتہ ویہیئ لکم من امرکم
مرفقا وتری الشمس اذا طلعت تزاور عن کہفہم ذات الیمین
واذا غربت تقرضہم ذات الشمال وہم فی فجوۃ منہ ذلک من
آیات اللہ من یہد اللہ فہو المہتد ومن یضلل فلن تجد لہ

دلیا مرشدا و مثل ذالک کثیر و اما الاحادیث فمنها
قوله صلی اللہ علیہ وسلم من سمع صوت اہل التصوف
فلا یومن علی دعائہم کتب عند اللہ من الغافلین وقال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الشریعۃ اقوالی والطریقۃ
افعالی والحقیقۃ احوالی وقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم
لعلی ابن ابیطالب کرم اللہ وجہہ اذا تقرب الناس الی خالقہم
بالنوع البر فتقرب الی ربک بالنوع العقل والسر تسبقہم بالدرجات
والزلفی عند الناس فی الدنیا وعند اللہ فی الآخرہ وعن
عبد اللہ ابن مسعود قال خط لنا رسول اللہ صلعم خطا ثم
قال ہذا سبیل اللہ ثم خط خطا عن یمینہ وشمالہ وقال ہذا
سبل علی کل سبیل منہ شیطان یدعو الیہ ثم قرا ان ہذا
صراطی مستقیما فاتبعوہ وقال علیہ السلام لمزید ابن حارثہ
کیف اصبحت یا ابن حارثہ قال اصبحت انا مومنا حقا قال
لکل حق حقیقۃ فما حقیقۃ ایمانک یا ابن حارثہ فاجاب قال
صرفت نفسی عن الدنیا فاستوی عندی حجرہا ومدرہا

اہل تصوف را در بیع اہل التصوف

و بینها و بینهنّ و أظمأت نهاری و اسهرت لیلی و کانی انظر الی
عرش ربی بارزاً و انظر الی اهل الجنة یتزاورون فیها و اهل
النار یتعادون قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اصبت
فالزم متمسکة بدین الله و قیاسه بامر شریعته و الاخذ بالاحوط
و العزیمة لسبب و طهارة و عزوف نفسه عن المشتبهات
و علی هذا القیاس دیگر آیات و احادیث لا تعد و لا تحصی در
مدح فقر و تصوف وارد اند عرض مؤلف از نقل اقوال
مذکوره اینست که تصوف بجمیع معانی خودش محمود و از صفات
انبیاء است علیهم السلام و ذات فایض البرکات خلفای
راشدین و ائمه معصومین و مجتهدین شرع متین متصف
بهمین صفات بوده است مگر اسم صوفیه در صدر اول
و دوم رایج نبود بعد دو صد سال از هجرت شایع شده است
لهذا ائمه مجتهدین باین لقب مشتهر نبودند اما بحلیه تصوف
آراسته و بحله طریقت پیراسته بودند و اخذ نسبت
باطن از صحابه و تابعین که معاصر اینها بودند کرده اند

ولباس صوف که مخصوص صوفیان است پوشیده اند

القول الثالث فی لبس الصوف والمرقع

صاحب کشف المحجوب بابی در لبس المرقعات نوشته در آن
میگوید بدانکه شعار متصوفه لبس مرقعه است و لبس مرقعات سنت
است از آنجا که رسول صلعم فرمود علیکم بلبس الصوف تجدون
حلاوة الایمان فی قلوبکم و نیز یکی از صحابه گوید کان النبی صلی الله
علیه وسلم یلبس الصوف و یرکب الحمار و نیز رسول صلعم گفت
مر عائشه را رضی الله عنها لا تضیعی الثوب حتی ترقعیه گفت
مر ترا باد جامه پشمین تا حلاوت ایمان یابید و نیز روایت
کرده اند که پیغمبر صلعم جامه پشمین پوشید و بر خر سوار شد
و نیز گفت مر عائشه را که یا عائشه جامه را دور مکن تا پیوند
بران نزنی و از عمر خطاب می آید رضی الله عنه که وی
مرقعه پوشیدی رقعه بران گذاشته بود که موفتان
سنگ بود و از امیر المومنین علی رضه می آید که پیراهنی
داشت که آستین آن با انگشتان برابر بود و اگر وقتی

قول سوم در بیان لبس صوف و مرقع
در اوائل الصوفیه

پیراهنی دراز تر پوشیدی سر آستین آن فرو بریدی
و نیز رسول را صلی الله علیه وسلم فرمان آمد از خدای
عز و جل بتقصیر جامه چنانکه گفت وثیابک فطهر ای فقصر و حسن بصری
گوید رح که هفتاد بدری را دیدم که همه را جامه پشمین بود و
صدیق اکبر اندر حال تجریدش جامه صوف پوشیده
و هم حسن بصری گوید رح که سلمان را دیدم رض گلیمی
با رقعها پوشیده و امیر المؤمنین عمر رض و علی رض و هرم بن
حیان رح روایت آرند که ایشان مر اویس قرنی را
رض با جامه پشمین دیدند و رقعها بر آن گذاشته و حسن بصری
و مالک بن دینار و سفیان ثوری رح جمله صاحب مرقعه
صوف بودند و از امام عالم ابو حنیفه کوفی رح روایت آرند
و این روایت اندر کتاب مشایخ که محمد بن علی حکیم ترمذی
تالیف کرده است مکتوبست که در ابتدا ادی صوف
پوشیدی و قصد عزلت کرده تا پیغمبر صلی الله علیه وسلم را
در خواب دید گفت ترا اندر میان خلق می باید بود از آنچه

سبب احیای سنت سنی توی انگاه دست از عزلت بداشت
و هرگز جامه نپوشیده که آنرا قیمتی بودی و دا ؤد طای رضی لبس
صوف فرمود و او یکی از متصوفه بود ابراهیم بن ادہم نزدیک
امام ابو حنیفه اندر آمد با مرقعه صوف اصحاب وی را بچشم
تصغیر نگریستند ابو حنیفه گفت سیدنا ابراہیم بن ادہم اصحاب
گفتند بر زبان امام ہزل نرود وی این سیادت بچه یافت
گفت بخدمت برودام که وی بخدمت خداوند تعالے
مشغول شد و ما بخدمت تنهای خود تا وی سید گشت انتہی
و شیخ فرید الدین عطار قدس سره در تذکرة الاولیا
در ذکر امام مقتدای و پیشوای صوفیان کرام مینویسید
آن چراغ شرع و ملت آن شمع دین و دولت و آن
نعمان ثابت خلایق و آن عجائب جواهر معانی و دقایق آن عارف
و عالم و صوفی امام جهان امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمه صفت
کسیکه همه زبانها ستوده باشند و همه ملتها مقبول نتواند گفت
ریاضات و مجاہدات و خلوت و مشاہدات و نهایت نداشت

و در اصول طریقت و فروع شریعت درجه رفیع و نظر
نافذ داشت اذ هو کان فی الدرجة القصوی و الدین العلیا
و چندین از صحابه را دریافته بود چون عبد الله بن جبیر و انس
ابن مالک و جابر ابن عبد الله و عبد الله ابن اوفی
و واثله بن الاسقع و عائشه بنت عجرد رضی الله عنهم و بسیار
مشایخ را دیده بود و با امام جعفر صادق مدتی صحبت داشته
و او استاد علم فضیل عیاض و ابراهیم ادهم و بشر حافی
و داود طائی بود رحمهم الله و گواه بزرگی او در شاگردان بلند
است و آنگاه که بسر روضه سید المرسلین صلوات الله و سلامه
علیه میرفت و میگفت السلام علیک یا سید المرسلین جواب
میامد و علیک السلام یا امام المسلمین و در آوان کار عزیمت
عزلت کرد که او جهة بقبله حقیقی داشت و روی از
خلق بگردانید و صوفی در پوشید تا شبی بخواب دید که
او سخن ابها پیغمبر صلی الله علیه و سلم از لحد گروهی کرد
و بعضی را از بعضی اختیار میکرد از نسبت آن بدا

یکی از صحابه را التعبیر آن خواب پرسید نداو گفت تو در عالم
پیغامبر علیه السلام بدرجه بزرگ رسی چنانچه در ان مصر رفته
شوی صحیح از سقیم جدا کنی و یکبار دیگر پیغامبر علیه السلام را
بخواب دید که میگوید یا ابا حنیفه ترا سبب آن زنده گردانیده اند
تا سنت من زنده گردانی و قصد عزلت مکن انتهی کلامه
بحذف اکثره و علی هذا القیاس احوال مالک و شافعی
و احمد ابن حنبل علی نبینا و علیهم السلام [illegible]
صوفیه کرام در کتب معتبرین مرقوم و مسطور است و مخفی الصوفی
لا مذهب له از کلام قدوة المحققین شیخ عبد الحق دهلوی
که از شرح سفر السعادت نقل کرده می آید بر منکرین روشن
خواهد شد شیخ رحمة الله علیه بعد ذکر احوال ائمه مجتهدین
مینویسد **وصل** این چهار تن از امامان دین و مقتدایان
ملت اند که ضبط و ربط احادیث و اقوال صحابه و سلف
و تطبیق و توفیق میان آنها نموده و تفسیر و تاویل و بیان
ناسخ و منسوخ کرده و غایت بذل مجهود درین باب فرموده اند

استنباط احکام بقیاس و اجتهاد از نصوص کتاب و سنت نموده اند
و غیر مجتهد آنرا جز تابع ایشان بودن چاره و سبیلی نیست و مشایخ
طریقت و بزرگان ایشان همرین مذاهب بوده اند یا رب
بلکه انها که از ایشان بپایه اجتهاد رسیده و بموافق یا مخالف
ایشان برای خود اجتهاد می نموده باشند و الله اعلم
و آنکه گویند الصوفی لامذهب له بزبان معنی است که او را
در دین مذهبی نیست و تابع ایمه مذاهب نه و هرچه خاطرش
خوشش دارد و دلش بدان حکم کند هم بدان عمل کند
حاشا بلکه توجیهش چنانچه گفته اند آنست که وی در بعضی
مواضع از مذاهب انچه در آن ورع و اجتهاد بیشتر باید اختیار
کند هر مذهب که باشند و با آنکه بمذهب اهل حدیث رود که هر چه
حدیث صحیح یابد بر آن عمل کند محققان گویند که این بر علی
الاطلاق صحیح نبود و تحقیق آنست که هم از روایات مذهب خود که
آنرا اختیار کرده و وجه اقتدا ساخته است روایتی
اختیار کند که احوط بود یا موافق ظاهر حدیث صحیح باشد

اگرچه ظاهر روایت و مشهور از ان مذهب بود والا تفرق مذهب و تعدد وجهه موجب تفرق اعمال ظاهر گردد و ازانجاست که تفرق و عدم ضبط احوال باطن کند و تقریر نموده اند که قبله توجه یکی باید چه امام شریعت و چه شیخ طریقت با بنای توحید محکم و قدم تحقیق راسخ گردد و چه تشعب و تفرق اصل موجب تشعب و تشتت فروع بود پس ضبط نفس با صل مرجوع الیه فقهاً اصولاً و تصوفاً لازم بود کذا ذکر بعض المحققین من الصوفیه و آن نیز که در حدیث آمده که استفت قلبک یعنی فتوی از دل خود طلب و مرجع فرماید بدانچه حکم کند بران رود در صورت تردد و تذبذب یعنی انجا که دلایل از قران و احادیث و اقوال این علما مختلف آید و متعارض نماید و در دایره تجرد نرود افکند حاکم درین صورت تحری قلب و ترجیح اوست تا از ان اقوال انچه دلنشین او گردد اختیار کند و عمل نماید و این نیز در ماده قلب مطهر زکی منور بنور ایمان و تقوی است که بنور فراست که در جوهر ایمان ابداع نموده اند انچه حق است دریابد

وآن مشق اختیار کند که خیر و صواب در آن بود نه آنکه
هرچه درویش رفت همان عمل کند بلی رجوع بدلایل شرعیه
این سخن روی بجانب الحاد و اباحت دارد و بالغرض بطلان
است انتهی کلامه جعل الله فی الجنة مقامه **سوال** اگر کسی
گوید که آنچه حال اتصاف ائمه و مجتهدین بصفت تصوف
بیان کردی از روی کتب سیر و سلوک بود اما این چنین
ثبوت نزد فقها اعتماد را نشاید **جوابش** آنکه این ثابت
ابوحنیفه رضی الله عنه بنویسید از آن نیز تحلی امام اعظم رحمه الله
بحلیه تصوف و بودن اکابر صوفیه و بعلم ظاهر و باطن مقلدین
ولی زدان آن مقتدای شرع متین و ادراک والد
ماجد امام همام صحبت امیر المومنین علی مرتضی را علی نبینا و
علیهم السلام ثابت است اگرچه در اثبات ایجالات طوالت
است لیکن بحکم آنکه **نه** احد ذکر نعمان لنا ان ذکره
هو المسک ما کررته یتضوع نقل کردن عبارت در المختار
مسد ایجاد احب افتاد رهی نهده قال المص رحمه الله و نفعـ

النصف الشافعی حیث قال من اراد الفقه فلیلزم اصحاب ابی حنیفه
فان المعانی قد تیسرت لهم واللہ ما صرت فقیها الا بکتب محمد
ابن الحسن قال اسمعیل ابن ابی رجاء رایت محمدا فی المنام
فقلت له ما فعل اللہ بک قال غفرلی ثم قال لو اردت ان
اعذبک ما جعلت هذا العلم فیک قلت له فاین ابو یوسف قال
فوقنا بدرجه قلت فاین ابو حنیفه قال هیهات ذاک فی اعلا علیین
کیف وقد صلی الفجر بوضوء العشاء اربعین سنه وحج خمسا
وخمسین حجه ورای ربه فی المنام مائة مرة ولها قصة مشهورة
وفی حجته الاخیره استاذن حجبة الکعبه بالدخول لیلا فقام
بین العمودین علی رجله الیمنی ووضع الیسری علی ظهرها حتی
ختم القرآن فلما سلم بکی وناجی ربه وقال الهی ما عبدک
هذا العبد الضعیف حق عبادتک لکن عرفک حق معرفتک فهب
نقصان خدمته لکمال معرفته فهتف هاتف من جانب البیت
یا ابا حنیفه قد عرفتنا حق المعرفة وخدمتنا فاحسنت
الخدمة وقد غفرنا لک ولمن اتبعک ممن کان علی

مذہبک الی یوم القیمۃ وقیل لابی حنیفۃ تم بلغت ما بلغت
قال ما بخلت بالافادۃ وما استنکفت عن الاستفادہ
قال مسافر این کدام من جعل اباحنیفۃ بینہ وبین اللہ رجوت
ان لایخاف وقال فیہ حسبی من الخیرات ما اعدہ یوم القیمۃ فی
رضی الرحمن دین النبی محمد خیر الوری ثم اعتقادی مذہب النعمان
وعنہ علیہ السلام ان آدم افتخر بی وانا افتخر برجل من
امتی اسمہ نعمان وکنیتہ ابوحنیفۃ ہو سراج امتی وعنہ
علیہ الصلوۃ والسلام ان سایر الانبیا یفتخرون بی
وانا افتخر بابی حنیفۃ من احبہ فقد احبنی ومن ابغضہ فقد ابغضنی
کذا فی التقدمۃ شرح مقدمۃ ابی اللیث وروی الجرجانی
فی مناقبہ بسندہ لسہل بن عبد اللہ التستری انہ قال لو کان
فی امۃ موسی وعیسی مثل ابی حنیفۃ لما تہودوا ولما تنصروا و
مناقبہ اکثر من ان تحصی وصنف فیہا سبط ابن الجوزی مجلدین
کبیرین وسماہ الانتصار لامام ائمۃ الامصار وصنف غیرہ
اکثر من ذلک ۔ الحاصل ان اباحنیفۃ النعمان من اعظم

معجزات المصطفى بعد القرآن وحسبك من مناقبه اشتهار مذهبه
ما قال قولا الا اخذ به امام من الائمة الاعلام وقد جعل الله الحكم
لاصحابه واتباعه من زمنه الى هذه الايام الى ان يحكم بمذهبه عيسى
عليه السلام وهو كان المحقق رضي الله عنه له اجره واجر من دون
الفقه والفقه وفرع احكامه على اصوله العظام الى يوم الحشر
والقيام وهذا يدل على امر عظيم اختص به من بين سائر العلماء
العظام كيف لا وقد اتبعه على مذهبه كثير من الاولياء
الكرام ممن اتصف بثبات المجاهدة وركض في ميدان المشاهدة
كابراهيم بن ادهم وشقيق البلخي ومعروف الكرخي وابي يزيد البسطامي
وفضيل بن عياض وداود الطائي وابي حامد اللفاف وخلف
بن ايوب وعبد الله بن المبارك ووكيع بن الجراح وابي بكر
الوراق وغيرهم ممن لا يحصى لهم عدة ان يستقصى فلو وجدوا فيه
شبهة ما اتبعوه ولا اقتدوا به ولا وافقوه وقد
قال ابو القاسم القشيري في رسالته مع صلابته في مذهبه
وتقدمه في هذه الطريقة سمعت الاستاذ ابا علي الدقاق يقول

[illegible]

انا اخذت هذه الطريقة من ابي القاسم النصير اباذي وقال
ابو القاسم انا اخذتها من الشبلي هو اخذها من الجنيد البغدادي
وهو اخذ من السري السقطي وهو من المعروف الكرخي وهو من
داود الطائي وهو اخذ العلم والطريقة من ابي حنيفة وكل منهم اثنى
عليه واقر بفضله فعجبا لك يا اخي ان لم يكن لك اسوة حسنة في
هؤلاء السادة الكبار اكانوا متهمين في هذا الاقرار والافتخار وهم ائمة
هذه الطريقة وارباب الشريعة والحقيقة ومن بعدهم في هذا الامر فلهم
تبع وكل ما خالف ما اعتمدوه مردود ومبتدع وبالجملة فليس
ابو حنيفة في زهده وورعه وعبادته وعلمه وفهمه بمشارك ومما قال
فيه ابن المبارك نظم لقد زان البلاد ومن عليها امام المسلمين
ابو حنيفة باحكام وآثار وفقه كآيات الزبور على صحيفة فما في المشرقين
له نظير ولا بالمغربين ولا بكوفة يبيت مشمرا سهر الليالي
وصام نهاره لله خيفة فمن كابي حنيفة في علاه امام للخليقة والخليفة
رأيت العائبين له سفاها خلاف الحق مع حجج ضعيفة وكيف يحل
ان تؤذي فقيه له في الارض آثار شريفة وقد قال ابن ادريس

سقا الصحیح النقل فی حکم لطیفہ بان الناس فی فقہ عیال
علی فقیہ الامام ابی حنیفہ فلعنۃ ربنا اعداد رمل علی من رد
قول ابی حنیفہ وقد ثبت ان ثابتاً والد الامام ادرک
الامام علی ابن ابیطالب رض فدعا لہ ولذریتہ بالبرکۃ
وصح ان اباحنیفۃ سمع الحدیث من سبعۃ من الصحابۃ کما بسط
فی اخر منیۃ المفتی وادرک بالسن نحو عشرین صحابیاً کما بسط
فی اوایل الضیاء وقد ذکر العلامۃ شمس الدین محمد ابو النصرین
عرب شاہ الانصاری الحنفی فی منظومۃ الالفیۃ المسماۃ بجواہر
العقائد درر القلائد ثمانیۃ من الصحابۃ ممن روی عنہم الامام
الاعظم ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ وعلیہم اجمعین حیث قال معتقدا
مذہب عظیم الشان ابی حنیفہ الفتی النعمان الفایق سابق ایمہ بالدین
والعلم سراج الامۃ جمعا من اصحاب النبی اذ ادرکا اثرہم قد اقتفی
وسلکا طریقۃ واضحۃ المنہاج سالمۃ من الضلال الداجی وقد روی
عن انس وجابر وابن ابی اوفی کذا عن عامر اعنی ابا الطفیل
وابن واثلۃ وابن انیس الفتی وواثلۃ عن ابن جبر

فقد روی الامام وبیت تجروی التمام و رضی الله الکریم دایما
عنهم وعن کل الصحاب العظماء وتوفی ببغداد فی السجن لیقبل
القضاء وله سبعون سنة بتاریخ خمسین ومائة وقیل یوم توفی
ولد الامام الشافعی فقدیم من مناقبه انتهی **تنبیه** دیگر کسی را
زعم اینمعنی باشد که انچه بزرگیهای امام ابوحنیفه رحمه الله منقول شد
بعد کثرت عبادتها باصحاب ظواهر هم میسر گردد پس
اوصاف مذکوره بر عرفان جبلی و فیضان اصلی دلیل
نمیتواند شد گوییم زعم مذکور فاسد است بلکه امام همام از ایام صبا
عارف وموحد بود وبرای اثبات این مدعا حکایت خطیب
خوارزمی که صاحب اشباه والنظایر نقل میکند کافی است

فی الاشباه والنظایر حکی الخطیب الخوارزمی

ان ملک الروم ارسل الی الخلیفة مالا جزیلا علی ید رسوله وامرا
یسال العلماء عن ثلث مسایل فان هم اجابوا بذل لهم المال
وان لم یجیبوه فاطلب من المسلمین الخراج قال العلماء فلم یات
احد بما یقنع فیه مقنع وکان الامام اذ ذاک صبیا حاضرا مع ابیه

تاریخ وفات امام ابوحنیفه رضی الله عنه

[illegible]

فاستاذ ھشی جواب الرومی فلم یاذن لہ بقیام واستاذن من
الخلیفہ فاذن لہ وکان الرومی علی المنبر فقال لہ اسایل انت قال
نعم قال انزل مکانک الارض وامکانی المنبر فنزل الرومی
وصعد ابوحنیفہ رح فقال سل فقال ای شیٔ کان قبل اللہ
قال ہل تعرف العدد قال نعم قال ما قبل الواحد قال ہو الاول
لیس قبلہ شیٔ قال اذا لم یکن قبل الواحد المجازی اللفظی
شیٔ فکیف یکون قبل الواحد الحقیقی فقال الرومی فی ای جہۃ وجہہ اللہ
تعالی قال اذا اوقدت السراج قال الی ای وجہ نورہ قال
ومن الاستوی فیہ الجہات الاربع فقال اذا کان النور المجازی
المستفاد الزایل لا وجہ لہ الی جہۃ فنور خالق السموات والارض
الباقی الدایم المفیض کیف یکون لہ جہۃ قال الرومی بماذا یشتغل
اللہ تعالی قال اذا کان للمنبر مشبہ مثلک انزلہ واذا کان
علی الارض موحد مثلی رفعہ کل یوم ہو فی شان فترک الحال
وعاد الی الروم انتہی سوال اگر ایمہ دین و علمای
مجتہدین ہمہ بر طریقہ تصوف بودندی ردوا نکار علمای ظاہر

صوفیه موحدین وکتب ایشان متوجه میشود انکار اهل
شریعت بر اصحاب طریقت مشهور است چنانچه بعضی علما نسبت
بشیخ محی الدین بن علی العربی قدس سره که راس الرئیس
صوفیه است نسبت کفر و الحاد کرده اند و نوشته اند که فصوص
الحکم وی خارج از شریعت است و برای اضلال خلق الله تصنیف
کرده است هر که مطالعه آن کند مبتدع و ملحد است **جواب**
اگر در رد و انکار بر صوفیه آیتی یا حدیثی یا قول مجتهدی وارد شده
است نشان باید داد و الا رد و انکار نادانان و نافهمان و
متعصبان دلیل بطلان حقیقت نمیتواند شد چه رد و انکار علمای
یهود و نصاری در ساحت قدس جناب رسالت مآب و
سوء الظن خوارج در حق ائمه اطهار و طعن و تشنیع علمای شیعه
نسبت باصحاب کبار و جرح و قدح حکما بحال متکلمین بدار
از قدیم شده آمده است پس اگر فقیهی متعصب یا عالمی متقشف
بمعنی تصوف نارسیده در شان صوفیه قدست اسرارهم
حرفی زند یا برای بدنامی شیخی از مشایخ بعضی کلمات خلاف

شرع را بد و منسوب نماید و معنی آن مدارد و محققین فقہا بجرح صحیح
و تقدیس این کرده حق بیز و لب بکشوده اند شاہد این مدعا
کلام مولانا مجد الدین فیروز آبادی صاحب قاموس است که مصنف
در المختار آنرا آورده است بنا بر اشتباه عبارت در المختار در خصوص
بجنسه نقل کرده میآید **فی در المختار** و فی المعروضات
المذکوره ما معناه ان من قال عن فصوص الحکم للشیخ محیی الدین
بن عربی انه خارج عن الشریعة وقد صنفه لاضلال خلق الله تعالی
و کل من طالعه ملحد ماذا یلزمه اجاب نعم فیه بعض کلمات تباین الشریعة
و تکلف بعض المتصلفین لارجاعها الی الشریعة لکنا تیقنا ان
بعض الیهود افتراها علی الشیخ قدس الله سره فیجب الاحتیاط
بترک مطالعة تلک الکلمات وقد صدر امر سلطانی بالنهی فیجب
الاجتناب من کل وجه انتهی فافهم وقد اثنی صاحب القاموس
علیه فکیف اللهم انطقنا بما فیه رضاک الذی اعتقده وادین الله به
انه کان رضی الله عنه شیخ الطریقة حالا وعلما وامام الحقیقة
حقیقة ورسما ومحیی رسوم المعارف فعلا واسما اذا تغلغل

[illegible]

فكر المرء في ظرف من علمه غرقت فيه خواطره عباب اي بحر لا تكدره
الدلاء وسحاب تتقاصا عنه الانوار كائنات وعونه تخرق السبع
الطباق ومتفرق بهو كأنه علماء الآفاق والي اصفه وهو يقينا فوق
ما وصفته وناطق بما في كتبه وغالب ظني الي ما اصفه [illegible] علي
اذا ما قلت معتقدي دع الجهول يظن الجهل عدوانا والله
والله العظيم ومن اقامه حجة الله برهانا ان الذي قلت بعضا
من مناقبه ما زدت الا لعلي زدت نقصانا الي ان قال
ومن خواص كتبه انه من واظب علي مطالعتها انشرح صدره لفك
المعضلات وحل المشكلات وقد اثني عليه العارف بالله
عبد الوهاب الشعراني في كتابه تنبيه الاغنياء علي قطرة من بحر
علوم الاولياء فعليك وبالله التوفيق انتهي ويتلوه الباب الثالثة

باب ثالث در آيات واحاديث و روايات فقهي

كه مدعيان حرمت بدان استدلال مي كنند وجواب ان و
اين باب مشتمل است بر چند آيات و ضوابط چند **هدايه اولى**
در آيات قرآني وآن چهار آيت اند **الآية الاولى**

[illegible]

ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم
ویتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین ٭ یعنی آنکه از مردمان کسی
است که میخرد سخن بازی تا گمراه سازد مردمان را از راه خدا
بغیر دانستی و بر نادانی و میگیرد قرارت قرآن را بازی آن
گروه مر ایشان راست عذاب خوار کننده فقط. اهل تحریم میگویند که
این آیه کریمه در تحریم غنای مطلق نازل شده است با مزامیر
باشد یا بلا مزامیر و در وجه استدلال میآرند که بعض مفسران
از عبد الله ابن مسعود و عبد الله ابن عباس روایت کرده اند
که مراد از لهو حدیث غنا است جوابش اینکه آیه مذکوره که در
اول سوره لقمان واقع است شان نزولش همه مفسران
مثل بیضاوی و حسینی و احمدی و غیرهم همین نوشته اند
که نضر ابن حارث مشرک به تجارت جانب فارس رفته و قصه رستم
و اسفندیار خریده در مجامع قریش بنوعی بسامع ایشان میرسانید
که همه شیفته و فریفته میشدند و لاف میزد که اگر محمد صلعم از قصه
عاد و ثمود و عظمت ملک سلیمان و داود خبر میدهد من از قصه

مملکت و قصص ملوک عجم سخن میگوییم پس هر که در معنی و مورد آیه
کریمه تامل خواهد کرد خواهد دانست که آنرا بر حلت و حرمت
غنا اصلا دلالت نیست و از آن تعلق ندارد و آنچه نسبت
با بن عباس میکنند آنست که در تفسیر بیضاوی و بغوی واقع
شده است با بن عباس و قیل کان یشتری المغنیات و یحملهن
علی معاشره من اراد الاسلام و منعه عنه یعنی و بعضی گفته اند
که مشرک مذکور کنیزکان مغنیه خریده بود و هر که اراده اسلام
میکرد برای مباشرت او میفرستادی و گفتی که اسلام کم مانع زنا
است بهتر است یا معاشرت با چنین زنان باید دانست که اولا
روایت مذکوره ضعیف است چنانچه لفظ قیل دلالت بران میکند
و بر تقدیر صحت موید قول ماست زیرا که در صدر مذکور شده
که غنای مقترن به منکرات بالاتفاق حرام است و آنچه مشرک
مذکور میکرد در آن تجویز زنا و شرب خمر و باز داشتن
مردم از اسلام و گمراهی از راه خدا منظور داشت اگر
بر حرمت مجرد غنا آیه را دلالت باشد عین مدعای ماست

دپس کجاست آیه مذکوره را دلالت برحرمت غنای جاریه برای
مالک و برای غیر وی درحالیکه باده دهنده آخرت
ورهنمای راه خدا باشد چنانچه سماع آن از پیغمبر وصحابه در احادیث
گذشت و بعضی از علمای متعصبین که روایت و درایت
از کتاب و سنت ندارند و معنی ناسخ و منسوخ نمیدانند و از اصول
حدیث و فقه آگاه نیستند این آیه را برحرمت غنای مطلق نص
قاطع پنداشته مبالغه باین مرتبه نموده اند که آیه مذکوره ناسخ جمله احادیث
اباحت غنا است و صرف بدست آویز آیه مذکوره درحرمت غنا
رساله تصنیف کرده و در آن نوشته اند قد ذکر فی الکتب المعتبره
من الاحادیث ان ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهما
قد حلفا و قالا ان هذه الآیة ما نزلت الا فی حرمة الغنا و کذا عن
سعید ابن جبیر ایضا و الاصل فی ذلک انتهی پس برای رد ایشان
که متعصب اند و مقلدان و مریدان او واجب افتاد که
آنچه مفسرین و محققین احادیث در تفسیر آیه مذکوره نوشته اند
بعبارتها نقل کرده آید قال فی تفسیر عرائس الحقائق ما شغلک عن

ذکرہ وسماعہ فہو لہو الحدیث وفی تفسیر العرائس الاشارہ

فی لہو الحدیث الی طلب علوم الفلسفۃ من علم الطبیعی والریاضی

وعلم الاکسیر والنیرنجات واباطیل الزنادقۃ وترہاتہم لان

ہذہ کلہا مضلۃ للخلق لقبولہا الناس لو غلہ وقال فی تفسیر المعالم

قال الکلبی ومقاتل نزلت فی النضر بن الحارث کان یتجر فیاتی

فارس ویشتری فیہا اخبار العجم ویحدث بہا قریشا ویقول ان

محمدا یحدثکم بحدیث عاد وثمود وانا احدثکم بحدیث رستم واسفندیار [illegible]

واخبار الاکاسرہ فیحلون حدیثہ ویترکون استماع القرآن فانزل اللہ

تعالی ہذہ الایۃ قال ابن جریج ہو الطبل وعن الضحاک وہو الشرک

وقال قتادہ وہو کل لہو واللہو کل باطل یلہی عن الخیر وعما یعنی

وفی البیضاوی ما یلہی عما یعنی کالاحادیث التی لا اصل لہا والاساطیر

لا اعتبار فیہا والمضاحک وفضول الکلام [illegible] نزلت

فی النضر ابن الحارث [illegible] الایۃ

فی کتب الاحادیث الصحاح روایۃ الامام الترمذی [illegible]

قال اخبرنا بکر بن مضر عن عبید اللہ بن زحر عن علی بن یزید عن [illegible]

ابی عبد الرحمن عن ابی امامۃ رحمہم اللہ تعالی عن رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم لا تبیعوا القینات ولا تشتروہن ولا تعلموہن ولا خیر
فی تجارۃ فیہن وثمنہن حرام وفی مثل ہذا انزلت ہذہ الآیۃ ومن
الناس من یشتری لہو الحدیث لیضل عن سبیل اللہ الی آخرہ
وقد قالوا ہذا حدیث غریب وانما یروی من حدیث القاسم عن ابی
امامۃ والقاسم ثقۃ وعلی بن زید ضعیف فی الحدیث قال محمد بن
اسمعیل البخاری والنہی لیس لاجل الغناء بل یحتمل ان یکون لاجل
عدم انضباط ہذا الوصف او لانہ بیع الاشیاء التی لا تقابل
بالعوض شرعا مثل ماء الفحل فانہ لا یصح بیعہ ولا اجارتہ مع
ان الحدیث ضعیف قال محمد جمال المحدث واما تمسکہم بان ابن
عباس وابن مسعود رضی اللہ عنہما حلفا ان لہو الحدیث ہو الغناء
ہذا افتراء محض لانہ لو ثبت عنہما ہذا القول لخرجہ اہل الحدیث فی
کتبہم لان قول الصحابی وفعلہ وتقریرہ ایضا حدیث کما ہو
مقرر عند اہل الحدیث واما تمادی در مقاصد حسنہ تصحیح
... نسبت حلف با بن عباس و ابن مسعود کذب محض ا

وبطلان زعم اصمعی که آیہ من یشتری لهو الحدیث ناسخ احادیث اباحت است موقوف است بر دانستن ضابطہ علم القرآن و قاعدہ اصول الحدیث **ضابطہ** من الاتقان فی علم القرآن للجلال الدین السیوطی قال ابو القاسم الحسن ابن محمد ابن حبیب النیشاپوری فی کتابہ التنبیہ علی فضل علوم القرآن علم نزوله وجهاته وترتیب ما نزل بمکہ والمدینہ وما نزل بمکہ وحکمہ مدنی وما نزل بالمدینہ وحکمہ مکی وما نزل بمکہ فی اهل المدینہ وما نزل بمدینہ فی اهل مکہ وما یشبہ نزول المکی بالمدنی وما یشبہ نزول المدنی بالمکی وما نزل بالجحفہ وما نزل ببیت المقدس وما نزل بالطائف وما نزل بالحدیبیہ وما نزل لیلاً وما نزل نهاراً وما نزل مشیعاً وما نزل مفرداً والآیات المدنیات فی السور المکیہ والآیات المکیات فی السور المدنیہ وما حمل من مکہ الی المدینہ وما حمل من المدینہ الی ارض الحبش وما نزل مجملاً وما نزل مفسراً وما اختلفوا فیہ فقال بعضهم مدنی و بعضهم مکی فهذہ خمسہ وعشرون وجهاً من لم یعرفها ولم یمیز بینها لم یحل لہ ان یتکلم فی کتاب الله تعالی انتهی فافهم

در اصول حدیث از جامع اصول لابن اثیر حد النسخ انه الخطاب
الدال علی ارتفاع الحکم الثابت بالخطاب المتقدم علی وجه
لولاه لکان ثابتا مع تراخیه یجوز نسخ خبر الواحد بخبر الواحد
والمتواتر ولا یجوز نسخ المتواتر بخبر الواحد یجوز ورود النسخ علی الامر
بعینه واحد فی وقت واحد قال الشافعی لا یجوز نسخ السنة
بالقران کما لا یجوز نسخ القران بالسنة خلافا لغیره ونسخ الحکم لقول
الصحابی نسخ حکم کذا ما لم یقل سمعت رسول الله صلی الله علیه
وسلم فاذا قال ذلک نظر فی الحکم ان کان ثابتا بخبر الواحد
صار منسوخا بقوله وان کان قاطعاً فلا یجوز نسخ النص القاطع المتواتر
بالقیاس المعلوم بالظن والاجتهاد انتهی ملخصا کلامه واذا عرفت
هذا فنقول وبالله التوفیق ولا تخاف من اطناب الکلام فی
هذا المقام لانه من مزلة الاقدام بدانکه هر که درین ضابطه و
قاعده مذکوره غور خواهد کرد حکم خواهد نمود که دعوی
نسخ احادیث اباحت بآیه من الناس من یشتری لهو الحدیث
باطل است بچند وجوه اول آنکه بمذهب شافعی نسخ قران

ناسخ حدیث اصلا نمیشود و بمذهب حنفی نیز قرآن که غیر نص است
ناسخ حدیث صحیح که از قسم نص باشد نمیتواند شد دوم از حد
منسخ که در صدد رمز فوقم گشته واضح است که ناسخ غیر از نص
نمیباشد و نص در اصطلاح عبارت است از کلام ظاهر المعنی
که سوق کرده شده باشد در امر خاص مثل اعلنوا النکاح واضربوا
علیه بالدفوف و سوق آیه مذکوره هرگز در حرمت غناست
تا ارتفاع حکم اباحت نماید بلکه سوق آیه مرقومه اندرین معنی
که هر که بسخنان باطل مردم را از راه خدا گمراه میسازد و
واز قراءت قرآن باز دارد او مستحق عذاب است سوم
اینکه الزام غایته که در لیضل عن سبیل الله واقع است
صاف ظاهر است که شراء لهو الحدیث بارادهٔ اضلال از راه
خدا ممنوع است نه مطلقا پس کجاست آیه مذکوره را
دلالت بر حرمت غنا که نه بارادهٔ اضلال باشد و هرگاه
دال بر حرمت غنای مطلق نشده ناسخ نص اباحت غنای
مطلق چگونه میتواند شد چهارم اینکه از روی کتب تفاسیر

بالاتفاق ثابت است که سوره لقمان بمکه نازل شده است پیش از
هجرت و اگر احادیث که در اباحه غنا مذکور گشته از عائشه صدیقه
مروی اند رضی الله عنها در مدینه بعد از هجرت پس آیه مکیه منزله
قبل از هجرت ناسخ احادیث مدنیه مرویه بعد از هجرت
چگونه میتواند شد پس کسانیکه آیه مذکوره را نص صریح پنداشته
آنرا ناسخ احادیث گفته اند قول ایشان بوجوهات مذکوره مردود
و نامعقول است آیه ثانیه که بدان احتجاج بر حرمت میکنند
اینست که در آخر والنجم واقع شده افمن هذا الحدیث تعجبون
وتضحکون ولا تبکون وانتم سامدون یعنی اینکه ای مشرکان
ازینکه قرآنست شگفت می آرید وخنده میکنید باستهزا و نمیگرید
از خوف وعیدیکه در وی است وشما بازی کنندگانید یا غافل وجه
استدلال ذکر میکنند که سامدون مشتق از سمود است
وآن بمعنی غنا آمده است نزد بعضی و میگویند که در شان
نزول این آیه مروی است که بوقت خوانده شدن قرآن کفار
سرود و شور میکردند تا مردم را از استماع قرآن باز دارند

پس آیه دال بر تحریم مطلق غنا دلالت است جوابش اینکه صاحب
بیضاوی سامدون را بمعنی لاهون و مستکبرون گفته
و نوشته است که آن مشتق از سمد است من سمد البعیر فی مسیره
اذا رفع راسه انتهی و این را از غنا مناسبتی نیست و
بر تقدیر صحت اشتقاق آن از سمود آمدن سمود بمعنی غنا در
آیه اشاره بر این معنی خواهد کرد که سرود بنیت باز داشتن از
استماع قران ممنوع یا مکروه باشد و این مخالف مانیست زیرا که
این هم سببی است از اسباب منکره که بدان غنا بالاتفاق حرام
میگردد پس کجاست این آیه را دلالت بر حرمت غنای مطلق
خصوص بر غنائیکه مذکر آخرت و مشوق یاد الهی باشد
و اگر آیه کریمه بنده دال بر حرمت سمود باشد بمعنی که مراد
گیرند باید که ضحک هم بکلی نیز مطلقا حرام گردد و از
که بالاتفاق ضحک مخصوص مراد است که بالانکار و استهزا
قران باشد پس از غنا نیز غنای مخصوص حرام باشد نه مطلق
آن طرفه اینکه اگر در آیه مذکوره سامدون را بمعنی مغنون

گیرند بر مشروعیه غنا و بر مذمت ترک بکا در وقت تغنی و دلالت میکند
زیراکه و انتم سامدون حال است از لاتبکون بمعنی انکه نمیگریید
شما در حالیکه غنا کنندگان باشید پس دلالت کرد بر آنکه ترک بکاء
در حال غنا مذموم است و بر صحت این ترکیب گواه است تفسیر احمدی
و عبارته هذا قوله تعالی افمن هذا الحدیث تعجبون و تضحکون ولا تبکون
و انتم سامدون معناه افمن هذا الحدیث ای القران تعجبون و تضحکون
بالاستهزاء و لا تبکون خوفا من الوعید الذی فیه و انتم سامدون
ای غافلون و لاعبون بالتغنی فالمراد من سامدون مغنون
علی ما ذکر فی البیضاوی و کانوا اذا سمعوا القران عارضوه بالتغنی
لیشغلوا الناس عن استماعه فمنعهم الله تعالی عن ذلک والمعنی
لا یجوز لکم ان تسمدوا ای تغنوا و قد قیل ان قوله و انتم
سامدون تدل علی شرعیة الغناء لان اوله و لا تبکون فیجوز ان
یکون حالا منه ای لا تبکون حال کونکم مغنین فقدم علی
ترک البکاء حین التغنی و هو تدل علی مشروعیته انتهی کلامه بلفظه
الآیه الثالثه و آیه ثالثه که بدان احتجاج بر حرمت غنا

سکیند دانست که در سوره بنی اسرائیل واقع شده واستفزز
من استطعت منهم بصوتک واجلب علیهم بخیلک ورجلک
وشارکهم فی الاموال والاولاد وعدهم وما یعدهم الشیطان
الا غرورا یعنی انگیختن هر کرا توانی از ایشان بآواز خود
وبرانگیزان بر اهلاک ایشان سواران خود را وپیادگان
خود را وشریک شو بایشان در اموال وفرزندان ووعده ده
ایشانرا ووعده نمی دهند آنها را شیطان مگر فریب در وجه
استدلال میگویند که مرویست در تفاسیر که مراد از
صوت غنا ومزامیرست جوابش اینکه در تمام کتب تفاسیر بعضی
صوت آواز وشمول آن بوسوسه وفساد گرفته شده است
واگر کسی از صوت غنا اراده کرده باشد مراد از آن قطعا
غنای محرم خواهد بود بمقتضای مقام که بیان طرق گمراهی شیطان
است پس فحوای این آیه با آیه لیضل عن سبیل الله موافق
خواهد بود یعنی اگر از آیه مذکوره حرمت غنای مخصوص مفهوم
گردد بر حرمت غنای مطلق دلیل نمیتواند شد کما لا یخفی علی المتدبر

الآیۃ الرابعۃ وما کان صلوتہم عند البیت الا مکاء وتصدیۃ یعنی آنکہ نیست نماز مشرکان نزد خانہ کعبہ مگر صفیر و دستک زنی در وجہ استدلال میگویند کہ ہرگاہ صفیر و دستک زنی ممنوع شد پس غنا کہ خالی از آن نمیباشد بطریق اولی جواب آنکہ از منع شدن دستک زنی و صفیر بمقام مخصوص ضرور نیست کہ بہمہ زمان و مکان ممنوع باشد چنانچہ دستک زنی زن خارج نماز درست نیست و در عین نماز اگر او را ضرورت افتد جائز است کہ دستک زند بہ طور کہ بزند کف دست بر پشت دست دیگر این جواب مطابق آنست کہ شیخ احمد غزالی رحمۃ اللہ در جواب این آیہ در رسالہ خود نوشتہ اند ہکذا و الاستدلال ان التصدیۃ ممنوع والغنا لا یخلو عن التصدیۃ فاسد فان من منع شیٔ فی حالۃ مخصوصۃ لا یلزم منعہ فی سایر الاوقات والمقامات تباین ذلک ولہذا یجوز للمراۃ فی الصلوۃ ضرب الراحۃ علی ظہر کفہا اذا ما ہما شیٔ ولا یجوز فی غیرہا ولما کان البیت معظما والطواف عندہ صلوۃ منعہم عن ذلک وایضا قال وما کان صلوتہم ولم

الآیۃ الرابعۃ وما کان صلوتہم عند البیت الا مکاء [illegible]

رد [illegible] مزامیر [illegible]

یقل و ما کان سماعهم فاذن لا یجوز ان منع التصفیه بقول البیت
منعه فی سایر الاوقات والمواضع مخفی نباید بر شما واجب است
که برای اثبات حرمت آیتی از قسم نص بیارد که سوق کلام در حرمت
غنای مطلق باشد و اگر با چنین آیات با دله معنی غیر ظاهر و
خفی استدلال جایز باشد پس انچه در مقدمه کتاب ذکر کرده ام
که علما تصریح نموده اند که از قوله تعالی الذین یستمعون القران
فیتبعون احسنه و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم
تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق و از دیگر آیات سیاق الذکر
سماع غنا مراد است آن آیات بطریق اولی برای ابطال
حرمت برهان قاطع شدن میتواند هدایه ثانیه در ذکر احادیث که
اهل تحریم بدان احتجاج میکنند باید دانست که این بابی است
پس عظیم الشان واجب الخوض و الامعان زیرا که اصل اصول
جمیع احکام شرعی حدیث است و اقسام ان بسیار و مختلف
و مراتب رواة حدیث بی شمار و متفاوت و هر کدام فقره پیدا
علم حدیث و اصول ان قیاس شد و همین سبب تخالف شاقص

احکام در کتب فقهیه یافته شود و چنانچه اهل تحلیل و تحریم هر دو باحادیث
استدلال میکنند اما تصحیح احادیث طرفین و ترجیح یکی بر دیگری
و اینکه از کدام احتجاج جایز است و از کدام جایز نیست موقوف
است بر معرفت قواعد اصول و معرفت اقسام حدیث اگرچه
این مختصر گنجایش تشریح آن ندارد لیکن آنچه موقوف علیه
جواب احادیث حرمت است بالاجمال مذکور میگردد ضابطه
باید دانست که حدیث باعتبار رواة بر سه قسم است صحیح
و حسن و ضعیف صحیح است که بنقل عدل تام الضبط متصل السند
ثابت شده باشد و آنرا صحیح لذاته گویند و حسن آنست که در آن
صفات مذکوره بر وجه کمال نباشند بلکه نوعی از قصور و نقصان
در آن راه دارد و آنرا حسن لذاته خوانند و اگر کثرت
طرق جبران نقصان کرده باشد آنرا صحیح لغیره خوانند و ضعیف
آنست که یکی از این شروط معتبره در صحت و حسن یا زیاده مطلقا
مفقود گردد یا راوی بعدم عدالت یا عدم ضبط و اسناد
او بانقطاع متهم باشند و نکارت و علت [illegible]

اعتبار اقسام ضعیف متعدد و متکثر میگردد افراداً و ترکیباً و اگر

در حدیث ضعیف تعدد طرق جبر نقصان وی کرده باشد انرا حسن لغیره

گویند کذا ذکره الشیخ عبد الحق رح فی ترجمة المشکوة و علامه ابن حدیث

ابن اثیر رضی الله عنه که جامع صحاح سته است در جامع الاصول

فصل رابع در بیان اقسام حدیث و فروع آن بکمال شرح

و بسط نوشته است از انجمله ایراد سطری چند درین مقام ضروریست

قال رحمة الله علیه فی الفرع الاول اعلم انه لیس کل خبر مقبول

ولا کل خبر مردود ولسنا نعنی بالقبول التصدیق ولا بالرد التکذیب

بل یجب علینا قبول قول العدل و ربما کان کاذباً او غلطاً ولا

یجوز قبول قول الفاسق و ربما یکون صادقاً و انما نعنی

بالمقبول ما یجب العمل به و بالمردود ما لا تکلیف علینا فی العمل به

و الاحادیث المرویة فی کتب الائمة منها ما هو صحیح و منها ما هو

سقیم و الفائدة فی تخریج ما لا یثبت اسناده و العدل رواته

ان الجرح و التعدیل یختلف فیهما [illegible] العمل و من الائمة من رای

الاحتجاج بالاحادیث المتکلم فیها و منهم من ابطلها و الاصل فیه

ابتداء فصل رابع در بیان اقسام الحدیث

اقتداء بالائمة المعصومين فانهم كانوا يحدثون عن الثقات وغيرهم
فاذا سئلوا عنهم بينوا ثم قال في الفرع الثاني والخبر ينقسم الى ما
يجب تصديقه والى ما يجب تكذيبه والى ما يجب التوقف فيه فالاول
يتنوع انواعا اولها ما اخبر عنه عدد التواتر يجب تصديقه ضرورة
وان لم يدل عليه دليل آخر وثانيها ما اخبر الله عنه فهو صدق
بدليل استحالة الكذب عليه وثالثها خبر الرسول صلوات الله
عليه بدليل المعجزة على صدقه ورابعها ما اخبرت عنه الامة اذ ثبت
عصمتها بقول الرسول وخامسها كل خبر يوافق ما اخبر الله عنه
او رسوله او الامة وسادسها كل خبر صح انه ذكره المخبر بين يدي
رسول الله صلى الله عليه وسلم وسمع منه ولم يكن غافلا عنه
فسكت عليه وسابعها كل خبر ذكر بين يدي جماعة امسكوا عن تكذيبه
والعادة تقتضي في مثل ذلك بالتكذيب وعدم الامتناع من السكوت
القسم الثاني ما يجب تكذيبه ويتنوع انواعا اولها ما العلم بخلافه
بضرورة العقل او النظر او الحس او اخبار التواتر كمن اخبر
عن الجمع بين الضدين ونحو ذلك وثانيها ما يخالف النص القاطع

من الكتاب والسنة والاجماع وثالثها ما صح بتكذيبه جمع كثير يستحيل في العادة ان يتواطئوا على الكذب رابعها ما سكت الجمع الكثير عن نقله والتحدث به مع جريان الواقعة بمشهد منهم ومع احالة العادة السكوت عن ذكره لتوافر الدواعي على نقله كما اخبر مخبر ان امير البلدة قتل في السوق على ملاء من الناس ولم يتحدث اهل السوق به فيقطع بكذبه انتهى كلامه بحذف اكثره

چون اقسام حديث وضابطه احكام آن دانسته شد بدانكه جمله احاديث اباحت غنا كه در باب اول ترقيم يافته از قسم صحاح اند يا از قسم حسان كما مر تحقيقه واحتجاج بهر دو قسم نزد جمهور محدثين وفقها صحيح است پس معارض يا ناسخ احاديث مذكوره نخواهد شد مگر حديثيكه اقوى يا مساوى آن بدرجه صحت ومقبوليت باشد موافق ضوابط مذكوره ودر قسم ثانى وثالث بثبوت رسيده است كه نزد جمهور محدثين محققين حديث صحيح در تحريم غنا ورود نيافته است هرگاه اين مقدمه تمهيد يافت پس بايد دانست كه احاديثيكه اهل تحريم بهم رسانيده اند از چهار قسم بيرون نيست

[illegible]

قسمی آنست که در کتب اهل حدیث بضعف یا بعدم صحت یا بموضوعیت
آن تصریح آمده است و قسمی آنست که در کتب معتبره صحاح آن حدیث
یافته نمیشود بلکه در کتابهای مروی اند که آن کتب نزد محدثین معتبر
نیست یا در رواة آن حفاظ حدیث طعن کرده اند و قسمی آنست
که نشان آن در کتب احادیث اصلا یافته نمیشود و منکرین تعصباً
اختراع و افترا کرده شهرت داده اند و قسمی آنست که در کتب
صحاح یافته میشود مگر مورد آن خاص است یعنی در مذمت یا حرمت
غنای مقترن بمنکرات یا غنای که به نیت فاسد باشد وارد
یافته است و نافهمان آنرا در مورد عام برده حرمت علی الاطلاق
فهمیده اند لهذا احادیث هر چهار را در هدایات جداگانه ذکر
کرده جواب آن می نگارم و الله الهادی للرشاد و علیه التوکل
و الاعتماد **هدایه ثالثه** در احادیثی که ائمه فن حدیث بضعف
یا بعدم صحت و یا بموضوعیت آن تصریح نموده اند **الحدیث
الاول** ما روی ابن الدنیا عن ابن مسعود رضی الله عنهما
یکی از آنست که ابن ابی الدنیا از ابن مسعود رضی الله عنهما

روایت کرده الغنا ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء
العشب والذی نفسی بیده ان القرآن والذکر ینبتان الایمان
فی القلب کما ینبت الماء العشب وروی الدیلمی فی مسند الفردوس
الغنا واللهو ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب وصاحب
از بیهقی فی شعب الایمان از جابر آورده الغنا ینبت النفاق
فی القلب کما ینبت الماء الزرع این حدیث باختلاف الفاظ چندجا
مروی گشته و نقاد ان حدیث بعدم صحت آن تصریح نموده اند
چنانچه مولانا محمد ابن طاهر پتنی رح در تذکرة الموضوعات
بعد ذکر حدیث مذکور مینویسد لا یصح کما قاله النووی و امام سخاوی
در مقاصد حسنه این حدیث را لا یصح گفته و شیخ عبدالحق دهلوی
در شرح سفر السعادت با وجود شمردن وی رضی الله عنه این حدیث
را در اسناد متهم می نویسد که ضعیف هست و بر تقدیر
فرض صحت جوابش اولا اینکه علما تصریح نموده اند که این
حدیث در حق مغنی است چنانچه مضمونش نیز دلالت بر آن
میکند زیرا که غرض بیشتر آن میباشد که خود را بر سامعین

بصورت محبانه وانماید و در حقیقت حب احدی در دلش نمیباشد
پس معنی نفاق در معنی یافته میشود نه در غیراو و اگر بر معنی حمل نکنند
معنی حدیث راست نمیآید زیراکه در شنیدن غنا و اصوات حسنه
رقت و رقعت قلب پیدا میشود نه نفاق کما لایخفی علی العاقل المنصف
و ثانیا اینکه اگر بالفرض غناهیت نفاق هم باشد در حدیث
مذکور لفظی نیست که دلالت بر تحریم کند و ضرور نیست که هرچه
موجب نفاق باشد از محرمات بود زیراکه پوشش لباس
جمیله و رکوب مراکب نفیسه و سایر انواع زینت و تفاخر
و کثرت مال منبت نفاق در قلب است چنانچه در حدیث وارد
شده و چیزی ازان حرام و معصیت نیست بل بر تحریم آن عید
قران وعید آمده لقوله تعالی قل من حرم زینة الله التی اخرج
لعباده و الطیبات الآیه کما طرح پس معلوم شد که بعض مباحات
بر سینت نفاق میباشد ثالثا اینکه اگر موجب نفاق وغیره هم باشد
پس محمول خواهد بود بر غنای منکر که مقرون بمحرمات باشد
و قرینه حمل ان بر منکر آنست که این مسبین از عبد الله

بن مسعود در اما آورده ایاکم والمعازف والغناء فانهما
ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل پس معلوم شد
که مذمت غناء نیست با معازف که آلۂ ملاہی است پس تجاوز
نخواہد کرد مذمت بطرف غناء مطلق کما ہو المطلوب
حدیث دوم آنست که حکیم ترمذی در نوادر الاصول آورده
من استمع الی صوت غناء لم یؤذن له ان یسمع صوت الروحانیین
فی الجنة قیل وما الروحانیون قال قراء اہل الجنة
حدیث سیوم آنست که حاکم در تاریخ دیلمی از علی مرتضے
رضی اللہ عنه آورده من مات وله قینة فلا تصلوا علیه
شیخ عبد الحق در شرح سفر السعادت بعد ذکر این ہر دو حدیث
مینویسند که ضعیف است جداً بلکه خود روایت کننده آن
ضعیف گفته است حدیث چہارم آنکه لعن اللہ المغنی
والمغنی له مولانا محمد ابن طاہر رح در تذکرة الموضوعات بعد
ذکر این حدیث مینویسند قال النووی انه لا یصح حدیث پنجم
آنست که روی رجل من الصحابة عن النبی صلے اللہ علیه وسلم

انه قال استماع صوت الملاهی معصیة و الجلوس علیها فسق و التلذذ بها من الکفر حدیث ششم آنکه ما من رجل یسمع الملاهی الا بعث علی سنکبیه شیطانان من الشیاطین یضربانه بارجلهما و اعقابهما علی صدره حتی یسکت و یسکن عن الرقص قال النووی لا یصح فی باب حرمة الغناء شی منها و بر تقدیر فرض صحت مورد حدیث غنا نفسه که بسبب اجتماع اسباب منکرات محرک هوا و هوس و شهوت و عشق مخلوق بفسق باشد اما انچه محرک شوق الی الله و خوف الآخرة یا سرور و نشاط تقریبات مباحه باشد آن غناء خارج از مورد حدیث مذکور و داخل در تنزل احادیث صحاح که سابقا مذکور شد خواهد بود و نظایر آن در شرع بسیار اند که فعل واحد مباح باشد و بعوارض همان فعل حرام و مذموم گردد کما مر تفصیلا حدیث هفتم آنکه عقبه بن عامر از آن حضرت صلی الله علیه و سلم روایت کرده است کل شی یلهو به الرجل فهو باطل الا تادیبه فرسه و رمیه بقوسه و ملاعبته بامراته ظاهر دعوی استخراج تحریم غنا بحدیث مذکور نفسه

که بر غنا اطلاق لهو آمده است و جمله لاهی باطل و هر باطل بزعم
باطل آنها حرام میشود جوابش بچند وجوه است اولا اینکه هر جا که بر
غنا اطلاق لهو آمده باشد مراد از آن غنا ئیست که بقصد تغنیش
حرام بالقصد باز داشتن ذکر خدا و رسول و استماع قران باشد
چنانچه در حال مغیرة بن حارث وغیره کفار در تفسیر من یشتری
لهو الحدیث گذشته و ثانیاً اینکه لفظ باطل را بر تحریم دلالت نیست
بلکه بر غیر مفید دلالت میتوان کرد و ثالثاً اینکه تماشا بینی حراب
و تلهی بالنظر بسوی حبشیان چنانکه فعل آنحضرت صلعم باتفاق
عائشه صدیقه رضی الله عنها در کتب صحاح ثابت گشته از هر
قسم لعب که در حدیث مذکور مستثنی شده خارج است پس کجا
ماند حکم کلی باینکه هر لهو باطل است و هر باطل حرام و رابعاً
اینکه تفرج بساتین و استماع اصوات طیور و دیگر ملاعبات
که داخل ملاهی اند بالاتفاق حلال اند خامساً اینکه اطلاق لهو
و لعب و باطل در کلام الله بر افعال و اشیای مباحه آمده
و آنرا بالاتفاق حرام نمیگویند مثلاً قوله تعالی

انما الحیوة الدنیا لهو ولعب و آیتنا ما خلقت ہذا باطلا و قوله صلعم
اصدق کلمة قالها الشاعر کلمة لبید الا کل شئ ما خلا الله باطل
حدیث مشتهر عن النبی صلی الله علیه وسلم الغناء رقیة الزنا
نسبت کننده این قول بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مفتری
است بازگشت او بموجب حدیث صحیح آتش دوزخ است در جمیع
کتب معتبره مثل شرح سفر السعادت و تفسیر احمدی منقول است
که این قول فضیل ابن عیاض است رضی الله عنه حدیث نیست
قال ملا علی قاری فی رسالة الموضوعات الغناء رقیة الزنا لیس بحدیث
انما هو من کلام فضیل ابن عیاض رضه اما قول مذکور نیز برای
اشارات حرمت شرعی نیست بلکه در حالت احرام گفته پس معنیش آنست
که در حق محرم یعنی کسیکه بنیت حج کعبه احرام بسته غنا ممنوع
است چنانکه زنان و از این قول حرمت شرعی غنا ثابت نتوان شد
زیرا که در حق محرم استعمال خوشبو و تراشیدن مو و ناخن
و لبس جامه دوخته و پوشیدن سر و پا هم حرام است و در حق
غیر محرم چیزی از آن حرام نیست حدیث مشتهر ایاکم والغناء

فانه یزید الشهوة ویهدم المروة وانه ینوب عن الخمر ویفعل السکر •
• حدیثی باین الفاظ در کتب صحاح اصلا موجود نیست نسبت آن
بحضرت النبی صلی الله علیه وسلم دروغ سفیدیست نیست آن
• مگر قول بعض زنا دخشک چه همه اجزاء دلیل در بعضی مباحات
نیز یافته میشود وعکس بحرمت آن چیزها نرفته واز آن منع نکرده
مثلا اگر شخصی از مشک وعنبر وزعفران وجوز وقرنفل ولوز
وموبیز وجوز وازید وغیره ادویه مباحه معجون مقوی قوی یا
مشتهی تیار کند بر آن صادق است انه یزید الشهوة ویقوی
الباه ویهدم المروة وینوب عن الخمر فی القوة والمنافع والسکر ولو
قلیلا حدیث وهم عن النبی صلعم الغنا یعقد للقلب سخط
للرب نسبت این قول بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
تهمتی است معقد للقلب ومسخط للرب [illegible] قول مذکور
از ضحاک مروی است محدثین وعلمای معتبرین آنرا مسلم نداشته اند
[illegible] تفسیر احمدی میگوید وما روی عن الضحاک ان
الغنا یعقد للقلب سخط للرب ممنوع لان اهل کرامات

ظاہرہ وخوارق عادات باہرہ یستنکرون السماع لاغنا ویشوقون
بہا الی تجلیات الحق سبحانہ وتعالی وکانوا یحسبون ذلک عبادۃ
اعظم وجہاد اکبر فکیف یطمع ان یفسد قلوبہم ویسخط علیہم ربہم

حدیث یازدہم سمع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
رجلا یتغنی من اللیل فقال لا صلوۃ لہ حتی مات قالہا ثلث
مرات ذکر فی تذکرۃ الموضوعات مولانا محمد ابن طاہر پتنی بعد ذکر
حدیث المذکور فی اللآلی انہ لا یصح انتہی

ہدایہ رابعہ در ذکر احادیث
کہ در کتب معتبرہ صحاح آن حدیث یافتہ نمیشود بلکہ در کتابہای
مروی اند کہ آن کتب نزد محدثین معتبر نیست یا در رواۃ
آن حفاظ حدیث طعن کردہ اند

حدیث اول عن جمع
من الصحابہ رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم
انہ قال اذا رقص الرقاص جاء الشیطان ینفخ فی استہ
رواہ الشیخ الحجۃ فی زبدۃ الصالحین لا اصل لہ فی الصحاح

حدیث دوم اذا رقص الصوفی جاء الشیطان ینفذ ا
صبعہ فی دبرہ حتی وثب یمینا وشمالا لا اصل لہ فی الصحاح

[illegible]

حدیث سیوم عن رجل من الصحابہ عن النبی صلعم انہ قال۔ ان اللہ یغفر لکل ذنب الا عظامہ او کوبۃ و غناء لا اصل لہ **حدیث** چہارم عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال یاتی اخر الزمان قوم یعزفون قراۃ الشعر و یغنون و یضربون ضرب اللہ و یتخذون المغنیات والدفوف اولیک لہم لعنۃ اللہ والملایکہ والناس اجمعین حدیثے باین الفاظ در کتب صحاح مروی نیست **حدیث** پنجم عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال التغنی والتصفیق و استماعہما کل ذلک حرام مستحلہا کافر لا اصل لہ فی الصحاح **حدیث** ششم عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال من اعطی للمغنی درہما خلق اللہ تعالے حیۃ من النیران خمسون ذراعا ولہا الف فم فی کل فم السیف والسنان باکل لحمہ و عظامہ الی یوم القیامہ لا اصل لہ فی الصحاح **حدیث** ہفتم عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال الرقص اثم کبیر لا القاسم اثم لا اصل لہ فی الصحاح **حدیث** ہشتم عن جابر رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال الشیطان اول من تغنی

وکل من تغنی فهو الشیطان لا اصل له فی الصحاح حدیث

نهم عن ابن عباس رضی الله عنه عن النبی قال الکوبة حرام

والدف حرام والمعازف حرام والمزامیر حرام رواه البیهقی

فی السنن راوی این حدیث بیهقی هم اقرار نموده بیهقی رضی الله عنه

حدیثی مرفوع باین الفاظ هرگز نقل نکرده ومن یدعی فعلیه الاثبات

حدیث دهم عن علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه ان النبی

صلی الله علیه وسلم نهی عن ضرب الدفوف ولعب الصنج وضرب

الزمارة رواه خطابی لا اصل له حدیث مذکور بالفاظ مذکوره در کتب

صحاح یافته نمیشود **هدایه خامسه** در ذکر احادیثی که رواة

آن نزد محققین حدیث مطعون اند و روایت آنها قابل استناد

نیست خصوصا در مقابله احادیث صحاح که بجای نصوص ومحکمات

معدود اند **حدیث** اول عن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما نهیت عن صوتین

احمقین فاجرین صوت عند نغمة لهو ولعب ومزامیر شیطان

وصوت عند مصیبة خمش وجوه وشق جیوب ورنة شیطان رواه

ابن ابی الدنیا فی ذم الملاہی حدیث دوم عن ابی امامہ
رضی اللہ عنہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما رفع احد
صوتہ بغناء الا بعث اللہ الیہ شیطانین یجلسان علی منکبیہ یضربان
باعقابہما علی صدرہ حتی یمسک رواہ ابن ابی الدنیا حدیث
سیوم عن ابی امامہ رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم
انہ قال ابلیس لما نزل الی الارض فقال یا رب انزلتنی الی الارض
وجعلتنی رجیما فاجعل لی بیتاً قال الحمام قال اجعل لی مجلساً قال
الاسواق ومجامع الطرق قال اجعل لی طعاماً قال ما لم یذکر علیہ
اسم اللہ تعالی قال اجعل لی شراباً قال کل مسکر قال اجعل
لی موذناً قال المزامیر قال اجعل لی قراناً قال الشعر قال اجعل
لی حدیثاً قال الکذب قال اجعل لی رسلاً قال الکہان
قال اجعل لی مصاید قال النساء رواہ ابن ابی الدنیا فی
مکاید الشیطان حدیث چہارم عن عبد اللہ ابن جعفر
رضی اللہ عنہ لجاریۃ صغیرۃ تغنی فقال لو ترک الشیطان احدا لترک
ہذہ رواہ ابن ابی الدنیا فی مکاید الشیطان حدیث پنجم

عن الشعبی رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال لعن الله
المغنی والمغنیات والمغنی له رواه ابن ابی الدنیا کما مر فی هدایة الثقلین
این هیچ احادیث مذکوره بروایت ابن ابی الدنیا در کتب
منقول شده و در عالم رواج یافته و راوی مذکور نزد محققین حدیث
بعدم اعتماد معروف و مشهور است در روایت وی بوضع و عدم
صحت متفق علیه جمهور چنانچه ملا علی قاری رحمه الله در رساله
موضوعات می‌نویسند ومن الاحادیث الموضوعه باسناد واحد
الشیخ المعروف بابن ابی الدنیا هو الذی یزعمون انه ادرک
علیاً وعمّر طویلا واخذ برکاته فرکب واصابه رکابه وشجه فقال
مد الله فی عمرک مداً واحادیث ابن نسطور الرومی واحادیث
بشر ونعیم ابن سالم وخراش عن انس واحادیث دینار عنه
واحادیث ابی هدبه ابراهیم بن هدبه القیسی وچنانکه بعد رواة
حدیث بعدم اعتماد معروف اند بعض کتب ایشان نیز بسقوط
اعتبار اشتهار دارد چنانچه ملا علی قاری رحمه الله در رساله
موضوعات می‌نویسند وقال الذهبی اسانید کتاب الفردوس

لابی الفضل جعفر ابن محمد ابن علی الحسینی واهیة لا یعتمد علیها
واحادیثه منکرة هذا انتهی لیکن بر حدیث مجهول الراوی که مخالف
احادیث صحاح در باب حرمت غنا در کتب منقول شده باشد
عند التحقیق راوی آن یکی از رواة مذکورین خواهد بود واگر خوف
اطناب نبودی مرویات این همه مخترعان حدیث مشروحاً
نقل کردمے درینجا ضابطه بیان کردن واجب افتاد
تا از آن واضح گردد که اغراض اہل وضع در وضع کردن
حدیث مختلف میشود **ضابطه** قد حکی السیوطی عن ابی الجوزی
ان من وقع فی حدیثه الموضع والکذب والقلب انواع
منهم من غلب علیهم الزهد فغفلوا عن الحفظ او ضاعت کتب حدیثهم
حفظه فغلط ومنهم قوم ثقات لکن اختلطت عقولهم فی اواخر
اعمارهم ومنهم من رای الخطاء سهوا فلما رای الصواب
والیقین لم یرجع انفة ان ینسبوا الی الغلط ومنهم زنادقة
وضعوا قصداً الی افساد الشریعة وایقاع الشک والتلاعب
بالدین وقد کان لبعض الزنادقة یتقبل الشیخ فیدس فی کتابه

علامات وضع احادیث
[illegible] در بیان

ما لیس من حدیثه ومنهم من یضع لنصرة مذهبه ومنهم من یضع
حسبة ترغیباً وترهیباً ومنهم من اجاز وضع الاسانید بکلام حسن
ومنهم من قصد التقرب الی السلطان ومنهم القصاص لانهم یریدون
احادیث یرقق وتنفق — انتهی **هدایه سادسه** در ذکر احادیثیکه
در کتب معتبره مروی اند و آنرا بر حرمت یا مذمت غنا و مزامیر
خاص دلالت است و نافهمان از آن حرمت غنای مطلق میفهمند

حدیث اول عن عائشه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال صوتان ملعونان فی الدنیا والآخرة مزمار عند نغمة ورنة
عند مصیبة رواه بزار وابن مردویه والبیهقی مورد این حدیث
همین است که از قدیم معمول و در رسوم کفار است که بوقت خوردن
طعام و شراب مزامیری نوازند چنانچه پیش ملوک و امرای عجم
نواختن نوبت و روشن چوکی بوقت طعام تا حال رواج
دارد و همچنین نوحه گری بوقت مرگ از ایام جاهلیت تا حال
شایع است و حدیث مذکور بر حرمت مزامیر در هیئات مخصوص
بجهت مشابهت با کفار دلالت می کنند پس طعن و مذمت

۱۳۴ هدایت سادسه در ذکر احادیث [illegible]

بمطلق مزامیر که در این چنین حالت بباشد نجا و نخواهد کرد
و در همین معنے چند احادیث بعبارات و روایات مختلفه وارد اند
اکثر ان نقل کرده میاید و عادت تاویل و بیان مورد ضرور نمینماید
حدیث دوم عن ابی امامه رضی الله عنه قال رسول الله
صلے الله علیه وسلم ان الله عز وجل بعثنی هدی و رحمة للعالمین
و امرنی بمحق المعازف والمزامیر والاوثان والصلیب و امر الجاهلیة
وحلف ربی بعزته وجلالة لا یشرب عبد من عبادی جرعة من
خمر متعمدا فی الدنیا الا سقیت مکانها من الصدید یوم القیامه
مغفورا له او معذبا و لا ترکها من مخافتی الا سقیت ایاه من حظیرة
القدس رواه ابوداود والطیالسی **حدیث** سیوم عن ابن
عباس رضی الله عنه ان النبی صلے الله علیه وسلم قال ان الله
حرم علی امتی الخمر والمیسر والکوبة رواه احمد ابن حنبل و ابوداود
و رواه البیهقی **حدیث** چهارم عن ابی هریره رضی الله عنه
ان رسول الله صلے الله علیه وسلم قال یمسخ قوم من امتی
فی آخر الزمان قردة و خنازیر قالوا یا رسول الله من مسلمین

قال نعم یشہدون ان لا الہ الا اللہ وانی رسول اللہ ویصومون ویصلون قالوا فما بالہم یا رسول اللہ قال اتخذوا المعازف والقینات والدفوف وشربوا ہذہ الاشربۃ فباتوا علی شربہم وقد مسخوا رواہ ابن مسعود وابن حبان وبروایتی عن سہیل ابن سعد رضی اللہ عنہما قال رسول اللہ صلعم یکون فی ہذہ الامۃ خسف ومسخ وقذف قیل متی یا رسول اللہ قال اذا ظہرت القینات والمعارف واستحلت الخمر رواہ عبد ابن حمید فی مسندہ عن عبد الرحمن ابن یزید واحمد ابن ابی داؤد وابن ماجہ والبغوی

حدیث ہجتم عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ حرم القینۃ وبیعہا وثمنہا وتعلیمہا والاستماع الیہا ثم قرأ ومن الناس من یشتری لہو الحدیث رواہ ابن ابی الدنیا فی ذم الملاہی وابن مردویہ **حدیث** ہشتم عن ابی امامہ رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لا تبیعوا القینات ولا تشتروہن ولا تعلموہن ولا خیر فی تجارتہن وثمنہن حرام وفی ہذا انزلت ہذہ الآیۃ ومن الناس

من یشتری لهو الحدیث رواه سعید ابن منصور واحمد وترمذی
وابن ماجة رضی الله تعالی عنهم حدیث ششم عن ابی سعید الخدری رض
انه قال جاء رجل الی رسول الله صلعم فقال یا رسول الله انی
اشتری الجواری فاعلمهن الغناء وابیعهن فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم وایاک بالغناء اجرت اما علمت ان الله
قد لعن من فوق عرشه مشتری الجواری ومعلمهن الغناء رواه
صاحب الحماوی حدیث ششم عن ابی عامر رض قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لیکونن من امتی اقوام
یستحلون الحر والحریر والخمر والمعازف ولینزلن اقوام الی
جنب علم یروح علیهم بسارحة لهم یاتیهم رجل لحاجة فیقولون
ارجع الینا غدا فیبیتهم الله ویضع العلم ویمسخ اخرین قردة وخنازیر
الی یوم القیمة رواه صاحب المشکوة فی باب البکاء والخوف
عن البخاری حدیث نهم عن ابی هریرة رض انه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتخذ الفی دولا والامانة
مغنما والزکوة مغرما وتعلم لغیر الدین واطاع الرجل امرئته

وعق امه وادنی صدیقه واقصی اباه وظهرت الاصوات فی المساجد
وساد القبیلة فاسقهم وکان زعیم القوم ارذلهم واکرم الرجل مخافة
شره وظهرت القینات والمعازف وشربت الخمر ولعنت هذه
الامة اولهم فارتقبوا عند ذلک ریحا حمراء وزلزلة وخسفا
ومسخا وقذفا وآیات تتابع کنظام قطع سلکه فتتابع رواه
صاحب المشکوة فی باب اشراط الساعة عن الترمذی **حدیث**
دوم عن حذیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اقرؤا القرآن بلحون العرب واصواتها وایاکم ولحون اهل الفسق ولحون
اهل الکتابین وسیجی بعدی قوم یرجعون بالقرآن ترجیع الغناء
والنوح لا یجاوز حناجرهم مفتونة قلوبهم وقلوب الذین یعجبهم شأنهم
رواه صاحب المشکوة عن البیهقی فی شعب الایمان **توضیح**
هرکه درین احادیث عشره غور وتامل خواهد کرد خواهد دانست
که حدیثی ازان مخالف مطلب مولف نیست بلکه همه بر صدق
دعوی او گواه عادل اند چه کرات ومرات ترقیم یافته که در
تحریم وتذمیم غنای منکر احادیث صحیحه البته ورود یافته اند

١٣٨ جواب احادیث عشره مذکوره

الطعن فی ان [illegible] اباحت [illegible]

وتفصیل غنای منکر هم جابجا تشریح یافته و بحکم اذا تکرر تقرر
باز تشریح میگردد که غنای منکر همانست که بوضع مخصوص
کفاره و رسم جاهلیت و یا مقرون بالات ملاهی و معارف در صحبت
عیش شراب خواری باشد یا بنیت باز داشتن از استماع
قران یا استهزا بر کلام نبی آخر الزمان یا اهانت دین باشد
یا باراده اکتساب مال آنرا پیشه خود گرداند و شمار آید بدون
آنکه پیشه اجرت بگیرد یا بسبب مشغولی آن ترک فرائض و واجبات
بحالت صحت و ثبات هوش نماید چنانچه تفصیل شرائط بطور
اهل شریعت گذشته است و شرائط لازمه اهل طریقت خواهد آمد
ان شاء الله تعالی هرچند احتمال این معنی باقیست که تحریم غنا حدیثی
دیگر سوای احادیث مذکوره بهم رسانند لیکن نزد خرد صواب اندیش
مرجع آن حدیث بطرق اربعه مذکوره دیگر نخواهد بود یعنی
اگر حدیث مذکور مشتمل یکی از اسباب منکره مذکوره خواهد بود
در صورت خاص دلیل حرمت شدن میتواند چنانچه احادیث
عشره گذشتند و اگر مشتمل بر مذمت مطلق غنا باشد که در آن

ذکر منکری نیست بموجب قاعدہ اصول آن مطلق محمول خواہد بود
بر مقید بمنکر کما مر و الا حدیث مذکور غیر صحیح و موضوع و بی اصل
خواہد بود کہ احتجاج را نشاید **سوال** اگر کسی گوید کہ حدیث
نافع مولی عبد اللہ ابن عمر کہ نزد فقہا دلیل حرمت مزامیر است در کتب
صحاح موجود است و مشتمل بر خصوصیت منکری نیست حدیث مذکور
از ہر چہار طرق محصورہ بیرون است **جواب** اینکہ اگرچہ ترجمہ
حدیث مذکور مع جواب شافی آن در نغمہ ثالث قانون سوم گفتہ
است لیکن برای تسلی سائل حدیث مذکور بعبارتہ نقل کردہ میآید
فی جامع الاصول **عن** نافع قال کنت مع ابن عمر فی طریق
فسمع مزمارا فوضع اصبعیہ علی اذنیہ و نای عن الطریق الی الجانب
الاخر ثم قال لی یا نافع ہل تسمع شیئا قلت لا فرفع اصبعیہ قال
کنت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فسمع صوت یراع
فصنع مثل ما صنعت قال نافع وکنت اذ ذاک صغیرا **انتہی**
قطع نظر از انکہ محدثین در صحت این حدیث کلام کردہ اند و اگر صحیح باشد
تاہم قول رسول نیست بل قول صحابی متضمن نقل فعل رسول است

۱۳۹ جواب حدیث نافع مولی عبد اللہ ابن عمر کہ
نقل دلیل حرمت مزامیر است

پس احادیث صحیح مرفوع اباحت را معارض شدن نخواهند
توانند ازمدعی باید پرسید که درین حدیث کدام لفظ بر حرمت
مزمار خصوصاً و حرمت غنا و دیگر آلاتش عموماً دلالت میکند
موافق قاعده اصول بیانش واجب است و تو جو با شیکوی نغمه
ثالث قانون سیوم ترقیم یافته حدیث مذکور دلیل اباحت مزمار
از روی عبارت و دلیل اباحت دیگر آلات غناست از روی
دلالت زیرا که اگر شنیدن مزمار حرام بودی جناب پیغمبر صلی الله
علیه وسلم نوازنده آنرا زجر فرمودی و عبد الله ابن عمر را که
صحابی جلیل القدر بوده اند برای شنیدن آن اذن نکردی
بلکه ایشانرا امر فرمودی که تو نیز گوش خود بند کن پس ازین معلوم
شد که آنچه علما محققین در وجه بند کردن آنحضرت گوش
خود را نوشته اند که سماع آن مخل امور باطن بود یا جناب
رسالتمآب بسبب رقت قلب تحمل صدای خوش مزمار نشدند
عین نفس الامری است و اگر این وجه نباشد ترک معروف
بر جناب پیغمبر لازم می‌آید نعوذ بالله منها باب ثالث در جواب

[illegible]

روایات فقهیه که مخالفین بدان تمسک میکنند هرچند بعد اثبات اباحت
مطلق غنا و مطلق مزامیر بر وفق اصول و فروع مذاهب اربعه
ضرورت ابطال قول مخالف نمانده است لیکن درینمقام خلجان
باقیست که رفع آن بنا بر نصیحت مسلمین خیرخواهی دین واجب
افتاده و آن اینست **سوال** اگر کسی گوید که هرگاه اباحت غنا
موافق اقوال مجتهدین اربعه بل باتفاق علمای اهل سنت و امامیه
باثبات رسید پس در کتب فریقین روایات حرمت غنا
منع دلایل و براهین بچه سبب یافته میشود اگر در مطلق غنا فیما بین
المجتهدین اختلاف بودی مخالفت علمای یک مذهب با مذهب
دیگر گنجایش داشت هرگاه [illegible] باتفاق ایشان [illegible] ترجیح
تناقض و تخالف از بنیاد حاصل شدی **جوابش** اینکه
خلجان مذکور ناشی نشده است مگر بسبب عدم اطلاع بر توجیهات
دین و گمراهی منکرین از سلوک راه یقین [illegible]
از باب غنا خصوصیت ندارد بل در جمیع عبادات و معاملات
[illegible] احکام [illegible] خلجان

مذکور پیدا است و رفع همچون خلجان موقوفست بر تنبیهات
چند و محاکمه بفکر صحیح و رای صایب و ذلک فضل الله یوتیه
من یشاء **تنبیه اول** در شناخت میزان شریعت
از ینکه شارع را تکلیف مکلفین باحکام چه قسم منظورست
در کتاب و سنت حاکم بعزیمت اند فقط یا صرف برخصت یا بعزیمت
و رخصت هر دو **تنبیه ثانی** در شناخت مدار و معیار مجتهد
که آنچه از شارع دریافته چیست و در است آن قدم میتوان نهاد
یا نه و هر مجتهد را در حق مجتهد دیگر چه اعتقاد واجبست و معنی اینکه در میان
ایشان اختلافست یا توسیع و همه بر صواب اند یا بعضی
بر صواب و بعضی بر خطا **تنبیه ثالث** در شناخت واجب العمل
و الاعتقاد بر مقلد و اینکه مقلد یک مذهب را با مجتهدین
دیگر چه اعتقاد می باید و مقلدین هر یک مذهب را با همدیگر چه سلوک
می شاید **تنبیه رابع** در امور یکه منشاء اختلاف فیما بین
مجتهدین میشوند و سبب رفع اختلاف و توافق آراء یکدیگر
تنبیه خامس در اعتراضی که مدار اختلاف فیما بین

علماء تابعین یک مذہب بباشد وسِیْن قطع تریع صحابہ کمہ

مع توفیق وتطبیق اقوال مختلفہ متاخرین حتی الوسع والامکان

وتزییف قول مرجوح وتقیید وتائید قول راجح بکلیات شرعیہ

تنبیہ اول قال اللہ تعالیٰ شرع لکم من الدین ما وصی بہ

نوحا والذی اوحینا الیک وما وصینا بہ ابراہیم وموسی وعیسی

ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیہ وکذا قولہ تعالی ان ہذا صراطی

مستقیما فاتبعوہ ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ وقولہ تعالی

یرید اللہ بکم الیسر ولا یرید بکم العسر وقولہ سبحانہ ما جعل علیکم

فی الدین من حرج وقولہ تعالے فاتقوا اللہ ما استطعتم وقولہ

تعالے لا یکلف اللہ نفسا الا وسعہا وقولہ تعالی ان اللہ

بالناس لرؤف الرحیم وکذا الاحادیث فی

ذلک المعنی کثیرۃ منہا قولہ صلی اللہ علیہ

وسلم الدین یسر ولا یشاد ہذا الدین احد الا غلبہ

ومنہا قولہ صلی اللہ علیہ وسلم من بایعہ

علی السمع والطاعۃ فی المنشط والمکرہ فیما استطعتم ومنہا

تنبیہ اول [illegible] [illegible]

[illegible] از طرف [illegible]

قوله صلی الله علیه وسلم اذا امرتکم بامر فأتوا منه ما استطعتم ومنها
قوله صلی الله علیه وسلم یسروا ولا تعسروا وبشروا ولا تنفروا
ومنها قوله صلی الله علیه وسلم اختلاف امتی رحمة ومثل ذلک
کثیر ازین همه اقوال خدا و رسول او صلی الله علیه وسلم واضح
گردید که اصل شریعت بحریست باصفا که دران کدورت
اختلاف وغبار حرج در اثبات اصلا راه ندارد و مقصود
شارع تکلیف مکلفین بقدر تحمل نفس و وسعت امکان است و از
چشمهٔ واحد اگر صد هزار نهر جاری نمایند امداد و نفاد آن
سوای بحر مذکور نخواهد بود و امواج دریای شریعت امر و نهی
است من حیث التخفیف والتشدید یعنی باعتبار رخصت
وعزیمت بلحاظ تفاوت طاقت مکلفین ویشهد علی ما قلنا
کلام العارف الربانی الشیخ عبد الوهاب الشعرانی حیث قال رض
اذا علمت ذلک واردت ان تعلم ما اومأنا الیه من دخول
جمیع اقوال الائمة المجتهدین ومقلدیهم الی یوم الدین فی شعاع
نور الشریعة المطهرة بحیث لا یبقی قولا واحدا منها خارجا

عن الشريعة المطهرة فتدبر وتأمل يا أخي فيما أرشدك الله إليه فلك
التسليم وتتحقق يقينا جازما أن الشريعة المطهرة جارت من حيث
الأمر والنهي على مرتبتين تخفيف وتشديد لا على مرتبة واحدة كما يظنه
بعض المقلدين ولذلك وقع بينهم الخلاف وشهر التناقض ولا
خلاف ولا تناقض في نفس الأمر كما سيأتي إيضاحه في الفصول
الآتية إن شاء الله تعالى فإن مجموع الشريعة يرجع إلى أمر ونهي
وكل منهما ينقسم عند العلماء إلى مرتبتين تخفيف وتشديد وأما الحكم
الخامس الذي هو المباح فهو مستوي الطرفين قد يرجع
بالنية الصالحة إلى قسم الأمر وبالنية الفاسدة إلى قسم المكروه وهذا
مجموع أحكام الشريعة وإيضاح ذلك أن من الأئمة من حمل
مطلق الأمر على الوجوب الجازم ومنهم من حمله على الندب ومنهم
من حمل مطلق النهي على التحريم ومنهم من حمله على الكراهة ثم إن
لكل من المرتبتين رجالا في حال مباشرتهم التكاليف فمن قوي
منهم من حيث إيمانه أو من حيث جسمه خوطب بالعزيمة والتشديد
الوارد في الشريعة صريحا أو المستنبط منها في مذهب ذلك المكلف له

وغیرہ ذی ضعف منہم من حیث مرتبۃ ایمانہ او ضعف جسمہ خوطب
بالرخصۃ والتخفیف الوارد فی الشریعۃ کذلک صریحا او مستنبطا
منہا فی مذہب ذلک المکلف او مذہب غیرہ کما اشار الیہ
قولہ تعالی فاتقوا اللہ ما استطعتم خطابا عاما وقولہ صلی اللہ
علیہ وسلم اذا امرتکم بامر فاتوا منہ ما استطعتم فلا یؤمر القوی
المذکور بالنزول الی مرتبۃ الرخصۃ والتخفیف وہو یقدر علی العمل
بالعزیمۃ والتشدید لان ذلک کالتلاعب بالدین کما سیاتی
ایضاحہ فی الفصول الآتیۃ انشاء اللہ تعالی وکذلک لا یکلف
الضعیف المذکور بالصعود الی مرتبۃ العزیمۃ والتشدید العمل
بذلک کالتلاعب مع عجزہ عنہ لکن لو تکلف وفعل ذلک
فلا یمنعہ الا بوجہ شرعی ومن اذی بالضعف الایمان من کان
جاہلا بقواعد الشریعۃ کالمولفۃ قلوبہم بمعنی انہ لا یحکم علیہ
بالتحریم علی غیرہ اذا فعلہ جاہلا لضعفہ فی مقام الایمان انتہی
ومن کلامہ رحمہ اللہ علیہ ان قال قائل کیف الوصول
الی الاطلاع علی عین الشریعۃ المطہرۃ التی یستمد الانسان

اعتراف جميع المجتهدين فإنهم منها ولشهدنا بها كلها في
العين كشفاً ويقيناً لا إيماناً وتسليماً ولا ظناً وتخميناً فالجواب طريق الأصول
إلى ذلك السلوك على يد شيخ عارف بميزان كل حركة وسكون بشرط
أن يسلم نفسه يتصرف فيها كيف شاء في أمور دنياه وعقباه كيف
شاء مع انشراح قلب المريد لذلك كل الانشراح وإن كان
يقول له الشيخ طلق امرأتك أو اسقط حقك من مالك أو وظيفتك
مثلاً فيتوقف فلا يشم من عين الشريعة طريق الوصول إلى عين الشريعة
المذكورة رائحة ولو عبد الله مثل ألف عام فإن قلت
فهل ثم شروط أخر في حال السلوك فالجواب نعم من الشروط
أن لا يمكث لحظة على حدث في ليل أو نهار ولا يفطر مدة
سلوكه ولا يأكل شيئاً فيه روح من أصله ولا يفطر إذا صام
إلا عند حصول الاضطرار ولا يأكل من طعام أحد لا يتورع
في كسبه كمن يطعم الناس لأجل صلاحه وزهده وكمن يتبع
على من لم يتورع من الفلاحين وأعوان الولاة والقضاة
وأن لا يسامح نفسه بالغفلة عن الله تعالى لحظة ثم يديم مراقبته ليلاً

ونہارًا فتارۃ یشہد نفسہ فی مقام الاحسان کانہ یری ربہ وتارۃ
یشہد نفسہ فی مقام الایقان بعد الاحسان فیری ربہ ینظر الیہ
علی الدوام ایماناً بذلک لاشہودا او ذلک لان ہذا اکمل
فی مقام التنزیہ لعدم خروجہ من شہود العبد کانہ یری ربہ لانہ
لایشہد الا ما قام فی مخیلتہ وتعالی اللہ تعالی عن کل شئ خطر
بالبال فافہم **تنبیہ ثانی** درشناخت واد وصعبات مجتہدین
ومعنی اختلاف مذاہب واعتقاد مجتہدین بایکدیگر وطریق سلوک
ہر مقلد نسبت امام خود وائمہ دیگر قال العالم الربانی الشیخ
عبد الوہاب الشعرانی قولہ صلی اللہ علیہ وسلم اختلاف
امتی رحمۃ ای توسعۃ علیہم وعلی اتباعہم فی وقایع الاحوال
المتعلقۃ بفروع الشریعۃ ولیس المراد اختلافہم بالاصول
کالتوحید وقواعدہ وقال بعضہم المراد بہ اختلافہم فی احترافہم
ویاتی ان السلف کانوا یکرہون لفظ الاختلاف ویقولون
انما ذلک توسعۃ خوفاً ان یفہم احد من العوام من الاختلاف
خلاف المراد بہ فقد کان سفیان الثوری رحمۃ اللہ یقول لاتقولوا

اختلف العلماء في كذا وقولوا قد وسع العلماء على الامة
بكذا ومن الدليل على صحة مرتبتي الميزان ايضا من قول الائمة
قول امامنا الشافعي وغيره رضي الله عنهم اعمال الحديثين واتفقوا
بحملهما على حالين اولى من الغاء احدهما فعلم ان من طعن في
صحة هذه الميزان لا يخلو اما ان يطعن فيما شددت فيه او خففت
فيه لكون امامه قال بضده فقل له ان كلا من هذين الامرين
جارت به الشريعة وامامك لا يجهل مثل ذلك فاذا اخذ
امامك بتشديد او بتخفيف فهو مسلم لمن اخذ في المرتبة الاخرى
فقد ورد فيجب على كل مقلد اعتقاد ان امامه لو عرض عليه
حال من عجز عن فعل العزيمة التي قال هو بها لافتاه بالرخصة
التي قال بها غيره اجتهادا منه لهذا العاجز لا تقليدا الا ان ذلك
الامام الذي قال بها او كان يقرر ذلك المجتهد على الفتوى بها وكل
من امعن في النظر في كلام الائمة المجتهدين رضي الله عنهم اجمعين
وجد كل مجتهد يخفف تارة ويشدد اخرى بحسب ما تلقاه من
ادلة الشريعة فان كل مجتهد تابع لا حد من كلام الشارع

لا یجرح فی استنباط عند ابداً وغایة کلام المجتهد انه اوضح کلام الشارع .

للعامة بلسان یفهمونه لا عندهم من الحجاب ولو ان حجابهم رفع لفهموا

کلام الشارع کما فهمه المجتهدون ولم یحتاجوا الی من یشرح لهم وقد قدمنا

آنفاً ان احداً من المجتهدین لم یشدد فی امر او یخفف فیه الا اتباعاً

للشارع فما رأی الشارع شدد فیه شدد وما رآه خففه فیه خفف

فیما لو احب شعار الدین سواء وقع التشدید فی فعل الامر او اجتناب

النهی وجمیع المجتهدین علی ذلک کما یعرف من سیر اقوالهم

تنبیه ثالث در شناخت دستور العمل و الاعتقاد برای مقلد

ومن کلامه رحمه الله علیه فالحق الذی یجب اعتقاده فی سائر

الائمة رضی الله عنهم انهم انما کانوا یفتون کل احد بما یناسب

حاله من تخفیف او تشدید فی سائر ابواب العبادات و المعاملات

ومن نازعنا فی ذلک من المقلدین فلیأتنا بنقل صحیح السند

عنهم بانهم کانوا یعممون الحکم الذی یفتون به الناس فی حق

کل قوی وضعیف ونحن نوافقه علی زعمه ولعله لا یجد

فی ذلک نقلاً عنهم متصل السند منهم الیه ابداً علی هذا الوجه

فان من المعلوم ان اقوال جميع المجتهدين تابعة لادلة الشريعة من
تخفيف او تشديد كما مر انفا بحكم المطابقة فما صحت الشريعة بحكمه
لا يمكن لاحد منهم الخروج عنه ابدا و اما احجملة فان المجتهدين يرجعون فيه
الى قسمين قسم تخفيف و قسم تشديد بحسب ما يظهر له من المدارك
او لغة العرب كما يعرف ذلك من سبر مذاهب الائمة و ذلك
نحو حديث انما الاعمال بالنيات او حديث لا وضوء لمن لم
يذكر اسم الله عليه او لا صلوة الا بفاتحة الكتاب او لا صلوة
لجار المسجد الا في المسجد فان من المجتهدين من قال لا صلوة و لا
وضوء لمن ذكر يصح اصلا و منهم من قال لا صلوة كاملة و لا وضوء
كاملا و لفظ الاحاديث المذكورة يشهد على ان لكل واحد لا سبيل
الا احدهما ان يهدم قول الآخر جملة **تنبيه رابعة** و ايضا من
كلامه رحمه الله عليه فان قلت ان الائمة المجتهدين قد كانوا
من الكمل متفقين لاطلاعهم على عين الشريعة كما تقدم فكيف
كانوا لا يعقدون المناظرة مع بعضهم بعضا مع ان ذلك
ينافي مقام من اشرف على عين الشريعة الاولى و ورد الفصل

[margin:] تنبیہ رابع در بیان انکه اولیاء ... / ... المجتهدین ...

المذهب المجتهدين كلها بعين الشريعة فالجواب قد يكون مجلس
الائمة بالمناظرة بين الائمة انما وقع منهم قبل بلوغ المقام الكشفي
واطلاعهم على اتصالهم جميع مذاهب المجتهدين بعين الشريعة
الكبرى فان من لازم المناظرة ادحاض حجة الخصم والا كانت المناظرة
عبثا ويحتمل ان مجلس المناظرة كان من مجتهد وغير مجتهد فطلب المجتهد
بالمناظرة ترقية ذلك الناقص الى مقام الكمال لا ادحاض حجته
من كل وجه ويحتمل ايضا ان يكون مجلس المناظرة انما كان
لبيان الاكمل والافضل ليعمل احدهم به ويرشد اصحابه الى
العمل به من حيث انه ارقى في مقام الاسلام او الايمان او
الاحسان او الايقان وايضاح ذلك ان كل مجتهد يشهد صحة
قول صاحبه ولذلك قالوا من شان المجتهد لا ينكر على مجتهد
لانه يرى قول خصمه لا يخرج عن احدى مرتبتي الشريعة وان
خصمه على هدى من ربه في قوله ثم مقام رفيع ومقام
ارفع انتهى فان قلت فما الحكم فيما اذا وجد الطالب
حديثين او قولين او اقوالا لا يعرف الناسخ

من الحدیثین ولا المتاخرین القولین او الاقوال فما ثوا بعض فالجواب
سبیله ان یعمل لهذا الحدیث او القول تاره و بالقول الآخر
تاره و یقدم الاحوط منهما علی غیره فی الامر والنهی وان کان
احدهما منسوخاً او رجع عنه المجتهد فی نفس الامر فذلک لا یقدح
فی العمل **تنبیه خامس** در اسباب و اغراضیکه
منشای مزید اختلاف فیما بین علمای متاخرین بوده آ
و سبیل رفع خلاف و قطع نزاع بدانکه بواعث اختلاف
علما در جمیع مسائل مختلفه عموماً و در مسئله غنا خصوصاً مانند
موجبات است که در وضع حدیث گذشته بیانش آنکه بجای
خود بتحریر یافته که در حق متقی عملاً ترک سماع ترجیح دارد
بر فعل آن و التزام بر ترک چیزی نشود دنیا و اسیکه متقی
آنچیز را بر خود حرام نکرده اند گو در حق دیگران حلال و طیب
باشد چنانچه آیه کریمه یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک از ان خبر میدهد
پس در قدماء بعضی از علمای اتقیا آن بوده اند که ایشان
نظر باولویت عمل ترک سماع کرده اتقاءً بنفس خود حرام کرده

از اتباع این گروه حق پژوه کسانی که محققین و مجتهد بوده‌اند از
اساتذه خود تحقیق نموده حکم مفصلی در جانب عمل و اعتقاد اقران
بمنکر و عدم اقران بآن دریافتند و در کتب مصنفه خودها
تفصیل وار نوشتند مثل قدوة الموحدین زبدة المحققین شیخ محمد
ابن علی العربی و صاحب قوت القلوب و امام محمد الغزالی و امام احمد
غزالی و شارح البزدوی و شارح الکافی و صاحب البدایع الحنفیه
و مصنف المحیط و شارح الکبیر و صاحب فتح القدیر و شارح در المختار
و مصنف الزیلعی و الوسیط و الوجیز الکردری و مصنف الانوار
و صاحب التذکرة المحمدیه و صاحب القواعد و صاحب البیان
و صاحب البستان و کسانیکه دقت پسند بودند در کتب مصنفه
خود مجمل نوشتند که فلان فلان معتقدای ما تارک بودند
و می گفتند که نزد ما حرام است مگر در فلان فلان مقام
مثل صاحب الهدایه و شارح الوقایه و مصنف الکنز و قاضی خان
و صاحب الذخیره و غیرهم و طایفه که بعد ازین گروه دین پژوه
تصنیف‌ها کردند اغراض و اسباب آنها مختلف بود بعضی

آن بودند که زهد و تقوی برآنها غالب بود و در حفظ شان قصوری
راه یافت و بر کتب حدیث و اصول عند التصنیف رجوع نکردند
حرمت اتفاقی را که در ذهن راسخ داشتند حرمت مطلقه نوشتند
و بعضی آن بودند که اسناد از غلط کرده در آخر عمر خود با
متنبه و آگاه شدند مگر دست نداشتند که غلطی با آنها منسوب شود یا خود
اعتراف بان نمایند و بعضی مخالفین مذهب بنابر نصرت دین خود
در کتب حنفی و شافعی بعض مسایل برخلاف مذهب آنها داخل
کرده اند و نسخ محرفات را شهرت داده چنانچه تفصیل این تصرفات
در تحفه اثنا عشریه در کید سی و دوم مسطور است و بعضی بقصد
تقرب سلاطین تصنیفها کرده اند در آن حسب خواهش سلطان وقت
افراط و تفریط نموده پروای این معنی نکردند که کلام ما موافق اصول
و کلیات دین باشد یا نباشد این بود منشای اختلاف در کتب
فقها اکنون سبیل رفع اختلاف و قطع تناقض باید شنید چون
در علمای متاخرین نیز اکثر صاحب ورع و تقوی بودند
و بر نیت آنها علام القلوب آگاه است لهذا ظنوا المومنین

۱۲۹۸ بعضی مخالفین مذهب بنابر نصرت مذهب خود در کتب حنفی و شافعی
بعضی مسایل برخلاف مذهب آنها داخل کرده اند

حیز کلام همه راجع الی الامکان بر محمل نیک حمل باید نمود و باید گفت
کسانیکه بلا تفصیل حکم حرمت نوشته اند مراد ایشان از غنا غنای خاص
است که مقترن بملاهی و معازف و مشارب محرمه باشد و اصل
مطلب مراد ایشان همان است که از روی احادیث صحیح ثابت گشته و مجتهدین
پیروی آن کرده اند و کسانیکه تفصیل اباحت در مواضع مخصوصه
نوشته اند و در ماورای آن نهی نموده اند نظر ایشان به همین است
که مردم آخر الزمان بسبب سستی دین و ضعف ایمان از مباحات
بشبهات و از شبهات بمحرمات قدم می نهند لهذا از جهت زجر و توبیخ
سوای مواضع مستثنات حکم بعدم جواز نوشته آمده اند چنانچه
همین از شرایط و قیود ایشان صاف مستنبط میگردد چو لا یباح للرجال
والغیر با حرام و مثل ذلک آمدیم بر کلام کسانیکه در جانب تحریم
افراط نموده من کل الوجوه حرام گفته حتی برای اباحت باقی
نگذاشته اند و سامع و مستحل آنرا کافر دانسته بقول التوبه حرمة
بائن الزوجه نوشته اند مثل صاحب حمادیه و تاتارخانیه و غیرهم
من المفرطین که اصل سند مثل سابق الذکر سند لیس

زیرا که سماع غنا هیچکدام از علمای موافق و مخالف شرک نگفته
است و نه کسی در اقسام کفر شمرده غایة الامر آنچه اهل تحریم نوشته اند
انه معصیة او کبیرة پس مخالفت قران لقوله تعالی اذا جاءک الذین
یومنون بآیاتنا فقل سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة انه
من عمل منکم سوءا بجهالة ثم تاب من بعده واصلح
فانه غفور الرحیم ولقوله تعالی لا تقنطوا من رحمة الله ان الله
یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم ولقوله تعالی
ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء
ولقوله تعالی رحمتی وسعت کل شیء پس بجز شرک هیچ معصیت
و گناه کبیره و صغیره نیست که توبه بر آن مقبول نباشد و مرتکب
آن فی الحال کافر و مرتد گردد و محبوط الحسنات بل توبه از
کفر و شرک هم قبل از موت بالاتفاق مقبول است
و هیچ جا در قرآن مجید نیامده که غنا یا فلان گناه
سبب بینونت زوجه میگردد اما مخالفت سنت پس ازین
مراد است که در حدیث صحیح آمده من قال لا اله الا الله

دخل الجنة وان زنی وان سرق ثلاثا وقال رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم ثلاث من اصل الایمان الکف
عمن قال لا اله الا الله لا تکفره بذنب ولا تخرجه من الاسلام بعمل وعن النبی
صلی الله علیه وسلم التائب من الذنب کمن لا ذنب له از روی اصول
مذکوره بنظر کلیات مندرجه تنبیهات اربعه کتاب وسنت مکذب
کلام مذکور است اما مخالفت جمهور علمای است پس بدین جهت است آ
که قدوة المحققین شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه حدیث ثانی
مذکور در شرح مشکوة مینویسد سه خصلت است از جمله اصول
ایمان وقواعد آن که اگر نباشد بنای ایمان از پا در افتد
واز بیخ برکنده شود یکی از آن سه خصلت بازایستادن از
کسیکه گفت لا اله الا الله لا تکفره بذنب بیان کفت است یعنی کافر
مدان ومگو آنرا که این کلمه گوید بسبب گناهی که صادر گردد ازوی
اگرچه کبیره باشد در این رد است مر قول خوارج راکه گویند مومن
بارتکاب معصیت اگرچه صغیره بود کافر گردد ولا تخرجه من الاسلام
بعمل وبیرون میاور وحکم مکن به برآمدن او از مسلمانی بهر

عملی بدانه بلند و درین رد است مر قول معتزله را که گویند بنده
بارتکاب کبیره بیرون میآید از اسلام اگرچه در نمیآید در کفر
و ایشان واسطه اثبات کنند در ایمان و کفر و گویند که مرتکب
کبیره نه مومن است و نه کافر و فاسق را قسم ثالث دارند غیر مومن
و کافر و نیز شیخ رحمه الله علیه در ترجمه حدیث صنفان امتی
لیس فی الاسلام نصیب المرجیه و القدریه می‌نویسد بدانکه این حدیث
و امثال آن صریح اند در تکفیر قدریه و مرجیه است لیکن صواب
آنست که مسارعت نباید کرد در تکفیر اهل هوا که بهراه تاویل روند
زیرا که ایشان اختیار کفر نمی‌کنند و راضی نیستند بآن
بلکه بتاویل می‌گریزند از کفر و تمسک میکنند بکتاب و سنت
و بذل مجهود می‌نمایند در اصابت حق و لیکن خطا کردند
و بیافتند و نیز فرق است میان لزوم کفر و التزام آن
و قول مختار از علمای امت همین است و احتیاط هم درین
است و ما نهی کرده شده ایم از تکفیر اهل قبله و هرچه در شان
ایشان واقع شده است از آنچه دلالت دارد بر کفر ایشان محمول

تشدید و مبالغه در تضلیل ست و در صحت این احادیث نیز نزد
بعضے از علمای محدثین سخن ست واللہ اعلم انتہی و صاحب المختار
در شرح تنویر الابصار مینویسد والکفر لغة الستر و شرعاً تکذیبہ
صلی اللہ علیہ وسلم فی شئ مما جاء بہ من الدین ضرورة
والفاظہ تعرف فی الفتاوی بل افردت بالتالیف مع انہ لا یفتی
بالکفر بشئ منہا الا فیما اتفق المشائخ علیہ کما سیجئ قال فی البحر وقد
الزمت نفسی ان لا افتی بشئ منہا انتہی و بجای دیگر ست در
در المختار الکفار اصناف خمسة من ینکر الصانع کالدہریہ ومن ینکر
الوحدانیہ کالثنویة ومن یقربہما ولکن ینکر بعثة الرسل کالفلاسفة
ومن ینکر الکل کالوثنیة ومن یقربالکل لکن ینکر عموم رسالة المصطفی
علیہ السلام کالعیسویة فیکتفی فی الاولین بقول لا الہ الا اللہ وفی
الثالث بقول محمد رسول اللہ وفی الرابع باحدہما وفی
الخامس بہما مع التبری عن کل دین یخالف دین الاسلام
بدایع و اخر کراہیة الدرر و حنفیہ نیست مسن جہل حالہ بل
عمم فی الدرر اشتراط التبری فی کل یہودی و نصرانی

اصناف کفار و شرائط اسلام آوردن ایشان

ومثله في فتاوى المصنف وابن نجيم وغيرهما وفي رهن العارية

البزازية انه كذا افتى علماء نا والذي افتى بصحته بالشهادتين بلا تبرى

لان التلفظ بها صار علامة الاسلام فيقبل ان رجع مالم يعد واعلم

انه لا يفتى بتكفير مسلم امكن حمل كلامه على محمل حسن او كان في كفره

خلاف ولو كان ذلك رواية ضعيفة كما حرره في البحر وعزاه

في الاشباه الى الصغرى وفي الدرر وغيرها اذا كان في المسئلة

وجوه توجب الكفر وواحد يمنعه فعلى المفتي الميل بما يمنعه ثم لو نيته

ذلك فمسلم والا لم ينفعه حمل المفتي خلافه وينبغي التعوذ بهذا الدعاء

صباحا ومساء فانه سبب العصمة من الكفر لوعد الصادق الامين

صلعم اللهم اني اعوذ بك من ان اشرك بك شيئا وانا اعلم

واستغفرك لما لا اعلم انك انت علام الغيوب وتوبة اليائس

مقبوله دون ايمان اليائس انتهى من باب الارتداد

وفيه ايضا في باب الامامة وكل من كان من اصحاب قبلتنا

لا نكفرها حتى الخوارج الذين يستحلون دمائنا واموالنا

وسب اصحاب الرسول وينكرون صفاته تعالى وجواز رؤية

لکونه عن تاویل وشبهة انتهی و در فتاوی سراجیه نوشته است
قال حسام الدین رحمه الله عن ابی جعفر الطحاوی رحمه الله علیه قال انه
لایخرج الرجل من الایمان الاجحود ما ادخله فیه کان السید
الامام الاجل الاستاد ناصر الدین رح یقول مایتیقن انه
ردة حکم و مایشک فی انه ردة لایحکم بها لان الثابت لایزول
مایشک مع ان الاسلام یعلوه و لایعلی فلینبغی للعالم اذا رفع الیه
هذا ان لایبادر بتکفیر اهل الاسلام مع انه یقضی بصحة الاسلام
تحت ظلال السیوف انتهی من باب الفاظ الکفر **وایت**
دوم که آنرا بر کفر مستمعین غنا دلیل میکرد انند و آنرا
اکثر فقها در فتاوی خود ها می آرند انیست که در فتاوی تاتارخانیه
واقع شده استماع صوت الملاهی کالضرب بالقصب وغیر ذلک
حرام لانه من الملاهی وقد قال علیه الصلوة والسلام
استماع الملاهی معصیة والجلوس علیها فسق والتلذذ بها
من الکفر وجه استدلال اینکه غنا داخل ملاهی است بمزامیر باشد
یا بلا مزامیر و مستمعان ازان متلذذ می شوند و یقول یستمرتلذذ بلا

در فتاوی سراجیه نوشته است که اگر کسی کاری کند که مفضی به کفر باشد و در آن تاویل یا شبهه باشد کافر نشود

در تاتارخانیه است که استماع ملاهی معصیت و جلوس بر آن فسق و التلذذ بها من الکفر

کفر است ازین سبب مستمع غنا کافر نشود قطع نظر از ضعف و عدم
صحت حدیث مذکور این کج فهمان معنی قول منقول خود را نمی فهمند
و نه در کلام فقهاء محققین نظر میکنند که اینها از کفر چه معنی مراد داشته اند
لهذا نقل کردن کلام صاحب در المختار درینجا ضرور افتاد و قال
رحمه الله علیه و فی السراج و دلت المسئلة علی ان الملاهی کلها
حرام و یدخل علیهم بلا اذنهم لانکار المنکر قال ابن مسعود
صوت اللهو و الغنا ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء النبات
قلت و فی البزازیة استماع صوت الملاهی کضرب قصب و نحوه
حرام لقوله علیه الصلوة و السلام استماع الملاهی معصیة و الجلوس
علیها فسق و التلذذ بها کفر ای بالنعمة فصرف الجوارح الی غیر ما
خلق لاجله کفر بالنعمة لا شکر فالواجب کل الواجب ان یجتنب
کیلا یسمع لما روی انه علیه الصلوة و السلام ادخل اصبعه فی اذنه
عند سماعه و اشعار العرب لو فیها ذکر الفسق تکره انتهی و التغلیظ
الذنب کما فی الاختیار او الاستحلال کما فی الهدایة
فائده و من ذلک ضرب النوبة للتفاخر فلو للتنبیه لا باس به

اذا ضربت فی ثلثة اوقات لیتذکر ثلاث نفخات من الصور لهذا مناسبة
بینها فبعد العصر الاشارة الی نفخة الفزع وبعد العشاء الی نفخة الموت
وبعد نصف اللیل الی نفخة البعث وتمامه فیما علقه علی المنتقی انتهی
در المختار من باب الحذر والاباحة صاحب فتاوی برهنه با وجودیکه
در تحریم غنا مفرط است از امام نوربشی نقل میکنند بعد نقل
احادیث روایت میکنند که ذکر والتلذذ بها من الکفر یا از جهت
تغلیظ گناه ویا از برای استحلال وعلی هذا القیاس کتب دیگر
علما مشحون است که اطلاق کفر هر جا که در حق اهل سنه دیده یافته
مراد ازان کفر حقیقی هرگز نیست بلکه جای بمعنی کفران نعمت
است چنانچه در حدیث تصریح یافته وجای بمعنی افترا مانمی
است وجای بمعنی معصیت تشدیدا او تغلیظا واقع شده
اکنون ان مجرای بدنافهمی کسیکه با حدیث بر تکفیر مسلمانان جرأت
میکند ... نهوید اگر دیده چه اول محدثین در صحت این حدیث
سخن دارند ودیگر بر تقدیر فرض صحت مورد آن خاص است
یعنی ملاهی محرمه که بارها تفصیل آن در صدر گذشته سیوم

یا شیعی خارجی باشد یا معتزلی منکر آن نیست پس در عموم حکم
روایت مذکوره آنحضرت صلعم قطعاً داخل می شوند و نسبت ارتداد
و کفر بجناب مقدس رسالت صلعم بالاتفاق موجب کفر است
پس در حق مدعی صادق آمد من حضر بیرة الاخیه فقد وقع فیه

روایت سوم که به تقلید آن همه اهل فسادی بادیه
تحریم غنا می پیمایند و بسبب عدم قوت اجتهاد و صراط مستقیم
تحقیق گم کرده براه خطا می پویند آنست که در باب الکراهیة
کتاب هدایه واقع شده قال ومن دعی الی ولیمة او طعام
فوجد ثمه لعباً او غناء فلا باس بان یقعد ویاکل وقال
ابوحنیفه رح ابتلیت بهذا مرة فصبرت وهذا لان اجابة الدعوة
سنة قال علیه السلام من لم یجب الدعوة فقد عصی ابا القاسم
فلا یترکها لما اقترنت به من البدعة من غیره کصلوة الجنازة
واجبة الاقامة وان حضرتها نیاحة فان قدر علی المنع
منعهم وان لم یقدر یصبر وهذا اذا لم یکن مقتدی فان
کان مقتدی ولم یقدر علی منعهم یخرج ولا یقعد لان

[illegible]

ی ذلک تهمین الدین و فتح باب المعصیة علی المسلمین والمحکی
عن ابی حنیفه رح فی الکتاب کان قبل ان یصیر مقتدی
ولو کان ذلک علی المائدة لا ینبغی ان یقعد وان لم یکن
مقتدی لقوله تعالی فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین
هذا کله بعد الحضور وان علم قبل الحضور لا یحضره لانه
لم یلزمه حق الدعوة بخلاف ما اذا هجم علیه لانه قد لزمه
و دلت المسئلة علی ان الملاهی کلها حرام حتی التغنی بضرب القصب
وکذا قول ابی حنیفه رح ابتلیت لان الابتلاء بالمحرم یکون
انتهی جوابش اینکه ازین روایت هیچ غبی و زکی نخواهد فهمید
که مذهب صاحب هدایه حرمت غنای مطلق است یا جلوس در
مجلس غنا نزد وی رضی الله عنه کفر و معصیت است زیراکه
این فهم برخلاف عبارت النص کتاب است چه ترجمه
عبارت متن همین است هر که خوانده شود بسوی مهمانی یا بسوی
طعام پس بیاید در آن مجلس چیزی لعب یا سرود پس هیچ
مضایقه نیست که انجا بنشیند و بخورد و باتفاق جمیع فقهاء

اصولین لا باس در جواز مستعمل میشود کما صرح به فی الاشباه
والنظایر در ین صورت اصل مسئله متن همین قدرست هرکه
در مجلس مدعو باشد ودر انجا غنا یا لعب باید نشستن وطعام
خوردن انجا جایز هست نزد امام رضی الله عنه وعبارت
مابعد برای تصحیح وتائید اصل مسئله است زیرا که قوله
وقال ابو حنیفه رح ابتلیت بهذا مرة فصبرت تا قوله فلا نترکها
لما اقترنت به من البدعة من غیره دفع دخل مقدرست تقریر
سوال مقدر اینکه با آن جواز جلوس در مجلس غنا حکم کرده
واز امام منقول است ابتلیت بهذا مرة فصبرت ولفظ صبرت
بعدم جواز دلالت میکند زیرا که صبر بر معصیت میشود
ودر مباح شرعی معصیتی نیست مطلب شارح از جواب
سوال مذکور این است که لفظ صبرت دلیل عدم جواز
نیست بلکه دلیل ترک اولی است چنانچه وجه ترک اولی بیان
کرد بقوله لان اجابت الدعوة سنة الی آخره وقوله کصلوة
الجنازة واجبة الاقامة وان حضرتها نیاحة تمثیل مسئله

جواب واہمہ مدعی بر خطاست چرا کہ خود صاحب ہدایہ در باب
الغصب می نویسد اما طبل الغزاة والدف الذی یباح ضربہ فی
العرس یضمن بالاتلاف من غیر خلاف پس در عرس غنا نزد کسے
بطریق اولی مباح شد و ہر گاہ در یک مقام ہم مباح شد
حکم بحرمت مطلق نمیتوان کرد و اگر مطلب ہدایہ موافق غلط
فہمی مدعی گفتہ شود بران ایراد چند وجوہ میشود اول اینکہ اگر لعب
و غنای مطلق نزد وی رضی اللہ عنہ داخل ملاہی محرمہ بودے
لا بأس بان یقعد ویاکل نگفتے و استدلال نکردی باینکہ
اجابت دعوت سنت ست گذاشتہ نخواہد شد بسبب اقتران
بدعتی زیرا کہ بر قول مدعی جلوس فی الملاہی و تلذذ بدان کفر
است و ارتکاب ہیچ معصیت کہ موجب کفر باشد برای اقامت
سنت نزد ہیچکس جائز نیست استدلال مذکور جاری نمیشود
مگر در بدعت مکروہہ دوم اینکہ لفظ فان لم یقدر علی المنع
یصبر دلالت میکند کہ لعب و غنای مذکور نزد شارح
حرام نیست والا صبر بر حرام سوای صورت اکراہ معنی ندارد

دامام رحمه الله علیه مجبور دکره نبود که بعد ابتلا بران صابر شده
سیوم اینکه شارح در اصل مسئله اگر قسم حرام مراد کرفتی
برای حکم عدم جواز حضور مجلس میان مقتدی و غیر مقتدی
فرق نکردی چون فرق بیان کرد معلوم شد که مراد ترک اولی
است که از مقتدی ترک اولی نمیشود و از غیر مقتدی میشود چنانچه
قوله ولو کان ذلک علی المائدة لا ینبغی ان یقعد وان لم یکن
مقتدی بران دلالت میکند زیرا که لفظ لا ینبغی در ترک اولی
مستعمل میشود نه در حرام چهارم اینکه قوله ودلت المسئلة علی
ان الملاهی کلها حرام اگر مراد از ملاهی مطلق لهو ولعب گیرند حمل
حرام بران صحیح نیست زیرا که در قانون دوم بسیار اقسام
ملاعب وملاهی مباحه بدلیل شرعی ثابت کرده شد پس حکم
کلی حرمت وقتی درست شود که مراد از کل (جمیع افراد) ملاهی منکره کرفته
شود پنجم اینکه ابتلا را بمحرم خصوصیت نیست ابتلا بفعل حلال
و حرام هر دو میشود چه خود امام ابوحنیفه رح لفظ ابتلا را در
مباح استعمال کرده میفرماید ابتلیت بقبول القضا

وضرب السوط فاخرت الضرب علی القضاء وظاہر ہست کہ قبول
قضاء از محرمات شرعی نبوده ہست وسوای آن در کلام الله جا بجا
لفظ ابتلا واقع ہست ودر اینجا بمعنی حرمت مراد نیست چنانچہ واذ ابتلا
ابراھیم ربہ بکلمات فاتمہن فلا یصح قولہ ان الابتلا یکون بالمحرم
ششم اینکہ اگر کلام صاحب ہدایہ بر حرمت مطلق محمول باشد
واز قول امام نیز ہمین معنی مراد گیرند در قول وفعل مجتہد
تناقض لازم می آید زیرا کہ در باب ثانی از روی کتب معتبرہ
ثابت گردیده ہست کہ امام بنفس نفیس خود سماع غناء
کرده ہست پس ضروریست کہ قول امام مطابق فعل وی باشد
ہر جا کہ قول مخالف فعل وارد شده باشد تاویلش واجب
ہست چنانچہ شیخ عبد الحق رحمہ الله علیہ در مدارج النبوۃ
باین معنی تصریح فرموده ہست کما مر فی الباب الثانی از ینجا
ہمہ وجوہ ثابت می آید کہ مطلب ہدایہ آنچہ مدعی فہمیده بود
خطاء فاحش بوده ہست وحق ہمان ہست کہ اول تصحیح
آن کرده شد بعد از ان تفصیل صحیح قول امام رحمۃ الله علیہ

چنان میتواند شد که امام مظفر او لوبیت در آخر عمر ترک سماع
گفته باشد بجهت اتقا با وجود تحلیل در حق دیگران بر نفس خویشها
حرام کرده انند باشد و بعد از این عزیمت بدعوتی
باتقریبی سماع شنید و بر آن صابر گردید و از آن حال
حکایت است ابتلیت بهذا امره فصبرت بر این تاویل هیچ
قباحتی لازم نمی آید و توفیق میان قول و فعل مجتهد بوجه
احسن میگردد از آنجا که از تنبیهات سابق الذکر منشای اختلاف
و سبیل قطع نزاع مشروحاً معلوم گردیده و حال استدلال
اهل تحریم از محاکمه هر سه روایت مذکوره بوضوح پیوسته
در صورت انشاء الله تعالی بیننده این رساله را بصیرتی
پیدا خواهد گشت که در مغلطه اهل تحریم نخواهد افتاد و هر دلیل
عقلی و نقلی که بر حرمت مطلق غناء در پیش خواهد آمد مطابقت
آن از کلیات و اصول مرقومه خواهد نمود در صورت احتیاج
نقل دیگر روایت حرمت نمانده ولیکن بنا بر مزید احتیاط
تکمیل باب سوم بانتباهات چند ضرور است **انتباه اولی**

اگر کسی گوید که قطع نظر از اقوال فقہا که از روی تحقیق بمجا کرده وقوع

آن کرده شد بجب اقوال بعضی صوفیه که مسلم فضل نہا

مسلم الثبوت و متفق علیه فریقین است حرمت مطلق غنا و مزامیر

ثابت میشود از آنجمله قول حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی شیخ عبد القادر

جیلانی قدس سره هست که در غنیة الطالبین در باب آداب اکل

و شرب آمده چنانچه عبارت آن مقام معه ترجمه آن نقل کرده

می آید هذا الذی ذکرنا اذا کان خالیا عن المنکر اینکه یاد کردیم از قبول

کردن دعوت ولیمه وغیره وقتی هست که باشد طعام خالی از نا فرموده

شرع فان حضر منکرا پس اگر حاضر شود طعام را نا فرموده خدا

کالطبل چنانچه دہل والمزمار والعود بربط و نای والشبوق

والشبابه والرباب نام سازها است والمعانی مجلس های اہل سرود

والطنابیر وطنبورها والجیران الذی یلعب به الترک سازیکه می بازند

با و ترکان لا یجلس هناک نه نشیند در آنجا لان جمیع ذلک محرم

زیرا که همه آنها حرام است واما الدف فیجوز استعماله فی النکاح

و هر چه نکو داریده هست پس رواست بکار بردن آن در نکاح

[illegible]

وسماع القول بالقصب والرقص مکروه وشنیدن نغمهٔ
بچوبک بازی در رقص کردن مکروه است کما فسر بعض المفسرین چنانچه
تفسیر کرده اند بعضی مفسران قوله عز وجل فرموده خدای پاک است
ومن الناس من یشتری لهو الحدیث وبعضی مردمانند که میخرند
سخن بیهوده را فقال پس گفت ان بعض مفسران هو الغناء
والشعر ان سخن بیهوده سرود و بیت است وجاء فی بعض الاحادیث
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال وآمده است در
بعض حدیثها از پیغمبر صلی الله علیه وسلم اینکه گفت پیغمبر صلعم
الغناء ینبت النفاق فی القلب سرود میرویاند نفاق را در
دل کما ینبت السیل البقل چنانچه میرویاند سیل سبزه را
وسئل الشبلی رضی الله عنه عن الغناء پرسیده شد شبلی را
از سرود وقیل احق هو پس گفته شد ایا درست است سرود
قال لا گفت شبلی نه فماذا بعد الحق الا الضلال پس کدام چیز است
پس از راستی مگر گمراهی ثم یکفی فی کراهة پس بس میکند
در مکروه بودن سرود ما فی ذلک من ثوران الطبع چیزیکه

عبارت است از شورش طبع وهیجان الشهوت وبرانگیختن رغبت
والمیل الی النسوان وخواهش بسوی زنان واباطیل النفوس
بسوی بیهودگیهای نفس در عونا تها وبیهودگیهای نفس والطرب
وخوشحالی والسخف وسبکی والدناءة وفرومایگی والاشتغال
بذکر الله تعالی اطیب واسلم وشغل کردن بیاد خدا خوشتر
ودرست تر است لمن آمن بالله والیوم الآخر مر کسی را که
ایمان آورده بخدا وبروز قیامت انتهی **جواب** آنچه جناب
محبوب سبحانی قطب ربانی غوث صمدانی علی نبینا وعلیه السلام نوشته اند
همه حق ودرست ومطابق مدعای ماست زیراکه از دیباچه رساله
تا آخر این باب کراهت وحرمت تصریح نموده ایم که غنا ومزامیر که بوضع
مخصوص کفار واهل جاهلیت است بالاتفاق حرام است ودر
کلام الله واحادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم هرجاکه
ذم است وحرمت غنا ومزامیر آمده است درانجا حرمت مقید است
بقیود وشروط منکر وهرجاکه بلا قید است بموجب قاعده
اصول که مقرر فهم یافته مطلق محمول بر مقید است پس همه که

در کلام حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه غور خواهد نمود خواهد دانست
که بیان حرمت در موضع خاص است چنانکه عبارت وی رضی الله
عنه من قوله فان حضر منکراً الی قوله والاشتغال بذکر الله
تعالی اطیب واسلم صراحةً دلالت دارد بر انکه غنا
و مزامیر با حضور منکرات که عبارت از لعب و رقص و سماع
که خالی از یاد الهی است حرام است و همان سماع باعث شورش
طبع و بر انگیختن آرزو و خواهش بسوی زنان و بیهودگیهای
نفس میشود و تقیید حرمت بقیود و شروط مذکوره صاف دلیل
است بر انکه اگر سماع غنا و مزامیر از منکرات مذکوره خالی
باشد حرام و مکروه نیست و قطع نظر از سیاق و سباق
عبارت و قصر این کلام که مذکور شد دلیل قاطع بر اینست که
مراد آنحضرت رضی الله عنه از حرمت مذکوره حرمت
سماع و مزامیر مستعمله صوفیه کرام نیست لهذا که حضرت محبوب
سبحانی علی نبینا و علیه السلام در آخر همین کتاب
[illegible] الطالبین فصل طولانی در آداب سماع صوفیه کرام نوشته اند

هرچند نقل آن در خاتمه منظور بود لاکن رغماً للمنکرین اثباتاً
للحق والیقین همین جا معه ترجمه نقل کرده میاید فرموده رضی الله عنه

فصل فی ادابهم فی السماع در بیان ادبهای درویشان
در شنیدن سرود ومن ذلک ان لا یتکلف السماع و لا یستعمل
بالاختیار فاذا اتفق السماع فمن حق المستمع ان یتعهد بشرط
الادب ذاکراً لربه بقلبه مشتغلاً بحفظ قلبه من طوارق الغفلة
والنسیان فاذا قرع سمعه شئی یری القاری القرآن
کانه ینطق من قبل الحق عز وجل فیما یرد علیه من
تعریفات الغیب ایاه مما یوجب ترغیباً و ترهیباً و التماساً و عتاباً
او زیادة فی قیام بعبادة عز وجل فعند ذلک یا دراک ما یرد
علیه وقابل الاشارة الله بالله **ترجمه** از انجمله این است که
رنج نبرد در سماع و پیش ناید او را باختیار خود پس اگر موجود
شود سماع پس سزاوار شونده هست اینکه بشنید بشرط ادب
یاد کننده پروردگار خود را بدل مشغول شونده بنگاه داشت
دل از عوارض غفلت و فراموشی پس وقتیکه بکوبد گوش خود را

[illegible]

چیزی که اند خواننده قرآن را چنانستی که نقل میکند از جانب
حق تعالی در آنچه وارد میشود بروی از دانانیدنهای عجیب و دور از
آنچه موجب آن بر راغب گردانیدن و ترسانیدن و از بی وعقابها
زیادتی در پاداشتن عبادت حق تعالی را پس نزد آن سماع حقیقی
کند بسوی چیزی که وارد میشود بروی و مقابل کند اشاره را بسوی آن وارده
بحسب بجا آوردن او وان کان السماع بحیث یصیر لسان القاری
لسانه و صار کانه یخاطبه و یطالبه والقاری یفعل ما یحصل من جانبه فلیه
فی ذلک بحیث یکون موافق العبودیة و آداب الشریعة و فی التحلل لا یکون
فی الطریقة ولا فی علم الحقیقة شیء مخالف آداب الشریعة و اگر باشد
سماع بآن حیثیت که گردد زبان خواننده زبان حق که شنونده
چنانستی که خطاب میکند او را حق بچیزی که میخواند خواننده بکند آنچه حاصل
شود از آنچه میاید در دل او و در سماع حقیقی که باشد موافق حق بندگی
و آداب شریعت و محمل کلام آنکه نیست در راه طریقت که عبارت از سلوک
است و در علم حقیقت که عبارت از مکاشفه است چیزی که مخالف
آداب شریعت و اذا کان فی القوم شیخ حاضر فی السماع

فالواجب فی الفقیر السکون ما امکنه و مراعات الشیخ فان ورد علیه امر غالب
فیتقدر الغلبة یسلم الیه الحرکة فاذا سکنت الغلبة فالاولی له السکون.
و مراعات الشیخ یعنی شیخی باشد در قوم پس حاضر وقت سماع
پس لازم است [illegible] درویش آرام با آنکه ممکن است [illegible] رعایت
پیر اگر [illegible] شد پیر و امر غالب پس باندازه غلبه مسلم داشته شده
است با جنبیدن پس وقتیکه آرام گیرد غلبه حال پس بهتر او را آرام
و رعایت پیر است و لا ینبغی للفقراء ان یقاضی القاری و القوال ان
یستبدل القول الذی یتوالی بالذی یوحی [illegible] الابیات بالقرآن
علی ما هو عادة اهل زماننا فلو صدقوا فی قصدهم و تجردهم و تقرّبهم
لما انزعجوا فی قلوبهم و جوارحهم بغیر سماع کتاب الله عز و جل
اذ هو کلام محبوبهم و صفته و غیبه و ذکره و ذکر الاولیاء الاولین و الآخرین
و الواصلین و الغابرین و المحب و المحبوب و المرید و المراد و عتاب
المدعین محبة و لومهم و غیر ذلک و نباید درویش را این که طلب
کند خواهش [illegible] بدل کن سخن را که [illegible] سخن نیک
[illegible] ابیات را بخوان بجای قرآن چنانچه عادت اهل زمانه

است پس گرفتار دل می بودند در خواهش خود و تجرید خود از علایق
و در تصرف خود هر آینه نمی نشستند و در دلهای خویش و اعضای
خویش جز از شنیدن کتاب خدای تعالی از جهت آنکه او کلام محبوب
ایشان است و صفت اوست و در دوست ذکر آن محبوب و ذکر
اولیاء و دوستان ایشان و گذشتگان و آیندگان و محب
محبوب دخول شده و خواسته شده و سر زنش دعوی کنندگان
محبت او و دوستی ایشان و جز آن فلما اختص منهم و تعصب لهم
و ظهرت دعوی من غیر بینة و رد علیهم و قیاسهم مع الرسم و العادة
من غیر عزیمة باطنة و صدق السریرة و المعرفة و الذکر
و العلوم الغریبة و الاطلاع علی الاسرار و القرب و الانس
و الوصول الی المحبوب و السماع الحقیقی و هو الحدیث و الکلام الذی
هو صفة الله عز و جل سمع العلماء لله عز و جل من الخاصة
من الاولیاء و الابدال و الاعیان و غلبت بواطنهم من ذلک
کله وقعوا بسماع القرآن بالابیات و الاشعار التی تشمر الطباع
تهیج نایرة العشاق بالطبایع لا بالقلوب و لا ذوق لهم

که خلل پذیرفت راستی و قصد ایشان و پیدا شد معنی پای گواه دو دیگر
ایشان و ایستاده بودن ایشان بارسم درویشی و عادت بطریق
باطنی و راستی و معرفت حق و کشف حقایق و علوم غریبه و مطلع شدن
بر راز ها و نزدیکی حق و انس و رسیدن بجهه سماع حقیقی و آن
حدیث و کلام است که طریقه و عادت حق تعالی است با کسانیکه عالم اند
با وو خلص اند از اولیاء و ابدال و اشراف و عالی است در وسماعی
ایشان از ان چیز تا همه و ایستاده اند یا گوینده بیتها و شعر تا که می انگیزند
طبیعتها را و در شورش می آرند آتش عاشقان طبیعتهای نفسانی
را نه عاشقان دلها و ارواح را فینبغی للفقیر الذی هو فقیر الحق
عز و جل لا الخلق هو فقیر الغنی و فقیر الصورة هو فقیر من الدنیا و الآخرة
ان لا یقاضی القاری و القوال بالتکرار و الاعادة بل یحیل فی ذلک
الی الحق سبحانه ان شاء فیض من ینوب عنه فی التقاضی او یلهم
القوال بالتکرار اذا کان الفقیر المستمع صادقا وله فی التکرار دوا
و مصلحة پس می باید مرد درویشی را که او در درویشی جهت و در ویشی
خلق است مراد از آن درویش توانگری و درویشی صورت است

او فقیر است از دنیا و آخرت چه در دل او جای هیچ کدام ازینها
نیست اینکه طلب نکند خواننده و گوینده را بتکرار و باز گردانیدن آنچه
میخواند بلکه بسپارد این را بسوی حق تعالی اگر خواهد بگمارد کسی را
که باشد از آن درویش در طلب یا الهام کند خدای تعالی گوینده
را بتکرار وقتیکه باشد درویش شنونده را راست و مراد او را در
تکرار دارد و مصلحت ولا ینبغی للفقیر ان یستعین بغیره فی حال السماع
وان سال الفقراء منه المساعدة علی الحرکة فلیساعدهم وذلک
ضعف فی الحال ونباید درویش را ازین که یاری جوید بغیر خویش
در حال سماع پس اگر خواهند درویشان از وی یاری را بجنبش
پس باید یاری دهد ایشان را و این سستی است در حال واذا کان
سمع الفقیر آیة او بیتا فلا یجب ان تزاحمه احد ویجب ان یسلم له وقته
واگر بشنود درویش آیتی یا بیتی را پس مزاحم نشود او را هیچ یکی و
واجب است که تسلیم دارند برای او وقت او وان خولف فرد حکم
فالاولی للمزاحم الیه التسلیم واگر مخالفت کرده شد مزاحمت رسانیده
شده تسلیم است واذا تحرک الفقیر علی آیة او بیت فیجب ان یسلم

وقتہ و اگر چشید درویش بر شنیدن آنچہ پیش لیس بہ تحسب است
بر وی است در سلم داشتہ شود اورا وقت او و ان وقع للحاضرین
علیہ اشراف در او و اسند تقصیرا و نقصا فالواجب علیهم الستر
علیہ والتحمل منہ فان اقتضی الوقت تنبیہ فنبهم بالرفق او بالقلب لا باللسان
و فیہا یحتاج الی قوۃ حال و صفاء باطن و علم وقیق و اطلاع و ادب
کامل و محافظت شدید عجیب و اگر واقع شد حاضران را اطلاعی
و دیدند از ان درویش تقصیر یا نقصانی پس واجب است بر ایشان
ستر بر وی و تحمل از وی پس اگر تقاضا کرد وقت آگاہیدن او پس
بیاگاہانند اورا بنرمی یا بدل نہ بزبان و اینجا بدل احتیاج میشود و
بسوی قوت حال و صفای باطن و علم باریک و واقف شدن
بر راز دیگری و آداب درست و نگاہداشت سخت نیکو است

سوال اگر کسے گوید کہ در صورتیکہ نزد حضرت محبوب سبحانی
رضی اللہ عنہ سماع جائز نبودی پس [illegible]
می شنیدند و سماع آنحضرت در کتب معتبرہ ثابت شدہ [illegible]

جواب دفع این اعتراض چند وجہ است اول [illegible]

ما نگفته ایم که سماع غنا فرض و واجب یا از ضروریات دین
است تا شنیدن آن هر کس را ضرور باشد بل در دیباچه نوشته
شده است که هر که موفق بمزید تقوی باشد و عزیمت نماید که از مباحات
شرعیه نیز آنچه اختلافی است ترک کرده عمل بمتفق علیه اختیار
کند احوط در حق او همچنین کس است که از سماع و مزامیر مطلقاً پرهیز کند
دوم اینکه چیزیکه حلال و مباح است اگر آنرا در تمام عمر خود
شخصی بعمل نیارد و ترک کند حرام نخواهد بود چه جا که وی اداب
آن بطور عبادات بیان کرده باشد سوم اینکه از کدام
دلیل ثابت شد که حضرت محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه
نیز بحضور وی سماع آنرا نشنیده سکوت مردم از نقل آن
دلیل عدم ثبوت نمیشود چهارم اینکه سماع وی رضی الله عنه
در کتب نیز منقول است غایت ما فی الباب اینکه بروایت ضعیف
باشد لیکن بعد ثبوت جواز از قول مجتهد برای ثبوت فعل مجتهد روایت
ضعیف هم معتبر میباشد پس اعتراض منکر بسبب لاعلمی او ست
چنانچه صاحب اقتباس الانوار که از اجله مشایخ چشتیه است

درکتاب مذکور نیز نبشته که قصه ملاقات خواجه بزرگ در قصبه جیپال
با حضرت غوث اعظم این کاتب حروف از زبان بعضی ثقات
چنان شنیده که چون خواجه بزرگ در قصبه جیپال تشریف آوردند
حضرت غوث اعظم برای وی قوالان را طلبید و مجلس ترتیب داده
حضرت خواجه بزرگ بوجد و سماع درآمد و حضرت غوث اعظم
عصا بدست مبارک گرفته ایستاده بود و اشک از چشم مبارکش
میریخت ناگاه سر عصای وی رضی الله عنه بجنبش درآمد خادم
گفت که چگونه باشد که سر عصای شما بجنبد آنحضرت فرمود
نمی بینی عارفی کامل در سماع در رقص است و از عرش تا ثری
همه اشیای عالم بمتابعت وی در رقص اند من از تمامی عالم را
بقوت ولایت خویش نگاه میدارم والا از مخالفت وی حتی
روی داده است که کونین زیر و زبر گردد و همه اشیا از عرش
تا ثری از مقام خویش انتقال کرده برقص در آمدند همراه این عارف
کامل گردند و فتنه و شورهای عظیم در عالم افتادی و چون آن
مجلس سماع آخر شد هر دو آفتاب عالمتاب و نیک جمع گردیده

خاص حضرت غوث اعظم سه روز شب با یکدیگر صحبت خاص محرمانه
داشتند و نسبت محبوبیت و شغلی که به ممتازیت وی این نسبت حاصل
می‌آید از سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه بخواجه بزرگ رسیده
و شغل سیر وجود در هفت علم و سه پایه چشتیه از خواجه بزرگ
بآنحضرت رضی الله عنه رسید و بعضی میگویند که ترتیب خاص اسم
اعظم که حضرت سید محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی را رضی الله عنه
از رسول خدا ﷺ رسیده بود بخواجه بزرگ تلقین فرموده
و ترتیب مخصوص اسم اعظم که حضرت خواجه بزرگ را از رسول
خدا ﷺ رسیده بود از وی بحضرت غوث الاعظم رضی الله عنه
رسید انتهی این بود جواب شبهه که معترض را از کلام حضرت
محبوب سبحانی رضی الله عنه ناشی شده بود **اشتباه**
ثانی مزلة الاقدام دیگر برای منکرین باب بیست و سوم
عوارف المعارف است که در آن حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی
قدس سره العزیز القول فی السماع رداً و انکاراً آورده‌اند
نقل آن بخوف اطناب گذاشته می‌آید **جوابش**

همین قدر بس است که معترضان پرده غفلت از چشم برداشته عنوان
هر باب را مطالعه نماید که وی رضی الله عنه درین باب رد و انکار
از سماع منکر و غنای مذموم و مذمت رقص و وجد زور و تکلف
میکند و اول از آنکه باب بست و دوم است فی القول فی السماع رداً و اثباتاً
و در آن بعد نقل آیات و احادیث و اقوال صحابه و فقها که
در باب اباحت سماع و غنا آمده است هرچه در حق منکر نوشته اند
نقلش درینجا لازم افتاد. و اما وجه منع الانکار فی السماع
و هو ان منکر السماع علی الاطلاق من غیر تفصیل لا یخلو ا
من احد امور ثلثة اما جاهل بالسنن والآثار و اما مغتر بما اتیح له
من اعمال الاخیار و اما جامد الطبع لا ذوق له فیصر علی الانکار
وکل واحد من هولاء الثلثة یقابل بما یوجب الفعل اما الجاهل
بالسنن والآثار فیعرف بما اسلفنا من حدیث عائشة رضی الله عنها
والاخبار والآثار الواردة فی ذلک و فی حرکت بعض المتحرکین
یعرف رخصة رسول الله صلی الله علیه وسلم الحبشة فی الرقص
و نظر عائشة الیهم مع رسول الله صلعم هذا اذا سلمت الحرکة

[illegible]

من المكاشفة التي ذكرناها وقد روى ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال لعلي رضي الله عنه انت مني وانا منك فحجل
وقال لجعفر اشبهت خلقي وخلقي فحجل وقال لزيد انت اخونا
ومولانا فحجل فكان حجل جعفر في قصة ابنة حمزة لما اختصم فيها علي وجعفر
وزيد واما المنكر المغرور بما اتيح له من اعمال الاخيار يقال له يقربك
الى الله تعالى بالعبادة لبنانك ولا اشغل جوارحك بها ولولا
تنبيه قلبك ما كان يعمل جوارحك فقدر فانما الاعمال بالنيات
ولكل امرء ما نوى والنية لنظرك الى ربك خوفا او رجاء
فالسامع من الشعر بيتا يا خدمة معنى يذكر الآخرة وربما فرحا
او خوفا او حزنا او انكسارا او افتقارا كيف يقلب قلبه في انواع
ذلك ذاكرا لربه ولو سمع صوت طائر طاب له ذلك الصوت
ويفكر في قدرة الله وتسوية حنجر الطائر وتسخير خلقه ومنشأ الصوت
وتاديته الى الاسماع كان في جميع ذلك الفكر مسبحا مقدسا
فاذا سمع صوت آدمي وحضره مثل ذلك الفكر واستلاذ
باطنه ذكرا وفكرا كيف ينكر ذلك حكى بعض الصالحين ال

كنت معتكفا في جامع جده على البحر فرأيت يوما طائفة يقولون في
جانب منه شيئا فأنكرت ذلك بقلبي وقلت في بيت من بيوت الله تعالى
يقولون الشعر فرأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم في المنام
تلك الليلة وهو جالس في تلك الناحية والى جنبه ابوبكر واذا ابوبكر
رضي الله عنه يقول شيئا من القول والنبي عليه السلام يسمع اليه
ويضع يده على صدره الكريم كالواجد بذلك فقلت في نفسي ما كان
ينبغي لي ان انكر على اولئك الذين يستمعون وهذا رسول الله صلعم
يستمع وابوبكر الى جنبه يقول فالتفت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهو يقول هذا حق بحق او حق من حق قال شيخنا بلى اذا كان الصوت
من امرد يخشى بالنظر اليه الفتنة او من امرأة غير محرم او ان
وجد من الاذكار والافكار ما ذكرنا يحرم سماعه لخوف
الفتنة لا لمجرد الصوت ولكن يجعل سماع الصوت حريم الفتنة ولكل
حرام حريم ينسحب عليه حكم المنع لوجود المصلحة كالقبلة للشاب
الصائم حيث جعلت حريم الحرام الوقاع وكالخلوة بالاجنبية
وغير ذلك فعلى هذا قد تقتضي المصلحة المنع من السماع

اذا علم حال السامع وما يوديه سماعه اليه فيجعل المنع حريم
الحرام بكذا وقد ينكر السماع جامد الطبع عديم الذوق
فيقال له العنين لا يعلم لذة الوقاع والمكفوف ليس له بالجمال
البارع الاستمتاع وغير المصاب لا يتكلم بالاسترجاع فماذا ينكر
من يحجب يرى باطنه بالسوق والمحبة ويرى الخباس روحه الطيارة
في مضيق قفص النفس الامارة بالسوء يريد روحه نسيم انس الاوطان
ويلوح له طوالع جنود العرفان وهو لوجود النفس في دار الغربة
يتجرع كاس الهجران بان تحت اعباء المجاهدة ولا يروح عنه نسائم
المشاهدة وكلما قطع منازل النفس بكثرة الاعمال لا يقرب من
كعبة الوصال ولا يكشف له السبل من المحال فيستروح تنفس
الصعداء ويرتاح بالالاج من شدة البرحاء ويقول مخاطبا للنفس
والشيطان وهما المانعان **شعر** ايا جبلي نعمان بالله خليا

نسيم الصبا يخلص الى نسيمها ⁂ فان الصبا ريح اذا ما تنسمت
على قلب محزون تجلت همومها ⁂ اجد بردها او تشف مني حرارة
على كبد لم يبق الا صميمها ⁂ الا ان ادوائي بقلبي مقيمة ⁂ واقتل داء

العاشقین قدیما ولعل المنکر یقول بل المحبة الا امتثال الامر
وہل یعرف غیر ہذا وہل ہناک الا الخوف من الله تعالی فینکر المحبة
الخالصة التی تختص بالعلماء الراسخین والابدال المقربین ولما تقرر
فی فہم القاصر ان المحبة تستدعی مثالاً وخیالاً واجناساً واشکالاً
ینکر محبة القوم ولا یعلم ان القوم بلغوا فی رتب الایمان الی
اتم من المحجوبین وجاوزوا من فرط الکشف والعیان بالارواح
والنفوس انتہی ومثنوی سید شیخ رضی الله عنه درین باب فواید
که اگر احصای آن کرده شود کلام بطول البته می کشد لاجرم بر انقدر
اکتفا نموده بعض فواید باب بست ونہم وچہارم در خاتمه ترقیم خواہد یافت
ان الله تعالی انتباه ثالث علی ہذا القیاس بعضی مردم
حجت میکنند که از سلطان المشایخ محبوب الٰہی حضرت نظام الدین
اولیا قدس سره العزیز در فواید الفواد تحریمت غنا ومزامیر
منقول است جواب این است که در کتاب مذکور مانند حضرت
سلطان المشایخ چند جا ذکر مسئله سماع وغنا
منقول شده است وہر جا جواب بمقتضای حال سایل داده اند

سلطان المشایخ حضرت نظام الدین اولیا قدس سره ... انتباه ثالث الخ ... غنا ...

یعنی هر که در سوال تفصیل کرده جواب مفصل یافته و هر که بالاجمال
سوال کرده و راه خصومت و تعصب نموده آن طبیب حاذق و پیر
مخبر صادق بنابر اصلاح قلب فاسد سایل شرایط مزید تقوی را
مرعی داشته بمقتضای حال سایل از بدعت مزامیر مجرد سماع
خود ظاهر ساخته اند و چنان که دیگر صوفیه کرام شرایط سماع
بیان کرده اند مطابق آن حضرت ایشان نیز فرموده اند که
از کلام ایشان یکسان بودن مزامیر و غیر مزامیر برای
صاحب ذوق و اهل وجد در ثبوت سماع و رقص و سجده از بعض
مشایخ عظام همچو حضرت شیخ فرید الدین علی نبینا و علیه السلام
ثابت و متحقق میشود در دو سه مقام کتاب مذکور نقل کرده می‌آید
هر که عاقل و منصف است خود بخود خواهد دریافت که در کلام مذکور
چیزی خلاف تفصیل مرقوم الصدر نیست و مطابق مدعای ماست

در دیباچه سیوم لوقایع دوم صفر

[illegible] شخصی بیامد و حکایت بداعتی تقریر کرد که هم اکنون در فلان
موضع از یاران شما جماعتی گرد آمده اند و مزامیر در میان بود خواجه گفت [illegible]

ازین بعضی حکایت پسندیده فرمود که من منع کردم که مزامیر و
محرمات نباشد هرچه کردند تلو نکردند درین باب بسیار غلو میفرمود
تا بغایتی که گفت اگر امامی در نماز باشد و جماعتی در عقب او ستندی
و درآن جماعت عورات هم باشند پس اگر امام را سهوی افتد
از مردان که اقتدا کرده باشند یکی تسبیح اعلام دهد یعنی بگوید سبحان الله
و اگر نگوید و زنی بران خطا واقف شود او امام را چگونه آگاه کند
سبحان الله نگوید تا آوازش نشنوند پس چه کند بر دست زند ولی
کف دست نزند که آن بلهو ماند پشت دست زند الغرض تا این غایت
از ملاهی و امثال آن پرهیز آمده است پس در سماع بطریق اولی
که ازین باب نباشد یعنی در منع دستک چندین احتیاط آمده است
در منع مزامیر بطریق اولی بعد ازان فرمود که اگر کسی از مقامی
بیفتد باری در شرع افتد مبادا اگر از شرع بیرون افتد
پیش چه ماند بعد ازان فرمود که سماع مشایخ که ما شنیده اند
و دانند که اهل این کار اند و نیز آنکس که صاحب ذوق است مرد
درد و دردی هست بیک بیت که از گوینده بشنود و او را رقتی پیدا

اگر مزامیر درمیان باشد و یا نباشد اما اگر از عالم ذوق خبر دارد
اگر پیش او گویندگان باشند و از هر جنس مزامیر باشد چه سود
دارد چون او از اهل درد نیست پس معلوم شد که این کار تعلق
بدرد دارد نه بمزامیر و غیر آن بعد ازان فرمود که بر همه را
همه روز حضور کجا میسرست اگر در روزی وقتی خوش دریافت
اوقات متفرقه آن روز در پناه آن وقت باشد و اگر در
جمعی شخصی صاحب ذوق و صاحب نعمت باشد جمله اشخاص در
پناه آن شخص بعد ازان فرمود که در ایام ماضی قاضی بود در
اجودهن دایم با خدمت شیخ الاسلام فرید الدین قدس الله
سره العزیز منازعت نمودی تا وقتی از غایت خصومت
در ملتان رفت با علماء و ایمه گفت که کجا روا باشد که یکی
در مسجد نشیند و آنجا سماع فرماید و گاه گاه رقص هم باشد
علماء ملتان گفتند اینکه تو میگوئی بگو که واقع کیست و این
کسیکه گفت بشیخ فرید الدین قدس الله سره العزیز علما
گفتند با او هیچ نتوانیم گفت بعد ازان خواجه ذکر علما الخ

[illegible]

فرمود که من هر باری که سماع در صفت از گویندگان در سماع شنیده ام
الی یومنا هذا بحق خرقهٔ شیخ که آنچه را بر اوصاف شیخ حمل کرده ام
تا وقتی در حالت حیات شیخ قدس الله سره العزیز در جمعی بودم گوینده
این بیت می‌گفت شعر ترسم بدین صفت مبادا کز چشم بدت
رسد گزندی مرا اخلاق پسندیده و اوصاف شیخ و کمال بزرگی
و غایت فضل و لطافت ایشان یاد آمد چنان وقت درگرفت که
در صفت نیامد قوال خواست تا ابیات دیگر گوید من همین گویانیدم
خواجه ذکره الله بالخیر چون برین حرف رسید در گریه شد فرمود
که بعد از آن بسی در نیامد که ایشان رحلت فرمودند بعد
از آن در تحمیل و تاویل این معنی حکایت فرمود که فردا قیامت
یکی را از قرآن در رسد که تو در دنیا سماع شنیده گوید
شنیده ام قرآن رسد که هر بیتی که می‌شنیدی آن را بر اوصاف
ما حمل می‌کردی گوید آری قرآن رسد که آن اوصاف
ما را است بر ... چگونه روا باشد گوید خداوندا از
غایت محبت می‌گفتم قرآن رسد که چون از محبت می‌کردی بر تو

رحمت کردیم انتهی بمقام دیگر مینویسند لحظتی سخنی در سماع
افتاد یکی از حاضران گفت که مگر درین وقت حکم شده است
که خدمت مخدوم را هر وقت که باید سماع بشنود او را حلال است
خواجه ذکره الله بالخیر فرمود که چیزی که حرام است بحکم کسی
حلال نشود و چیزی که حلال است بحکم کسی حرام نشود آمدیم در مسئله
مختلف مثلاً همین حکم سماع امام شافعی رحمه الله علیه سماع را
مباح میدارد با دف و چغانه برخلاف علماء مالکون درین
اختلاف هرچه حاکم حکم کند همان باشد یکی از حاضران گفت
که درین روزها بعضی از درویشان استانه وار در مجمعی
که چنگ و رباب و مزامیر بود رقصها کرده اند خواجه ذکره الله بالخیر
فرمود که نیکو نکرده اند و انچه نامشروع است ناپسندیده است
بعد از ان یکی گفت که چون آن طایفه از آن مقام بیرون
آمدند با ایشان گفتند که شما چه کردید در آن مجلس مزامیر
بود سماع چگونه شنیدید و رقص کردید ایشان جواب
دادند که ما چنان مستغرق سماع بوده ایم که ندانستیم که اینجا مزامیر

(حاشیه: نقل مجلس / نقل از بعضی فوائد ... اندیشگان ...)

هست یا نه خواجه ذکره الله بالخیر چون آن سخن بشنید فرمودند که این
جواب تبسم چیزی نیست آن سخن در محل معصیت نباید لست درین میان
بنده عرضداشت کرد که صاحب رساله درین سخن چیزی نوشته است و این
بیت دو مصراع عرض افتاد گفتی که به نزد من حرامست سماع
گر بر تو حرامست حرامست بادا خواجه ذکره الله بالخیر فرمودند که
آری آنگاه این رباعی را تمام بر زبان مبارک راندند **رباعی**

دنیا طلبا جهان بکامت بادا وان جیفه مردار بدامت بادا
گفتی که به نزد من حرامست سماع گر بر تو حرامست حرامست بادا

باز بنده عرضداشت کرد اگر علما درین باب بحث کنند در نفی
سماع سختی گویند نیکو نماید اما آنکه در جامه فقر باشد او چگونه
نفی کند و اگر هم نزدیک او حرام باشد آنقدر کند که خود نشنود
اما با دیگران خصومت نکند که خصومت صفت درویشان
نیست خواجه ذکره الله بالخیر تبسم کرد و در این معنی حکایت
فرمودند که چند تن علما نشسته بودند و چیزی می‌شنیدند
[illegible]

از ین چهار محظوظ میشوند اولا نفس در راستی و درستی و کجی
صوت نظم و نثر و صنایع و بدایع آن سخن محظوظ میگردد و هوا
در استقامت و انحراف اصول موسیقی و ترتیب و تنسیق
نغمات مایل شود و عقل باصل معانی و لطافت سخن ملتفت گردد
و روح باواز خوش که نشاء آنست از عالم ارواح میل کند و از استماع
هر یک بغذای خود لذت و جمعیت و ذوق و شوق حاصل آید
که در هیچ نعمتی از نعمای الهی میسر نباشد لهذا گفته اند که سماع وارد
حق است و شوقیکه حسد انزل و لهو هیچ حال طبع مبتدی قابل
حدیث حق نباشد مگر او بود و انچه معنی ربانی طبع را اثری باشد
مخرقیت و قهر چنانچه گروهی اند سماع بیهوش شوند و گروهی
هلاک گردند و همچنین نباشد که طبع او از حد اعتدال بیرون
نشود و این دعوی محتاج دلیل و برهان نیست بل امر وجدانی
است هر ذی روح که صحت عقل و سلامت حواس میدارد آنرا
ادراک میکند و هر که ازین لذت محروم است بداند که
طبع او جامد و عقل و روح وی علیل است و او را بهره نه

انسانیت نداده اند بر احوال آنکس باید گریست

چنانچه مولوی معنوی قدس سره باین اشارت میفرماید

مؤمنان گویند که آثار بهشت / نغز گردانید هر آواز زشت

ما همه اجزای آدم بوده ایم / در بهشت آن لحنها بشنوده ایم

گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی / یادمان آید از آنها اندکی

نالهٔ سرنای و تهدید دهل / اندکی ماند بدان ناقور کل

نشنود آن نغمه را خود گوش حس / کز ستمها گوش حس باشد نجس

پس حکیمان گفته اند این لحنها / از دوار چرخ بگرفتیم ما

بانگ گردشهای چرخ است اینکه خلق / می سرایندش به طنبور و بحلق

پس غذای عاشقان باشد سماع / که درو باشد خیال اجتماع

قوتی گیرد خیالات ضمیر / بلکه صورت گیرد آن بانگ صفیر

چون خاصیت مطلق سماع دریافت گردید اکنون باید دانست که سماع محرک آن معنی بود که در دل سامع باشد چنانچه تائب هرچه بشنود او را به حسرت و ندامت بود و مشتاق را باعث شوق به رویت معشوق را تاکید یقین و محب را باعث الانقطاع

[illegible]

علایق دلی ایشان را اساس نومیدی از خلایق محجور را درد

مباح است و واصل را لذت مواصلت و گفته اند که مثال سماع

چون آفتاب باشد که بر هر چیزی می تابد اما هر چیز را بمقدار مرتبه

وی از آن ذوق و مسرت باشد یکی را میسوزد و یکی را

می افروزد و یکی را می نوازد و یکی را میگدازد پس آثار

سماع بقدر اختلاف طبایع و تفاوت استعداد مستمعان

مختلف و متفاوت میباشد و هر چند مراتب مستمعان بسیار است

لیکن بمقتضای غلبه نفس و هوا و عقل و روح از چهار نوع بیرون

نیستند یکی آنکه صرف بشنیدن آواز خوش محظوظ شوند خواه

از گلوی انسان باشد آن آواز خواه نغمه آلات و ساز و هم

صوت حسن عام است از آنکه مهمل باشد یا موضوع موزون باشد

یا ناموزون و قطع نظر از آنکه معنی مذکور مفهوم گردد

یا نگردد و این ادنی تاثیر سماع است زیرا که در این قدر اثر

پذیری روح مشترک انسان است حتی که گاو و شتر و ماده

و ... نیز درین معنی جهت مناسبتی که با عالم ابداع دارد

یا عالم حسن و جمال در ازل افتاده است **دوم آنکه** طبع
با الحان و نغمات موزون خوردن موسیقی مناسب باشد و همچنین
مسموع عبارت از نسبت تالیفی اصوات که فیما بین شعر و تال در هم
باشد مستلزم شنیده نیز است که آدای آن نسبت یا از حنجره باشد
یا بنا خوش از انسان باشد یا از چوب و تار و غیره آلات قطع نظر
از آنکه مسموع مذکور با معنی باشد یا بی معنی و مضمونش مفهوم
گردد یا نگردد مستمعان هر دو قسم مذکور صرف از حسن آواز
و حسن ادای آن بوضع موسیقی حظی میبردارند مساوی
است در دل ایشان سخنی از عشق مجازی یا حقیقی باشد یا باشد
سیوم آنکه در قلب سامع نسبت عشقیه باشد و مقصود او
از سماع فهم مسموع و انطباق مضمونش بر مراد خویش بود و
چون اهم مراتب در سماع فهم مسموع است و مراتب فهم متفاوت
لهذا نوع سیوم مذکور منقسم میگردد به سه قسم اول سماع عوام
است و آن اینکه هرچه بشنوند و بفهمند آنرا منطبق سازند بر صورت
مطلوب خود که از جنس مخلوق است مثلا اگر ذکر خال و خط و زلف

نواهد و بشنوند آنرا بر معشوق مجازی خود متعین باشند یا غیر متعین
فرود آرند و اگر ذکر ساقی و می و میخانه بشنوند از آن معنی
ظاهری آن مراد گیرند اگرچه این قسم مذموم ترین اقسام سماع
است اما در عشق مجازی نیز آتش سماع بتدریج سوز و گدازی
پیدا میکند و طبع عاشق مجازی را آماده قبول عشق حقیقی میگرداند
قسم دوم سماع خواص است و آن نیز منقسم میگردد به دو قسم
یکی سماع مبتدیان است و آن اینکه بعد فهم مضمون مسموع
بر احوال خویشتن فرود آرند و نسبت عشقیه که با خدای سبحانه
دارند آتش شوق الهی را در دل آنها بجنبانند و هر مرید لامحاله
مرادی دارد و او را در طریق سلوک حالی و واردتی ذوقی پیش
است چون سالک مذکور بشنود و بفهمد که مسموع مشتمل است بر چیزی
که مناسب حال اوست البته سماع در معامله وی خواهد افزود
و او را از جا خواهد ربود مثلا سالک طالب لقا است یا مبتلای
دلها در شوق وصل است یا در سوز هجر و مسموع مشتمل است بر
ذکر عتاب یا خطاب بر قبول یا رد بر وصل یا هجر بر قرب یا بعد

اقسام سماع خواص [illegible]

بہ اقرار یا انکار وغیر ذلک من المضامین المناسبۃ بحاله
پس ضرورست کہ وی مضمون مسموع را بر حسب مراد خویش
فرود آرد وازان محظوظ گردد قسم دوم سماع منتهیان
است وآن اینکہ سامع طے کردہ باشد ہمہ مقامات وحالات
مبتدیان را وفارغ شدہ باشد فہم او از ماسوای اللہ وبعید افتادہ
نفس وی از ہمہ حالات نفسی مستغرق شدہ باشد بمشاہدہ
حق حالت اینچنین مستمع مشابہ است بحالت زنان کہ در مشاہدہ جمال
یوسف علی نبینا وعلیہ السلام بسبب دستوری الحواس شدند وبسبب
رفتن کار د بر دست و تیغ فرق نکردند این گروہ ہرچہ میشنوند
از حق شنوند وبحق بشنوند فبشر عبادی الذین یستمعون القول
فیتبعون احسنہ اولئک الذین ہدٰہم اللہ واولئک ہم
اولوا الالباب در شان ایشان ہست **افصاح** چون والتحقیق
کہ اہم در سماع فہم مسموع است وفرود آوردن سامع مسموع
را بر حالات خود موقوف است بر آنکہ مستمع بر معنی ومراد اصلی
الفاظیکہ میشنود در کلام نظم ونثر مسموعہ میشود آگاہ باشد

فہم منتہیان
دوم اسماع

جواب ... سوال ... اسماع ...

زیرا که اکثر الفاظ که در اشعار و دوهره و کبت و خیال و دهرپد
و هولی و ٹھمری وغیره مستعمل اند مصداق معنی ظاهری
آن در معشوق حقیقی یافته نمی‌شود مثلاً زلف و خال و خد
و رخسار و لب و دندان و چشم و گوش و دست و پا و سر و
گردن و سرین و میان و ناز و کرشمه و سحر و جادو مخصوص
است بمعشوقان مجازی و شراب و کباب و نقل و میخانه و
ساقی و پیاله و ساغر و مینا و صنم و بتخانه وغیره یافته نمی‌شود
مگر در عیش مادی و نزد اصحاب شریعت شرط سماع
آنست که تا [illegible] نباشد مجال مباحه و در [illegible] و ارباب
طریقت نیز التفات بچیزیکه از معشوق حقیقی تعلق ندارد گناه
و بیهوده کاری است و درین شک نیست که کبرا و اولیا و صلحا [illegible]
در سماع همان اقوال و اشعار که مشتمل بر الفاظ مذکوره هستند
عالم [illegible] حظی وافر و نصیبی متکاثر یافته اند پس
معلوم شد که نزد این گروه حق پژوه هر یک را از الفاظ
ظاهری [illegible] معنی مرادی دیگر است که بکنه یک ازان [illegible]

آنست که اکابر بزرگوار از غایت نفاست اسرار و اماثر نامدار
از نهایت غرابت اطوار غیرت برده اند که چشم هر نامحرمی بر رخساره
حالات ایشان و نظرهٔ نا اهلی بر چهره وارداتشان
افتد پس اولی آنست که عرایس معانی در حجلهٔ الفاظ مصطلح جلوه گر
بود و احری آن نموده که نفایس و خرائد معنی در درج عبارات
مشرح دیده ور گردد مثنوی در درون حجلهٔ الفاظ رنگین
قرار بستهٔ اشعار شیرین بحجله در عروس معنوی خویش
در آرندش نه از بیگانگی خویش از آن روی معانی خاص را
بعبارت خد و خال و کشف معانی اختصاص را باشارت
غنج و دلال پیرایه داده اند تا عام ازو بهره مند نگردد و شروع
تطبیق لغات شعرا بر وفق عبارات فضلا کرده شد تا طالب
صادق بموقف مقصد بسرعت برسد بالنبی و آله الارشد
الف کلیا عالم حیوانی را گویند **جلیپا** عالم طبایع
گویند **قریا** معانی و حقایق را گویند وقتی که دقیق
مدقق باشد **لقا** ظهور معشوق است چنانکه عاشق را الیقین

حاصل گردد از دوست وفا عنایت ازلی را گویند

بواسطه عمل خیر و اجتناب از شر جفا پوشانیدن دل

سالک را گویند از معارف و مشاهدات شب یلدا

نهایت الوان را گویند که سواد اعظم است نما عشرت

یافتن را گویند خشم ظاهر کردن احوال و

کرامات و علوم سالک است و غیر او را منع و شهرت ازین

مقام خیزد و ازین از مکر و استدراج خالی کم باشد

محب صاحب محبت را گویند عام تر از آنکه طلب مقارن

آن باشد یا نه خواه طلب باشد و خواه طلب نباشد محبوب

حق تعالی را گویند وقتی که مستحق از دوستی دانند او را مطلقا

بی قید طلب جستن حق را گویند اعم از آنکه دوست دارند

یا نه چه شامل است از عبدیت و معبودیت بود طالب جوینده

حق است از راه عبودیت و محبت کمال ندارد چه دوستی

مطلوب حق است وقتی که جوینده عام تر از آن باشد

که با دوستی منسوب بود قرب مستندراج الهی را گویند

حجاب مانعی باشد که عاشق را از معشوق باز دارد بنوعی از انواع از جهت عاشق **لقاب** مانعی باشد که عاشق را از معشوق باز دارد بحکم ارادت معشوق **طرب** انس با حق تعالی و سرور دل در آن **شراب** غلبات عشق بود با وجود اعمالی که مستوجب ملامت باشد و این اهل کمال را بود که اخص اند در نهایت سلوک **مست خراب** استغراق بود و نظر داشتن بر استغراق خود **کباب** پرورش دست در تجلیات **شب** عالم غیب بود و قبل عالم جبروت و این عالم خطی است میان وجود و عدم قبل میان خلق و امر قبل میان عالم ربوبیت و عبودیت **مطرب** آگاه کننده بود طلب کلام را گویند **عندلیب** اقتران لاحظه و لذت مکالمه بود **شباب** سرعت سیر بود بلی فتور از معرفت دقایق معاملات و این اهل هر دو حکم جذبه و حکم سلوک در اعمال و معاملات و تصفیه پاک بود **سخن خوب** اشارت

بناگوش وقوف را گویند مخ شیخ موجودات بود
سماع مجلس را گویند قطع ترک الم لطف پرورش
عاشق را گویند زلف غیبت هویت را گویند تاب زلف
اسرار الهی بود پیچ زلف اشکال الهی بود رغبت
طلب معشوق مر عاشق را گویند علف شهوات نفس است و حصه
در آن نفس را حظی بود عشق محبت مفرطه را گویند
معشوق حق تعالی بود و هست کسی که طالب بجد تمام بجوید از محبت
که مستحق دوستی است من جمیع الوجوه عاشق جوینده حق را گویند
شوق انزعاج دل در طلب حق بعد از آنکه یافت و یابد بنشان
فقدان نشده تا آنکه اگر دریابد معشوق انزعاج ساکن شود ولیکن
عشق هیجان باشد باقی از دوام یافت نقصان نپذیرد بلکه
زیاده شود در عشق اشتیاق کمال انزعاج در میل
کلی و طلب تمام در عشق دوام این یافت و یافت یکسان
بود فراق غیبت را گویند فرق صفت
عبادت را گویند شک احکام طوالع و لوامع

الوارد است از حضرت الله در بارهٔ معشوقی **حجاب** امتحانات
الٰهی را گویند بانواع بلاهای ظاهری و باطنی **فصال**
[illegible] حجاب وجود سالک و شکلهٔ حجاب دیگر نمانده باشد
[illegible] رجوع بود باصل خود بی شعور و آگاهی از اصل و مقصود
همچون رجوع طبیعی چون جمادات بطبایع اربعه که بی اختیار مایل اند
اصل ایشان و همچو رجوع عناصر باصل **اعمال** آنچه ثابت
او امر است **[illegible]** و دوستی حق بود با وجود طلب وجد تمام
جمال ظاهر کردن کمالات معشوق است جهت زیادت رغبت
و طلب **جلال** ظاهر کردن بزرگی معشوق است از جهت
استغنا از عاشق و نفی غرور عاشق و اثبات بیچارگی او و عزت
معشوق **شکل** وجود حق تعالی را گویند **شمائل**
اخراج جمالیات و جلالیات و سرعت رد آن کردن **عقل**
عالم تمیز را گویند **وصال** مقام وحدت را گویند
مع الله سرا و جهرا **کمال** بطی السیر بود و این گاه باشد
ز سیر السلوک طریقت باشد سالک را و کمال سالک باشد [illegible]

شکوفه ظهور شده بود شغفه تکیه را گویند که قوت
ادراک در آن نگنجد شرانه آتش محبت را گویند چهره
تجلیات بود که قابل اطلاع سالک باشد خال سیاه
عالم غیب خط سیاه غیب الغیب سلسله اعتصام
خلایق سینه صفت عالم الهیت را گویند عاریه ولایت
بود که بهر نوع باشد از اجتبا و اصطفا بوسه استعداد قبولی
کیفیت کلام باطنی جمیل صوری و معنوی غمکده مقام
مستوری هوه ودیه بود و ستار بود آه علامت
کمال عشق که زبان از بیان قاصر بود پرده موانع که میان
عاشق و معشوق بود [illegible] پرشوری التفیس سیر
بند کردن اعمال عبادت را سبرکشی مخالف اراده و مراد
سالک بود تشدی صفت قهاری چنانکه مقتضای قهاری
بود توانائی صفت فاعل مختار را گویند توانائی
حصول جمیع کمالات متواری احاطت [illegible]
کلی بود آشنائی تعلق و تقیدیت مخلوقات

بیهوشی استهلاک ظاهری و باطنی بندگی مقام تکلیف
آزادی مقام حیرت بی‌نوائی ناتوانی بود فقیری
عدم اختیار که علم و عمل از و مسلوب بود دوری شعور
بمعارف کیفیات عالم تفرقه و دقایق آنرا گویند کاهلی
بطی السیر بود یاری توجه خالص که از اعمال امید
ثواب نداشته باشد سردی بر نفس گرمی
حرارت محبوب را گویند بیداری عالم صحو پاکباری
توجه خالص که از عمل نه ثواب خواهد نه علو مرتبه انتهی اگر شرح مزید الایضاح
میخواست که درین مقام تفصیل اصطلاحات مذکوره از کیمیای سعادت
حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمة الله علیه که بکمال شرح و بسط
مرقوم است نیز نقل نمایم مگر این مختصر گنجایش آن دارد هرکه را
خواهش مزید تحقیق باشد بکتاب مذکور رجوع نماید تکمله

ثانیه در بیان وجد و وجود و تواجد که از آثار سماع است
و این تذکره مشتمل است بر تحقیقات چند تحقیق اول
در معنی لغوی و اصطلاحی وجد و بیان فرق میان وجد

و وجود و تواجد و **تحقیق ثانی** در بیان احوال و اتحاد

که در باب وجد و تجلی دارد گذشته در بیان تحقیق اول اکتفا کرده

نباید و بانچه قدوة المحققین علی ابن عثمان در کشف المحجوب

نوشته است گفت رحمه الله علیه **باب سی و ششم فی**

الوجد والوجود والواجد والتواجد و مراتبه

بدانکه وجد و وجود مصدر اند یکی بمعنی اندوه و دیگر بمعنی یافتن

و فاعل هر دو چون یکی باشد جز بمصدر فرق نتوان کرد میان آن

چنانچه گویند وَجَدَ یَجِدُ وُجوداً چون یافت و وَجَدَ یَجِدُ وَجْداً

چون اندوهگین شد و نیز وجد یجد جدة چون توانگر شد و وجد یجد

موجدة چون در خشم شد و فرق اندر جمله بمصادر بود نه بافعال

و مراد این طایفه از وجد و وجود اثبات دو حال باشد که مر ایشان را

پدیدار آید اندر سماع که یکی مقرون اندوه باشد و دیگر موصول

یافت مراد و حقیقت اندوه فقد محبوب و منع مراد باشد و

حقیقت یافت حصول مراد و فرق میان حزن و وجد آن

بود که حزن نام اندوهی بود که اندر نصیب خود باشد و وجد نام

اندوهی بود که نصیب غیر باشد بر وجه محبت و این تغییر است حمل صفت
طالب است و الحق لا یتغیر و کیفیت وجد اندر تحت عبارت نیاید
از آنچه آن المیست اندر معاینه و الم را بقلم بیان نتوان کرد
پس وجد سری باشد میان طالب و مطلوب که بیان اندر کشف
آن غیب بود و کیفیت وجود نشان دادن و اشارت درست نیاید از آنچه
این طربست اندر مشاهده و طرب را از طالب اندر نتوان یافت
پس وجود فضلی باشد از محبوب بمحب که اشارت آن از حقیقت
مقرون بود و نزدیک من وجد اصابت المی باشد مر دل را
یا از فرح یا از طرح یا از تعب یا از طرب و وجود ازالت غمی از دل
و مصادفت مراد آن و صفت واجد اما حرکت بود اندر غلیان
شوق اندر حال حجاب اما سکون اندر حال مشاهدات اندر
حال کشف اما زفیر و اما نفیر و اما حنین و اما انین و اما عیش
و اما طیش اما کرب و اما طرب و مختلف اند مشایخ تا وجد
تمامتر است یا وجود گروهی گویند که وجد صفت مریدان است
و وجود صفت عارفان و چون درجه عارف از مرید بلندتر بود

که وصف این ازان ذی کاملتر بود از آنچه هر چیزی که اندر
نعت یافته آید اندران مدرک شده اند و آن صفت جنس است زیرا
که او را کی حد اقتضا کند و خدای تعالی بیحد است پس آنچه بنده یافت
بجز مشربی نبود و آنچه نیافت طلب او اندران منقطع شد و اندر
طلب آن عاجز واجد از حقیقت حق باشد و از طلب عاجز و گروهی
گویند که وجد حرقت مریدان بود و وجود تحفه محبان و درجه محبان
بلندتر از درجه مریدان باید تا آرام با تحفه تمامتر باشد از حرقت
اندر طلب اما التواجد تکلف بود اندر اتیان وجد و این عرض
کردن انعام و شواهد حق باشد بر دل و اندیشه اتصال
تمنی روش مردان و گروهی اندران مترسمند که تقلید کرده اند
بحرکات ظاهر و ترتیب رقص و تزیین اشارات ایشان
و این حرام محض باشد و گروهی محقق اند که مراد شان اندران
طلب احوال و درجه ایشان هست نه حرکات و رسوم و پیغمبر گفت
من تشبه بقوم فهو منهم و نیز گفت اذا قرأتم القرآن فابکوا و ان
لم تبکوا فتباکوا و این خبر ناطق هست مر اباحت تواجد را و از آن

بود که آن پیر گفت رضه هزار فرسنگ بدروغ بردم تا یک قدم از آن
صدق آید و سخن اندرین باب بیش از انست اما من برین اختصار
کردم و بالله التوفیق انتهی کلامه و نیز مفید و مناسب مقام است که آنچه
حجة الاسلام ابو حامد محمد ابن محمد ابن احمد الغزالی رحمه الله علیه
در کیمیای سعادت باب دوم در آثار سماع و آداب آن نوشته در اینجا
نقل نموده آید فرموده رحمة الله علیه باب دوم در آثار سماع
و آداب آن بدانکه در سماع سه مقام است اول فهم انگاه
وجد انگاه حرکت و در هر یکی سخنی است مقام اول فهم است
کسیکه سماع بطبع و غفلت کند یا بر اندیشه مخلوقی کند خسیس تر
از آن بود که در فهم و حال وی سخن گویند اما انکه غالب بر وی
اندیشه دین باشد و محبت حق تعالی این بر دو وجه باشد اول انکه
مرید باشد که ویرا در طلب و سلوک راه خویش احوال مختلف بود از
قبض و بسط و آسانی و دشواری و آثار قبول و رد و وصل و هجر
و قرب و بعد و رضا و امید و ناامیدی و فراق و وصال و خوف
و امن و وفا و انچه بدین ماند و احوال خویش تبدیل کند و انچه

در باطن وی باشد اثر دخش گیرد و احوال مختلف در وی
پدید آید و وی را دران اندیشها مختلف افتد و اگر قاعده علم
و اعتقاد وی محکم نبوده باشد اندیشها افتد وی را در سماع که آن
کفر باشد که در حق حق تعالی چیزی سماع کند که آن محال باشد
چنانکه این بیت شنود رباعی

اول بمنت همی بدان میل کجاست
وامروز ملول گشتن از بهر چراست
ای دوست بدوستی که مشغولم کی
کان میل چه بود و این ملالت ز چه خاست

هر مریدی که وی را اول
تیز و سوزان بوده باشد انگاه ضعیف شده باشد پندارد که حق را
بوی عنایتی و میلی بوده است و اکنون بگردید و این تغیر در حق
حق تعالی فهم کند و این کفر بود بلکه باید که بداند که تغیر را بحق
راه نبود که وی متغیر است نه متغیر و باید که بداند که صفت وی نگردد
بلکه آن سعادتی که گشاده بود در حجاب شد اما از انجانب خود هرگز
منع و حجاب و ملال نباشد بلکه درگاه گشاده است بمثل چون
آفتاب که نور وی همیشه هست مگر کسیکه در پس دیواری شود
از وی در حجاب شد آنکه تغیر در وی آمده باشد نه در آفتاب بلکه

بگوید ه خورشید بر آمد ای نگارین دیر آمد بر سید و اگر
نا جدا از دیار است باید که حوالت حجاب با دیار خویش کند و مقصود
زین مثالها آنست که باید که هر چه صفات نقص و تغیر است در حق خویش
نفس خویش فهم کند و هر چه جمال و جلال و جود است در حق
حق تعالی فهم کند اگر در علم این سرمایه ندارد زود در کفر افتد
و نداند که از این سبب است که خطر سماع بر دوستی حق تعالی عظیم است
درجه دوم آن باشد که از درجه مریدان در گذشته باشد و احوال
و مقامات باز پس کرده باشد و بنهایت آن حال رسیده باشد
که آن را فنا گویند و نیستی گویند چون اضافت کنند با هر چه جز حق
است و توحید گویند و یگانگی گویند چون بحق اضافت کنند و سماع
این کس نه بسبیل معنی باشد بلکه چون سماع بوی رسد آن حالت
پیشین و یگانگی بر وی تازه شود و بکلیت از خویشتن غایب
شود و از این عالم بیخبر شود و باشد که اگر مثلا در آتش افتد
خبر ندارد چنانکه ابو الحسن نوری در سماع بجالی در رسید که
نی کشته بودند و درویده و بنهای وی می برید و ...

تجرید و سماع این تمامتر اما سماع مریدان لطیفات بشریت انگیخته بود
و این آن بود که وی را تجلی از وی بستاند چنانکه آن زنان که یوسف را
دیدند همه خود را فراموش کردند و دست خود را ببریدند و
باید که این نیستی را انکار نکنی و گویی که من وی را می‌بینم چگونه
نیست شده است که وی نه آنست که تو می‌بینی که آن شخص است چون بمیرد
هم بینی و حقیقت وی آن معنی لطیف است که محل معرفت است چون
معرفت همه چیزها از وی غایب شد همه در حق وی نیست شد
و چون از خود نیز بیخبر شد خود در حق خود نیست شد چون جز
حق تعالی و ذکر وی نماند و هر چه بود فانی بود و شد و هر چه باقی
بود باقی ماند و بس و معنی یگانگی آن بود که چون جز حق را
نبیند گوید همه خود اوست و من نه ام یا گوید که من خود اویم
و گروهی از اینجا غلط کرده اند و از این حلول عبارت کرده اند
و گروهی باتحاد عبارت کرده اند و این همچنان باشد که
کسی هرگز آینه ندیده باشد در روی نگرد صورت خویش بیند
پندارد که وی در آینه فرود آمده است یا پندارد که خود آن صورت

خود صورت آینه است که صفت آینه خود آنست که هیچ ومتقید شد
اگر پندارد که در آینه فرود آمد این حلول بود اگر پندارد که آینه خود صورت
دی شد این اتحاد بود و هر دو غلطست بلکه هرگز آینه صورت نشود
و صورت آینه نشود لیکن چنان نماید و چنان پندارد کسیکه کار
تمام نساخته باشد و شرح این درچنین کتاب دشوار بود زیرا
که این علم درازست مقام دوم چون از قسم فارغ شد حالت
پدید آید که آنرا وجد گویند و وجد یافت بود و معنی آنست که حالتی
یافت که پیش ازین نبود و در حقیقت آن حالت سخن بسیارست که آن
چیست و درست آنست که آن یک نوع نبود بلکه انواع بسیار بود
اما دو جنس باشد یکی از جنس احوال باشد و دیگر از مکاشفات
اما احوال چنان بود که صفتی ازان غالب شود و وی را چون مستی
گرداند و آن صفت گاه شوق باشد و گاه خوف و گاه آتش
عشق بود و گاه طلب و گاه اندوه و گاه حسرت بود و اقسام
این بسیارست اما چون آن آتش در دل غالب شود دود آن
بدماغ رسد و حواس وی را غلبه کند تا نبیند و نشنود چون خفته

مقام دوم در احوال است

واگر بیند و شنود از ان غایب و غافل بود چون بست نوع دیگر
مکاشفات است که چیزی نمودن گیرد از انکه صوفیان را باشد بعضی در
کسوت مثال و بعضی صریح و اثر سماع دران ازان وجهست که دل را
صافی کند و چون آینه باشد گردی بر وی نشسته باشد که چون
پاک کنند صورت در وی پدید آید و هرچه ازان معنی در عبارت
توان آورد علمی باشد و قیاسی و مثالی و حقیقت آن جز انکس را
معلوم نبود که بدان رسیده بود انگاه هرکسی را قدم گاه خود معلوم بود
اگر در دیگری تصرف کند بقیاس قدم گاه خویش کند و هرچه بقیاس
بود از ورق علم بود نه از ورق ذوق اما این مقدار گفته می آید
تا کسانیکه ایشانرا این حال ذوق نباشد باری باور کنند و انکار نکنند
که انکار ایشانرا زیان دارد و سخت ابله کسی بود که پندارد که هرچه
در گنجینه وی نیابند در خزینه ملوک نیز نیابند و ابله تر از وی
کسی بود که خویشتن را با مختصری که هست بادشاهی داند و گوید
که من همه برسیدم و همه مراکشت و هرچه مرا نیست خود نیست و
همه انکاره ما ازین دو نوع ابلهی خیزد و بدانکه وجد باشد که بتکلف بود

و آن عین نفاق بود مگر آنکه بتکلف اسباب آن فرا دل می آرد
تا باشد که حقیقت وجد پدید آید و در خبر است که چون قرآن بشنوید
بگریید و اگر گریستن نیاید تکلف کنید معنی آنست که بتکلف اسباب آن
فرا دل آورید و آن تکلف را اثر است و باشد که بحقیقت باز آید
سوال اگر کسی گوید که سماع ایشان حق است و برای حقیقت
پس باید که در دعوتها مقریان نشاندندی و قرآن خواندندی
نه قوالان که سرود گویند و قرآن کلام حق است و سماع از وی
اولی‌تر بود **جواب** آنست که سماع بر آیات قرآن بسیار افتاده
و وجدها از آن پدید آید و بسیاری بوده که از سماع قرآن بیهوش شوند
و بسیار کس بوده است که در آن جان بداده است و حکایات
آن بیاوردن دراز شود و در کتاب احیا تفصیل کرده ایم اما
سبب آنکه بدل مقری قوال نشانند و بدل قرآن سرود پنج سبب
است اول آنکه آیات قرآن همه بحال عاشقان مناسبت ندارد
در آن قصه کافران و حکم معاملات اهل دنیا و چیزهای دیگر بسیار
است که قرآن شفای همه اصناف خلق است چون مقری [illegible]

بیان آنکه سماع قرآن از سماع [illegible] اولی‌تر است [illegible] قوالان

آیت برخوانند که مادر را از میراث شش یک بود و خواهر را
نیمه بود یا آنکه زنی را که شوهرش بمیرد چهار ماه و ده روز عدّه باید داشت
و امثال این آتش عشق را تیز نگرداند مگر کسی که بغایت عاشق
بود و از هر چیزی وی را سماعی باشد و اگرچه از مقصود دور بود
و آنچنان نادر بود سبب دوم آنکه بیشترین مردم قرآن یاد دارند
و بسیار خوانده باشند و هرچه بسیار شنیده باشند آگاهی فرا دل ندهد
و بیشترین احوال تابی که کسی پیشین بار شنود دیگر آن حال کند.
بار دوم آن حال حاضر نیاید و سرود نو بر نو توان گفت و قرآن
نو بر نو نتوان خواند و چون عرب می آمدند در روزگار رسول صلعم
و قرآن تازه می شنیدند و میگریستند و احوال بر ایشان پدید میآمد
ابو بکر گفت کنّا کما کنتم ثم قست قلوبنا گفت ما نیز همچون شما
بودیم و اکنون دل ما سخت گشت یعنی بقرآن قرار گرفت و خو فرا
کرد پس هر چه تازه بود اثر آن بیش بود و برای این بود که عمر رضی
حاج را فرمودی تا زود بشهرهای خویش باز شوند و گفتی
ترسم که چون خو فرا کعبه کنند آنگاه حرمت از دل ایشان برخیزد

سبب سوم آنکه بیشتر دلها حرکت نکند تا بدان الحان و وزن آن فرا
جنبانیدن و برای این است که بر حدیث سماع کم افتد و بر آواز خوش افتد
چون موزون بود و با الحان بود و آنگاه هر دستانی و راهی اثری
دیگر دارد و قرآن نشاید که در الحان افکنند و بر دستان راست
کنند و در وی تصرف کنند و چون بی الحان بود تحقیق مجرد نماید
مگر آتشی گرم باشد که بدان برافروزد سبب چهارم آنکه الحان را
نیز مدد باید داد به آوازهای دیگر تا اثر بیشتر کند چون قصب و دف
و طبل و شاهین و غیر آن و این صورت هزل دارد و قرآن
عزیز است و برا صیانت باید کرد از آنکه با چیزی یار کنند که در چشم
عوام آن صورت هزل دارد چنانکه رسول صلعم در خانه ربیع
بنت معوذ شد و کنیزکان دف میزدند و سرود میگفتند چون وی را
بدیدند ثنای وی بشعر گفتن گرفتند فرمود خاموش باشید الا
همانکه میگفتید میگوئید که ثنای من جد بود و بر دف گفتن که
صورت هزل دارد نشاید سبب پنجم آنکه هر کسی را که حالتی باشد
حریص بود بر آنکه بیتی شنود موافق حال خویش چون آن موافق نبود

آنرا آگاه باشد و باشد که گوید این را مگوی دیگری را بگوی و نشاید
قران را در آن معرض آوردن که از آن کراهیت آید و باشد
که همه ابیاتها موافق هر کسی نباشند پس اگر بیت موافق وی نباشد
وی بر وفق حال خویش تبدیل کند که واجب نیست که از شعر آن
فهم کنی که شاعر خواسته است اما قران نشاید که تبدیل کنید بر اندیشه
خلایق و از معنی قران بگردانند پس سبب اختیار مشایخ قوال
را این بوده است که گفته اند و حاصل این معانی بدو سبب باز آید
یکی صفت شنونده و دیگر بزرگ داشتن حرمت قران تا در تصرف
تصرف و اندیشه نیفتد مقام سیوم در سماع حرکت و رقص و جامه
دریدن نشست و هرچه در آن معلوم باشد ولی اختیار باشد بدان
آنکه خود نباشد و هرچه با اختیار کند و فرا مردم نماید که وی صاحب
حالتست و نباشد آن حرام بود که عین نفاق بود ابوالقاسم
نصرآبادی گفت من میگویم که این قوم چون بسماع مشغول
شوند بهتر از آنکه غیبت و بوعمرو بن نجید گفت اگر سی سال غیبت کنند
بهتر از آنکه در سماع حالتی فرا نمایند بدروغ و بدانکه کالت این

باشد که سماع می شنود و ساکن می باشد که بر ظاهر وی پیدا نیاید
و قوت وی چنان باشد که خویشتن را نگاه تواند داشت که حرکت
و بانگ و گریستن از ضعف بود لیکن چنین قوی کمتر باشد و [illegible]
معنی آنکه ابوبکر گفت کنّا کما کنتم ثمّ قست قلوبنا آن بود که قویست قلوبنا
یعنی که سخت و بقوت شده دلهای ما که طاقت آن داریم که خویشتن را
نگاه داریم و آنکس که خویشتن را نگاه نتواند داشت باید که بالضرورت
ترسد خویشتن نگاه میدارد چون آن جوانی در صحبت جنید بود چون سماع بشنیدی
بآواز آمدی گفت اگر تو چنین کنی در صحبت من نباشی پس وی صبر
میکرد تا بجهد عظیم رسیدی تا یکروز چندان خویشتن را نگاه داشت که
یکبانگ بزد و شکمش بشکافت و قربان یافت اما اگر کسی از خویشتن
حالتی اظهار میکند و رقص کند یا بتکلف خویشتن را فرا گریستن آورد
آن روا بود و رقص مباحست که زنگیان در مسجد رقص میکردند که عایشه
بنظاره شد و رسول صم فرا علی علیه السلام گفت که تو از منی و من
از تو از شادی این رقص کرد و چند بار پای بر زمین زد چنانکه عادت
عرب باشد که در نشاط و شادی کنند و فرا جعفر گفت تو بمن مانی

بخلق و خلق و معنی خوشدلی کرد و زید بن حارثه را گفت که تو برادر
مای و مولای ما، پای بازی کرد از شادی و رقص کرد پس کسی که گوید این
حرام است خطا میکند بلکه غایت این است که بازی باشد و بازی
نیز حرام نیست و کسیکه بدان سبب کند تا آن حال که در دل
وی می آید قوی تر شود آن خود محمود بود اما جامه دریدن
باختیار نشاید که آن ضایع کردن مال بود اما چون مغلوب گردد
باشد روا بود و هرچند که جامه باختیار دریدن باشد لیکن باشد
که در آن اختیار مضطر باشد که چنان شود که اگر خواهد که نکند نتواند
و نه همه باراده و قصد بود آدمی دست از آن بتواند داشت
همه وقتی چون چنین مغلوب بود باکی نبود اما اگر صوفیان خرقه
خرقه کنند باختیار و پاره‌ها قسمت کنند گروهی نیز اعتراض کرده‌اند
که این نشاید و خطا کرده‌اند که کرباس نیز پاره کنند تا پیراهن دوزند
لیکن چون ضایع نکنند و برای مقصودی پاره کنند روا باشد چون
پاره‌ها چهار سو کنند برای آن غرض تا همه را از آن نصیب بود
و بر سجاده و مرقع دوزند روا باشد اگر کسی یک کرباس [illegible]

کند و فقرا صد درویش و به مباح بود و چون به پاره چنان باشد
که بکاری خواهد آمد انتهی **تحقیق ثالث** در بیان اقوال و احادیث
که در باب وجد و حجل و رقص وارد گشته بدانکه در ما سبق مقرر شده
که تحقیق نزد اهل اصول آنست که اصل در امور اباحت است مادامی
که حرمت آن بنص خاص ثابت نشود و بدون ورود نص تحریم
قیاسا حرام گفتن ممنوع است و در حرمت رقص و وجد نص ثابت
نشده بلکه فعل آن از رسول و صحابه کرام علیهم الصلوة والسلام ثابت
گشته باحادیث مفصله ذیل جابر فی روایة المسلم انه جاء حبش
یرقصون فی یوم عید فی المسجد ای یرقصون ویقولون محمد صالح
واخرج البیهقی عن علی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
یا علی انت منی وانا منک فحجل وقال لجعفر اشبهت خلقی وخلقی
فحجل وقال صلی الله علیه وسلم لزید بن حارثة انت اخونا
ومولانا فحجل انتهی وکانت هذه القصة فی عمرة القضا لما دخل النبی
صلی الله علیه وسلم مکه فتبعته عمارة بنت حمزة تنادی
یا عم یا عم فتناولها علی فاختصم فیها علی وزید وجعفر

واعطانا الجنة قال ابن ماجة حدثنا هشام بن عمار ومحمد بن الصباح
قالا حدثنا عبد العزيز بن ابي حازم حدثني ابي عن عبيد الله بن مقسم
عن عبد الله بن عمر انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه
وسلم وهو على المنبر يقول ياخذ الجبار اين الجبارون اين المتكبرون
قال ويميل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن يمينه وعن يساره
حتى نظرت الى المنبر يتحرك من اسفل حتى اني اقول اساقط هو
برسول الله صلى الله عليه وسلم وهشام بن عمار من رجال الستة
غير مسلم صدوق ومحمد بن الصباح بن سفيان ابو جعفر التاجر صدوق
ابن ابي حازم سلمة بن دينار صدوق فقيه من رجال الستة والد
فقيه عابد من رجال الستة وعبيد الله بن مقسم ثقة مشهور
من رجال الستة غير الترمذي قال الشيخ العارف بالله الشيخ
شهاب الدين السهروردي في العوارف اخبرنا ابو زرعة
طاهر عن والده ابي الفضل الحافظ المقدسي قال اخبرنا ابو منصور
محمد بن عبد الملك المظفري بسرخس قال انبا ابو علي الفضل
بن مسعود بن نصر الكاغذي السمرقندي اجازة قال حدثنا

الهیثم ابن کلیب قال حدثنا ابوبکر عمار بن اسحق قال حدثنا سعید بن
عامر عن شعبة عن عبد العزیز بن صهیب عن انس قال کنا عند رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذ انزل علیه جبرئیل علیه السلام فقال
یا رسول الله ان فقراء امتک یدخلون الجنة قبل الاغنیاء بنصف
یوم وهو خمسمائة عام ففرح رسول الله صلی الله علیه وسلم وکان
رسول الله مع اربعة صحابی فقال افیکم من ینشدنا فقال بدوی
نعم یا رسول الله فقال هات فانشد البدوی بیت قد لسعت
حیة الهوی کبدی فلا طبیب لها ولا راقی الا الحبیب الذی شغفت به
فعنده رقیتی وتریاقی از مار غمت گزیده دارم جگری
کو را نکند هیچ فسون اثری جز دوست که شیفتهٔ عشق ویم
افسون وعلاج من جز او ندارد دگری فتواجد رسول الله صلی الله
علیه وسلم وتواجد الاصحاب معه حتی سقط رداؤه عن منکبیه فلما
فرغوا آوی کل واحد منهم الی مکانه قال معاویة بن ابی سفیان ما
احسن لعبکم یا رسول الله فقال مه یا معاویة لیس بکریم من لم
یهتز عند سماع ذکر الحبیب ثم قسم رداء رسول الله صلی الله علیه وسلم

على من حضرهم بارجاع خلقته ثم قال هذا الحديث اوردناه
مسندا كما سمعناه ووجدناه وقد تكلم في صحته اصحاب الحديث
وما وجدنا في شيء انه غير صحيح حتى ورد في الخرقة الى الحادي الا ينبغي
ان يفعل ذلك الا اذا حضرته نية تجب بها التكلف والمراعات
بالقاء الخرقة الى الحادي فقد روي ان كعب بن زهير دخل على رسول
الله صلى الله عليه وسلم المسجد وانشد بانت سعاد فقلبي اليوم
متبول : حتى انتهى الى قوله فيها : ان الرسول لسيف يستضاء به مهند
من سيوف الله مسلول : نبئت ان رسول الله اوعدني : والعفو عند
رسول الله مأمول : فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من انت
فقال اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله انا كعب
بن زهير فرمى رسول الله صلى الله عليه وسلم بردة كانت
فلما كان زمن معاويه بعث الى كعب بن زهير بعنا بردة رسول الله
صلى الله عليه وسلم بعشرة الف فقال ما كنت لاوثر ثوب
رسول الله صلى الله عليه وسلم احدا فلما مات كعب بعث معاوية
الى اولاده بعشرين الف واخذ البردة كذا في العوارف

هذا کله فی کشف القناع عن اباحة السماع للمحدث العالم الفاضل
مولانا سلام الله ابن شیخ الاسلام الدهلوی **تذکرهٔ ثالثه**
در شرائط سماع و اسباب محرمه آن آنچه از کلام اهل شریعت
مستنبط میشود بدانکه درین رساله مکرر ترقیم یافته که فعل مباح الاصل
بل قربت و طاعت هم بعوارض محرمه ممنوع و حرام میگردد چنانچه
حرمت نماز در اوقات مکروهه و کراهت عبادت بنیت ریا و سمع
معروف و مشهور است پس غنا که حال اباحت و استحباب و وجوب
آن دریافت کردی هم باسباب و عوارض محرمه حرام میشود چنانچه
بحرمت غنای مقترن بمنکرات کرات و مرات بالاجمال تصریح
رفته است اکنون تفصیل اسباب محرمه غنا و منکرات شرعیه آن
باید شنید **واضح باد** که محرمات غنا بر چند اقسام است **قسم اول**
آنکه وجه حرمت در مغنی و مسمع باشد همچو سرائیدن زن اجنبیه و
جوان مثال روبروی نامحرمان که انظار الخوف فتنه دیدن صورت
و شنیدن آواز وی جایز نباشد بحکم احادیث صحاح که در بیان
سابقه گذشته مثل حدیث الی اما ... عن رسول الله صلی الله

علیہ وآلہ وسلم ان اللہ حرم القینۃ وبیعہا وثمنہا وتعلیمہا والاستماع
پس اگر زن جوان اجنبیہ در پس پردہ یا منکوحہ خواہ مملوکہ یا زن عجوزہ
کہ نظر بروے حرام نیست بلا حجاب نیز بسرایند سماع ان حرام نخواہد بود
بدلیل روایتیکہ در فصل اول باب ثانی گذشتہ کما نقل من فتاوی
البیان ان عثمان رضی اللہ عنہ کانت عندہ جاریتان تغنیان
فلما کان وقت السحر قال امسکا ہذا وقت الاستغفار وہم از
کتاب مذکور منقول گشتہ سوی اصحابنا بین سماع الغناء من الرجال
والمرئۃ وان صوت الحرۃ لیست بعورۃ کوجہہا ونقل من المنافع
انہ قال یجوز استماع التغنی عن الزوجۃ والجاریۃ المملوکۃ انتہی ومطابق
ما قلنا است انچہ مولوی سلام اللہ محدث در کشف الاقناع عن اباحۃ
السماع بعد روایت حدیث مذکور الصدر از ترمذی نقل نمودہ اند
ہکذا قال الترمذی وحدیث ابی امامۃ انما نعرفہ من ہذا الوجہ وقد
تکلم بعض اہل العلم فی علی بن زید وضعفہ وہو شامی انتہی
وعلی تقدیر صحتہ فالمراد بالقینۃ الجاریۃ التی تغنی الرجال فی مجلس
الشرب بدلیل ما ذکروا فی سبب النزول انہ کان نضر بن الحارث

روی کودکان لیکن نگریستن در روی کودکان بشهوت و جائیکه
بیم فتنه باشد حرام است انتهی **قسم دوم** آنکه وجه حرمت
در مسموع باشد یعنی کلامیکه سرائیده شود مشتمل بود بر چیزیکه شرعاً
حلال نیست همچو مدح زن حسینه جمیله معینه و وصف شراب بر وجهیکه
رغبت انگیز و بوی آن وصف دیر و بتخانه و میخانه چنانکه رسم کفار است
و هجو مسلم یا ذمی باراده ایذا و مذمت خواه شعر باشد مسموع مذکور
مهانت دین و سوء ظن نسبت انبیا و اولیا نعوذ بالله منها بحکم
روایتیکه در فصل اول باب ثانی گذشت کما نقلنا من فتح القدیر
ان التغنی المحرم ما کان فی اللفظ ما لا یحل کصفة المرأة المعینة الحیة
و وصف الخمر المهیج الیها والدیریات والحانات والهجاء لمسلم
او ذمی اذا اراد المتکلم هجاءه لا اذا اراد انشاد الشعر للاستشهاد
او لیعلم فصاحته و بلاغته انتهی **قسم سوم** آنکه وجه حرمت
در مستمع باشد یعنی سامع بهوای نفسانی که شرعاً روا نباشد
سماع غنا کند تا بقوت سماع آن هوای حرام در نفس وی بیفزاید
زیراکه خاصه سماع است که هرچه در دل آدمی باشد غنا محرک آن معنی

ما كان على سبيل اللهو واللعب كاستماع الغناء وشاربي الخمر وتارك
الصلوة فاما من استماع الغناء هو صالح دائم الصلوة لا تارك الورد
وقراءة القرآن فهو حلال بلا خلاف بين علمائنا رحمهم الله

في شرح الكافي المسمى بالمهدي للمحمد ابن علي الشافعي

واعلم ان المكروه من السماع عند علمائنا رحمهم الله ما كان على
سبيل اللهو اراد الفساق بان يجمع الفساق على ذلك
ويتركون الصلوة وقراءة القرآن اما من كان من اهل الصلوة
واهل القرآن من جملة الصالحين فسماعه حلال بلا خلاف بين علمائنا
رحمهم الله اذ لا يريدون بذلك السماع الا وجه الله وحضوره
يذكرون الله وخوف الآخرة وكل ذلك محمود غير مذموم

فصل چهارم آنکه در استعمال آلات غناء که

حرمت باشد وآن بدین طور منصوص است که رباب وچنگ وطنبور
وبربط وسارنگی وغیره هر اسباب غنا از آنچنانکه رسم کفار
ومشرکین از جاهلیت عرب تا ابتدای اسلام بوده است که اول
طعام وشراب خوردی صرف معازف می نواختند والحان

نیز در لعباری و سلاطین ہند مروج است چنانچہ روشن چوکی
عبارت از ہمین است موجب حرمت اینکہ ہمین ہیئت کذائی در زمان
نبوت علت حرمت مزامیر و ممانعت ظروف شراب خواری بجہت
اہتمام در تحریم خمر شدہ بود پس اگرچہ محفل شرب نباشد لیکن
بنابر تشبیہ ہیئت مذکورہ زدن مزامیر بلا غنا حرام کردہ اند و بہ
مزامیر منحصر نیست بلکہ جملہ افعال مخصوصہ میکشان و مشرکان
ممنوع و حرام است حتی کہ اگر شیر یا شربت وغیرہ مشروبات
مباحہ در گلاس و جام ہا انداختہ مسلمانان ہمدیگر بنوشند و
الفاظ مخصوصہ می پرستان بمیان آرند مشروبات مباحہ
مذکورہ نیز بنابر تشبیہ بوضع می خواری حرام خواہد بود تفصیل
روایات آن در نغمہ اول گذشتہ مثل قول الحاوی من
ان الملاہی اما حرام کعود و طنبور و معزفہ و طبل و مزمار وما
الہی لصوت مطرب اذا انفرد او مکروہ وہو ما یزید بہ الغناء طربا
ولم یطرب منفردا کالصنج والقضیب یکرہ مع الغناء لا وحدہ انتہی
وکذا من قول العراقی المحرم ہو ما یطرب من غیر غناء کعود و

[illegible]

وطنبور وطبل ومزامیر ورَبابات وشبیهها واما آنچه مشهور گشته
که سماع غنا با مزامیر اگرچه خالی باشد از منکرات مطلقاً واتفاقاً
حرام است وطرب وما یزید به الغنا علت حرمت است این گمان غیر
محققین است وقابل اعتماد نیست بوجوهات چند رجوع نمایند اول
از قانون سیوم ودلایلی که صاحب امتاع درکتاب خود
نقل کرده وشیخ عبد الحق ترجمه آن در مدارج النبوت آورده
ومن عبارت مدارج را همینجا نقل نموده ام واز روی اینکه بزرگ
مولانا الکریم عیسی بن عبد الرحیم رضی الله عنهما در رساله خویش
نوشته اند ازانجا که این مقام مزلة الاقدام است نقل عبارة
مولانا الکریم عیسی بن عبد الرحیم درینجا واجب افتاد وان
اینست واما الالات فهی مختلف فیها ایضا نحو اختلافهم فی الغناء
وقد اشتهر فی کتب المتاخرین نقل الاتفاق علی حرمة المزامیر
والاوتار وهذا النقل لیس بصحیح فقد ذکر الحافظ ابن حجر فی
شرح البخاری ان بعض العلماء نقلوا الاتفاق علی اباحة الالات
وهو ظاهره یشمل المزامیر والاوتار وغیرهما من جمیع الالات

حرمت الاوانی بتقادم العهد وتقرر حرمة الخمر فكذلك تزول حرمة
المزامير والاوتار بزوال هذا العارض وما يقال من ان العلة في
التحريم الطرب ممنوع فقد نقل عن جماعة من الصحابة وغيرهم
الطرب بصفة المدح وقال معوية ان الكريم طروب وحضرت
عبد الله بن جعفر وعمرو بن العاص وروى الغزالي عن الشافعي رحمه الله
انه قال ليونس لما قال له لا يطرب قال مالك حس صحيح ونقل ابو هلال
العسكري انهم قالوا من لم يطرب فليس بكريم وروى ابن قتيبة
بسنده عن اسمعيل بن علية انه قال الطرب عقل وكرم فمن لم
يطرب فليس بعاقل ولا كريم وبالجملة فليس الطرب بمذموم
لا عقلا ولا شرعا ولم يقم دليل على حرمته فلا يكون حراما ولا علة
لحرمة شيء اخر هذا وقد كنت برهة من الزمان منكرا للغناء
والالات اشد الانكار فلما وقفت على بعض السنن والآثار
ظهر لي رجحان اباحته بلا انكار ثم بدا لي ان في اباحته تبرئة
فعل النبي صلى الله عليه وسلم وتطهير ساحة قدسه عن نسبة ما لا
يليق به وهو مستحق على كل مؤمن وفي القول بتحريمه على سائر الاحكام

بانه فذا ارتکب الحرام وهو امر صعب لا یجتری علیه مسلم فاختر اینهما شئت بعد ما یبدی لک انه الصواب ودع عنک ما فیه القلق ویشابه الارتیابات انتهی **قسم سیوم** که بسبب آن سماع مباح حرام میگردد اینست که هرگاه سماع ابیات قران واحادیث نبوی باشند همراه آن مزامیر ومعازف نواخته شود موجب حرمت اینکه قرائت قران وذکر احادیث نبی آخر الزمان از قسم طاعت وقربت است ومزامیر اگرچه اباحت آن علی اختلاف الاقوال ثابت گردیده اما درچشم عوام صورت هزل دارد همراه قربت وطاعت نواختن آن مکروه دانسته اند نقل قول شیخ الاسلام امام محمد غزالی درین خصوص در تذکرهٔ ثانیه گذشته است اگرچه شیخ الاسلام رحمة الله علیه ... آنرا شمرده که ناسی طبع بعادت سماع کند برطریق عشرت وباز دیگر آن مواظبت سازد لیکن اینقسم را مباح گفته لهذا در اقسام محرمه مندرج نکردم **تذکره رابعه** در آداب سماع لیقت نمایه استفاده سماع بدان تاکید فرموده اند مجموع

[illegible marginal notes]

ان اداب در رعایت زمان و مکان و اخوان منحصر است
اما زمان پس مراد از آن وقتیست که فارغ باشد از فکر
نماز و تلاوت قرآن و مراقبه و ورد وغیره واجبات و ملتزمات
و خالی باشد از خلجان ضروریات بشری مانند وقت خوردن
طعام و حاجت بول و براز و زمان افکاریکه بسبب آن پراگندگی
دلها بود که در این چنین اوقات سماع فایده نخواند بخشید بل
وقت سماع جمعیت دل و فراغ خاطر از تعلق ماسوی الله ضرور
است تا قلب سامع مستجلب رحمت الهی بود **اما مکان**
پس مراد ازان آنست که محل سماع کوچه و بازار و ره گذر
عام و مجمع تماشائیان زن و مرد دنیا نشود و جای تنگ
و تاریک و موقع نجاسات و مزبلات نبود و هم مکان امیر
جابر و سلطان و وزیر ظالم که در آنجا نه قلوب صوفیان
خطرناک بوسادس اهل دنیا تواند شد نباشد که در اینچنین
جاها وقت ضایع و سماع بیفایده گردد **اما اخوان**
عبارت ازانکه هر که در صحبت سماع حاضر شود باید که اهل آن

باشد و جدا از اهل آنست که دلش خالی از عشق و محبت بود
و با اهل الله حسن عقیدت داشته باشد و بغفلت و انکار نشود در بعضی صورت
اگر در محفل سالکان هم طریق مانند چشتیان و قادریان و غیرهم
مجتمع باشند و مجلس از اغیار خالی بود تاثیر صحبت نیز و هر فیض
محفل بیشتر جلوه ظهور خواهد گرفت و هرگاه اهل غفلت و بیدینی
و دنیا داران بی ادب و مستکبر یا بعض سالکان منکر و متعصب
یا درویشان که نسبت ایشان باشند شریک صحبت شده بتکلف
حالی کنند و بعد دن تماشای عجیب برای نمایش مردم همچون و خروش
نمایند از حضوری این چنین کسان تاثیر مسدود و سکر و ذوق و رنگ
صحبت دگرگون میشود پس ضرورست که صحبت از نا اهلان و اغیار
مذکورین خالی باشد هرگاه اهل سماع بنشینند ادب نشستن
امام محمد غزالی در کیمیای سعادت مینویسند بدین عبارت چون
کسانیکه اهل باشند بسماع نشستند ادب آنست که همه
سر در پیش افگنند و در یکدیگر ننگرند و هر کسی بحکم خویش
دل دهد و در میان سماع سخن نگویند و آب نخورند و

چو ایشان ننگرند و دست و سر نجنبانند و بتکلف هیچ حرکت نکنند
بلکه چنانکه در تشهد نماز نشسته باشند بنشینند و همه دل با حق تعالی
دارند و منتظر آن باشند که چه فتوح پدیدار آید از غیب سماع
و خویشتن نگاه دارند تا باختیار برنخیزند و حرکت نکنند و چون
کسی بسبب غلبات وجد برخیزد با وی موافقت کنند و اگر دستار وی
بیفتد دستارش بنهند و این همه اگر چه بدعت است و از صحابه و تابعین
نقل نکرده اند اما نیکوست که نه هرچه بدعت بود نشاید که بسیاری
بدعت نیکوی باشد که شافعی میگوید جماعت در تراویح وضع عمر
است و بدعتی نیکوست پس بدعت مذموم آن بود که مخالف سنتی
باشد اما حسن خلق و دل مردم شاد کردن در شرع محمود
است و هر قومی را عادتی باشد و با ایشان مخالفت کردن در
اخلاق ایشان بدخوئی بود و رسول صلعم فرموده است خالقوا الناس
باخلاقهم با هر کسی زندگانی بر وفق عادت وی و خوی وی کن
چون این قوم بدین موافقت شاد شوند و ازین مخالفت متوحش
شوند موافقت ایشان کردن از سنت بود و صحابه رسول را

و در حصول و مدح بزرگان دین آغاز سرود کنند پس از آن حسب حیثیت
اهل صحبت و رعایت وقت و راگ و رنگی و لحاظ فهم مستمعان
سراید یعنی چیزیکه در فهم صوفیان و اکثر مستمعین بیاید بسراید بلی
برای مردم تازی کلام عربی و برای ترکی ترکی و پیش زبان دانان
فارسی فارسی و پیش هندیان هندی بسراید و آنچنان آهنگ اختیار
کنند که الفاظ و مضمون مسموع بفهم اهل محفل بیاید و تداخل مضامین نیز
نسازد یعنی هرگاه کلام شعر بحری شروع کرده باشد در آن کلام
دیگر مستفعلن وصل را اخلاط نسازد و بالعکس آن نیز نکند تا موجب تشویش
خاطر مستمعان نگردد و هر چیزیکه کدام صوفی را ذوق دست دهد
به تکرار آن کلام دو چهار بار مضایقه نسازد و از مزامیر چیزیکه
مخصوص باهل شرک و اهل هوی است در میان نیارد مثل سنکه
و ناقوس که مخصوص معابد کفار مینوازند و چهانجهه و طبل مخنثان که آنرا
به هندی ڈهولک گویند و مزامیر اعنی بانسلی و دکوبه یعنی خردنگ
که مخصوص آن از شارع نهی آمده در محفل صوفیه صافیه که برای
ازدیاد شوق و محبت الهی و تحصیل ذوق و شوق آخرت و زیاد

و بیزاری دنیا موضوع و مرتب میشود بنوازند و در هر حال آداب
شریعت و طریقت نگاه دارند زیرا که سماع با آداب و شرائط
مستلزم جمعیت است از پروردگار تعالی شانه و مستوجب ازدیاد
نسبت است در حق صوفیان علیهم الرحمة

اهتمام بزم

چون از تحقیقات مرقوم الصدر متحقق گردید که سماع بشرائط و آدابه
مستلزم جمعیت و مستوجب ازدیاد عشق و محبت است و شعله جانسوز
سرود آتش ذوق در دل می افروزد و نایره دل افروزی
نغمه بار پرده های غیر و غیریت میسوزد و مطرب خوش نوا بال و پر
مستی از مسالک بیرون و مغنی خوش ادا انشاء طرب و مستی
در طالب می انگیزد و علی الخصوص صوفی را که در پیمانه دلش از
خمخانه ساقی توحید پیاپی می هوش ربا میرسد و جام دماغش
از پیر مغان تجرید دمادم مستی روح فزا میکشد باده عشقش خوش
میزند و سینه پر گنجینه اش خروش میکند و هم ثابت است که
چون دل این سازها و سامان زنگ هوا و هوس از آئینه دل
میزداید و بتیزی بیخودی و مدهوشی بعد چون گوش جان بنغمه ها

ناخن زنی تار طنبور عقده دل نمیگشاید و یک قهقهه صراحی و
مینای ساقی حل مشکل منظور نمی آید بس وقت آن آمد
که من عریان شوم مجسم بگدازم سراسر جان شوم

ساقی نامه

مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی — پرکن قدح که بی می مجلس ندارد آبی

ساقیا برخیز و در ده جام را — خاک بر سر کن غم ایام را

گرچه بد نامی است نزد عاقلان — ما نمیخواهیم ننگ و نام را

بیا ساقی آن جام صافی صفت — که بر دل گشاید در معرفت

بیا ساقی آن جام یاقوت وش — که بر دل گشاید در وقت خوش

بیا ساقی آن ارغوانی قدح — که دل زو فرح یابد و جان فرح

بیا ساقی آن آب اندیشه سوز — که گر شیر نوشد شود بیشه سوز

بیا ساقی آن می که حال آورد — کرامت فزاید کمال آورد

بیا ساقی آن می که تیزی کند — بباغ دلم مشک بیزی کند

بیا ساقی آن می که جان پرور است — دل خسته را همچو جان در بر است

بیا ساقی آن جام چون سلسبیل — که دل را بفردوس باشد دلیل

بیا ساقی آن می که حور بهشت — عبیر ملایک در آن می سرشت

بیا ساقی از می ندارم گزیر | بیک جام باقی مرا دستگیر
بیا ساقی از می طلب کام دل | که بی می ندیدیم آرام دل
گر از وصل جانان دل صبوری کند | دل از می تواند که دوری کند
بمستی توان درّ اسرار سفت | که در بیخودی راز نتوان نهفت
بیا تا صفای درون آورم | می از کدورت برون آورم
بده تا بگویم ز آواز نی | که جمشید کی بود و کاوس کی
بده ساقی آن جام چون مهر و ماه | بده تا زنم بر فلک بارگاه
بده ساقی آن کیمیای فتوح | که با گنج قارون دهد عمر نوح
بمن ده که از غم خلاصم دهد | نشان ره بزم خاصم دهد
بمن ده که بدنام خواهم شدن | خراب می و جام خواهم شدن
ز تسبیح و خرقه ملولم تمام | همی رهن کن هر دو والسلام

اختتام مثنوی

مغنی کجائی بگلبانگ رود | بیاد آور آن خسروانی سرود
بمستان نوید سرودی فرست | بیاران رفته درودی فرست
مغنی بزن چنگ در ارغنون | [illegible]

که تا وجد را کار سازی کنیم — به رقص آییم و خرقه بازی کنیم

بیا ساقی این نکتهٔ دلنوازی — که یک جام می بهر کاوس و کی

اختتام هرچند طالب رضا از تألیف این نسخهٔ نادر الوجود ظاهرا از قلم این شکسته رقم جلوه نمود در حقیقت جواهر آبدار است که از بحر سن لدن در صدف سینهٔ بی کینهٔ حضرت پیر و مرشد بر حق رسیده صرف بهمت علیای آن ساقی خمخانهٔ توحید و آن سرمست میخانهٔ تجرید و تفرید رشحه از آن رشحات برین خاک پریشان ریخته نفحه از آن نفحات بمشام جان ناتوان بیخته **بیت** جمال همنشین در من اثر کرد — وگرنه من همان خاکم که هستم و الا تحریر دگر و خوش سرائی مطرب طبعم کی داشت و اینچنین نغمات جانسوز و ترنمات دل افروز نصیب دو ما کم کجا یافت **ع**

نی که هر دم نغمه آرائی کند — فی الحقیقت از دم نائی کند

و آن هم الحصر همین انفاس مقدسهٔ آن سرحلقهٔ مشائخ صابریه قدس الله سره العزیز بود سال تاریخ اختتام نغمهٔ عشاق در دل دلم رسیده و صرف از فیض و برکت روح القدس برای بیانش قطعه بدا هم رسیده **قطعه تاریخ**